

بسم الله الرحمن الرحيم

# مرغ سلیمان

از خاک تا افلاک - دفتر چهارم

استاد: کریم محمود حقیقی

حقیقی، کریم محمود، ۱۳۰۴  
مرغ سلیمان (از خاک تا افلاک ۴-۱) / استاد کریم محمود حقیقی... قم: موسسه انتشارات  
حضور، ۱۳۸۳.  
ج ۴

ISBN 964-6272-25-8 (ج ۱)

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.  
مندرجات: ج ۱ از خاک تا افلاک... ج ۲ یک مشتاقان... ج ۳ هدهد سیبا... ج ۴ مرغ  
سلیمان...  
ج ۴ (چاپ اول: ۱۳۸۲).

ISBN 964-6272-54-1

۱. عرفان، ۲. خودسازی (اسلام) الف. عنوان.  
۴ الف ۷۴ ج / ۲۸۶ BP ۲۹۷ / ۸۳  
کتابخانه ملی ایران

### مؤسسه انتشارات حضور

قم / میدان شهدا / خیابان حجّتیّه / شماره ۷۵  
تلفن ۷۷۴۴۶۵۱ فاکس ۷۷۴۳۷۵۶ (کد ۰۲۵۱)

### مرغ سلیمان

تألیف: استاد کریم محمود حقیقی

- چاپ دوم: زمستان ۱۳۸۶ ● چاپخانه: پاسدار اسلام
- قطع رقعی: ۲۶۴ صفحه ● تیراژ: ۳۰۰۰ جلد
- همه حقوق برای ناشر محفوظ است.

شابک: ۱-۵۴-۶۲۷۲-۹۷۸-۱-۵4-978-6272 ISBN

۲۷۰۰ تومان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ □



## فهرست مطالب

سخن ناشر.....	۷
مرغ سلیمان.....	۱۱
مرغ در بند.....	۱۲
خداوند در انتظار.....	۲۵
سازگاری با چاه.....	۲۸
ملاقات مرغان عریان با هدهد.....	۳۳
بال‌های پرواز.....	۴۱
دل آدمی مینوی اخلاق حسنه.....	۴۳
اجل مسمی و متغیر.....	۷۵
مرگ آینه تمام‌نمای اعمال آدمی است.....	۷۷
دنباله حدیث قیس بن عاصم.....	۸۱
تجسم عمل.....	۹۱
دنباله حدیث قیس.....	۹۵
غفلت تا چند؟.....	۹۷
تفسیر حدیث «زاد اندوزی».....	۱۰۵
بررسی حال.....	۱۱۳
اخلاص.....	۱۱۸
علامت اخلاص.....	۱۲۴

۱۳۲	کاهش خواب
۱۴۷	داستانی چند از اهل تهجد
۱۵۷	عشق مجاز
۱۸۹	به سوی این سعادات بشتابید
۱۹۵	مقام عنایت
۱۹۸	چه کسانی بر مقام عنایت وارد شوند
۲۰۸	هشت بهشت
۲۳۹	بغض فجّار و حُبّ ابرار
۲۴۵	کسانی را که خداوند دوست دارد
۲۴۹	کسانی را که خداوند دوست ندارد
۲۵۲	دوستی و دشمنی در راه خدا
۲۵۵	حُبّ الله
۲۶۰	عبادت عاشقانه

## سخن ناشر<sup>۱</sup>

استاد گرانقدر «جناب آقای کریم محمود حقیقی» از شاگردان برجسته «حضرت آیت الله نجابت رحمته» در آغاز جوانی از تقوا و تهجد بهره‌ها داشت به طوری که با مادر متدین خود اغلب سحرها برمی‌خاست و با معبود خود به راز و نیاز می‌پرداخت و شبهای جمعه را غالباً در حرم حضرت احمد بن موسی علیه السلام (شاهچراغ) احیاء می‌داشت.

به اقتضای سن و زمان زندگی از عشقی مجازی در التهاب بود و چون طبع شعری هم داشت که گاه از آن التهاب درون ابیاتی می‌تراوید.

معلمی متدین به نام مرحوم «حبیب مشکسار» اخلاق اسلامی و اصول عقاید به وی می‌آموخت. همو اولین کسی بود که استاد را با شریعت آشنا نمود و در جلسات، مورد توجه خاص خود قرار داد.

از همان دوران علاقه و انس به تنهایی و نیز تفکر و نظاره آسمان او را از مجالس دعا و جمع دوستان جدا می‌کرد، به گونه‌ای که گاهی او را به تصوّف و دیوانگی منتسب می‌کردند.

از جمع دوستان کناره می‌گرفت و در کناره جویبارها تنها، به دنبال گمشده جان می‌گشت؛ گمشده‌ای که ندیده و نشناخته، دوستش داشت و به آن عشق

---

۱. این مطالب برای آشنایی با شخصیت مؤلف و با استفاده از کتاب «لطف حق» تقدیم خوانندگان محترم می‌شود.

می‌ورزید. بعد از توسل و عرض حاجت به محضر مولا امام امیرالمؤمنین علیه السلام، در عالم رؤیا مژده اتصال به کاروان نور به وی داده شد و در همان رؤیا به حضور حضرت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) شرفیاب شد و عرض حاجت و آرزوی انتظار نمود و مورد تفقد قرار گرفت. از این رؤیا بسیار تحت تأثیر قرار گرفته، توجه به معنی و مراقبت در شریعت را پیشه نمود.

در هیجده سالگی کتابی در موضوع عبور از «مجاز و روی آوردن به حقیقت» به نام «طوفان عشق» نگاشته و به چاپ رساند. «حضرت آیت الله نجابت» بعد از رسیدن به درجه اجتهاد در مراجعت از نجف اشرف به طرف شیراز، کتاب مذکور را در دست کسی می‌بینند و علاقمند دیدار مؤلف می‌شوند. در اولین ملاقات به نحو عجیبی آن بزرگوار به ایشان پیشنهاد رفاقت و دوستی می‌فرماید. شاگرد که گویی گمشده خود را یافته، خود را با تمام وجود به آن مرشد کامل و عارف متألّه تسلیم می‌نماید.

رفاقت روز به روز گرمتر می‌شود و اغلب روزها در دامن طبیعت و کوه و دشت و شبها در نور مهتاب، در جلسات انس با حضرت استاد، در کنار جویبارهای طبیعت از چشمه‌سار زلال معرفت جامهای پیاپی به ریشه جان می‌نوشاند.

غیبت او در نزد اقران و دوستان سابق، گاهی سبب انتقاد و اعتراض می‌گردد و به بحث و مجادله می‌انجامد و پاره‌ای اوقات، سردی و تردید در روحیه شاگرد پدیدار می‌شود. وقتی مشکل خود را با استاد در میان گذاشت و از او درخواست نمود تا از خداوند برای او حجت غیبی بخواهد که تردیدش برطرف شود. در عالم خواب به او گفته می‌شود که: «از آقای نجابت پیروی کن». از آن پس پرده شک و تردید زایل و راه در پیش چشمش روشن می‌شود و وقتی برای آقا (آیت الله



نجابت) رؤیا را نقل می‌کند، لبخند رضایت بر چهره آقا می‌نشیند.

«استاد حقیقی» به همراه یکی از یاران و به امر استاد خود برای زیارت و کسب فیض از حضرت آیت الله حاج آقا جواد انصاری (استاد آیت الله نجابت) عازم همدان می‌شود و در آن جا با استقبال گرم حضرت استاد مواجه می‌شوند، گویی آن‌ها از قبل هم‌دیگر را می‌شناسند. چند روزی که در محضر ایشان بودند، حداکثر استفاده و کسب فیض نموده و به شیراز مراجعت می‌کنند.

در سفر دوم که به همراه جمعی از دوستان به همدان داشت باز هم از بهره‌های معنوی سرشار می‌شود. در سفر سوم نیز همراه با «حضرت آیت الله نجابت» و «حضرت آیت الله دستغیب» (رحمهما الله) و گروهی از یاران به محضر ایشان در همدان می‌رسند و توشه‌ها برگرفته و خوشه‌ها می‌چینند.

«جناب استاد حقیقی» در زمان مرحوم «آیت الله نجابت» و با تأیید ایشان بیش از چهل سال، جلسات هفتگی برای جوانان و شیفتگان علوم و معارف الهی تشکیل می‌دادند و پویندگان راه کمال را هدایت و ارشاد می‌نمودند، که بسیار مورد توجه استاد بود و جلساتی را نیز خود آقا شرکت می‌فرمود و هم اکنون نیز همان برنامه‌ها ادامه دارد. خداوند بر تأییدات ایشان بیفزاید.

حدود ده سال قبل از فوت «مرحوم آیت الله نجابت» بعضی از خواهران تحصیل کرده تقاضای تشکیل جلسه و ویژه خانم‌ها کردند. استاد حقیقی می‌فرماید: «باید از استادم اجازه بگیرم». و ایشان امر می‌کنند که «حتماً این کار را بکن». در جلسات مذکور همچون قلمستانی، نهال‌هایی که می‌بالیدند، به بوستان اشجار طیبه آقا (حضرت آیت الله نجابت) منتقل می‌شدند.

بعد از تألیف کتاب «فروع دانش در قرآن و حدیث»، بود که آقا (حضرت آیت الله

نجات)، استاد حقیقی را به نوشتن و تألیف کتب امر و ترغیب نموده و می‌فرمودند: «کار به چاپ آنها نداشته باش، تو باز هم بنویس، خدا کریم است». به طوری که شاگردان آقا، همه منتظر چاپ کتب ایشان بودند. کتاب‌های «تخلّی» و «تزکی» و دو جلد «تخلّی» و یک جلد «تجلّی» در زمان حیات آقا و با کمک ایشان چاپ شد که همگی مورد توجّه خاص و عنایت آن بزرگوار قرار گرفت. عاقبت دست اجل بین مراد و مرید جدایی افکند و روح ملکوتی استاد به سوی معبود پر کشید و آتش حرمان فراق در دل عاشق افکند. روحش شاد.

«استاد کریم محمود حقیقی» در حال حاضر علاوه بر این‌که راه استاد را در رشد و تعالی بخشیدن به نسل جوان و جویندگان کمال و حقیقت ادامه می‌دهند، با تألیف و تدوین آثار جاودانه نیز عطش تشنگان زلال معرفت را فرو می‌نشانند.<sup>۱</sup> خداوند بر عمر و عزّت و توفیقاتشان بیفزاید. آمین.

**انتشارات حضور**

---

۱. علاقمندان برای تهیه هر یک از آثار استاد با انتشارات حضور تماس حاصل فرمایند.

## مرغ سلیمان

سال‌ها پیروی مذهب رن‌ندان کردم  
تا به فتوای خرد حرص به زندان کردم  
من به سرم‌نزل عنقا نه به خود بردم راه  
قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم  
از خلاف آمد عادت، بطلب کام، که من  
کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم  
سایه‌ای بردل ریشم فکن ای گنج مراد  
که من این خانه به سودای تو ویران کردم  
نقش مستوری و مستی نه به دست من و توست  
آن چه سلطان ازل گفت: بکن! آن کردم  
دارم از لطف ازل، جنت و فردوس، طمع  
گرچه دربان میخانه، فراوان کردم  
این که پیرانه سرم، صحبت یوسف بنواخت  
اجر صبری است، که در کلبه احزان کردم  
هیچ حافظ نکنند در خم محراب فلک  
این تمنعم که من از دولت قرآن کردم

(حافظ)

### «مرغ دربند»

بشنوید ای دوستان! این داستان خود حقیقت نقد حال ماست آن روزگاری بود در خدمت عنقا در گلزاری بهشت‌گونه آشیانمان بود، گلزاری بود طرب‌انگیز از نغمهٔ مرغان، در این طرب‌استان هرگز بر یک شاخ آرامان نبود، دشت و دمن زیر بال و پر ما بود، از عطر گل‌ها همه مست و دانه‌مان از همه دست، آن جا همیشه بهار بود. از قُرب عنقا همه کامران، و صحرا و باغ همه سامان، و دور از صیاد همه جا آشیان داشتیم.

روزی عنقا تا پروازهای ما را بیازماید ما را از ساحت خویش بیرون راند، از بهارستان به وادی خزانمان راند، کویری لَم یَزْرَع و دشتی دور از آبادی<sup>۱</sup>.

به ما گفتند: توجه داشته باشید که این جا غربت سراسر است، خانه آن جا بود، مبادا به غربت خو کنید<sup>۲</sup>.

---

۱. «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ \* ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ»، به راستی که انسان را در بهترین قوام آفریدیم سپس او را به پست‌ترین مقام راندیم. سورهٔ تین، آیه ۴ و ۵.  
۲ - «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ»، ما ایشان را با صفاتی ناب رسانیدیم چه ذکر خانه آخرت را نیکو داشتند. سورهٔ ص، آیه ۴۶.

شما را به اینجا آوردند پروازتان را تا وصلت سرای عنقا بیازمایند<sup>۱</sup> و بدانید که برخلاف آن دیار امن، این جا خطر در کمین است<sup>۲</sup>، و اسارت در انتظار.

روزی که کمبود دانه آزارمان می داد، به بیشه ای رسیدیم و در آن جا صفیری به گوشمان رسید، صفیری آشنا. پنداشتیم پیامی از یاران است، دانه ای چند ما را به خود جلب کرد. تا به هوای دانه بال گشودیم، خود را در دامی دیدیم بس ظلمانی، پای در زنجیر و بال ها در بند. آن جا دانستیم که آن صفیر نیز از صیاد بود. روز بعد، از آن دام به قفسی ما را منتقل کردند، و ایام افسردگی و درد و غم آغاز شد.

باری روزگارانی در آن زندان به سر آمد، اکثر مرغان در هجر وطن بال و پر از دست داده و عریان شدند زین رو پرواز را فراموش کرده و ایام وصال را از یاد بردند و با قفس خو کردند، کم مانده بود مرغی که چند پر، بر بال او مانده بود. آن مرغابیانی را می ماندیم که چون از دریا دور ماندند پرواز از یاد بردند.

تخم بطی! گرچه مرغ خانه ات      کرد زیر پر، چو دایه تربیت  
مادر تو بط آن دریا بُد است      دایه ات خاکی بُد و خشکی پرست

---

۱. «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»، خدایی که مرگ و زندگانی را آفرید که شما بندگان را بیازماید تا کدامین در عمل بهتر باشید. سوره هود، آیه ۷.  
۲. «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لأُعَوِّبَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۸۱﴾ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ»، سوره ص، آیه ۸۱ و ۸۲.

میل دریا که دل تو اندر است      آن طبیعت جانت را از مادر است  
 میل خشکی در تو، از این دایه است      دایه را بگذار، کو بد دایه است  
 دایه را بگذار بر خشک و بران      اندر آ در بحر معنی چون بطن  
 تو بطی، بر خشک و بر تر زنده‌ای      نی چو مرغ خانه، خانه کنده‌ای  
 تو ز «کرمنا بنی آدم» شهی      هم به دریا هم به خشکی پا نهی  
 تو به تن حیوان به جانی از ملک      تا روی هم بر زمین هم بر فلک  
 ما همه مرغایانیم، ای غلام!      بحر می‌داند زبان ما تمام

(مولوی)

گروهی هم با قفس و هم با یکدیگر خو کردند، آن جا بچه  
 آوردند و اغلب به نغمه‌سرایی مشغول شدند، به ویژه نسل بعدی که  
 بویی از وصل عنقا به مشامشان نرسیده بود. قفس را سامان‌گریدند  
 و بی پرواز، نیاز از خاطر بردند.

تا روزی که چشممان به مرغایانی چند سرخوش که در آسمان  
 پرواز می‌کردند افتاد، بعضی که خاطراتی از ایام آزادگی در  
 خاطرشان مانده بود روزگاران گذشته را به یاد آوردند و هبوط از یاد  
 رفته به خاطر آمد، نغمه رها کرده به ناله آمدند فریاد «الغیاث» سر  
 دادند، آن قدر این ضجه رسا بود که فضا از ناله و فریاد پر شد و به  
 گوش مرغان آزاده رسید، و ناچار به دلداری در کنار قفس آمدند.  
 مرغان در بند را گفتند، چرا اندرز نشنیدید، شما را گفته بودند  
 که در این سرزمین بس خطر و صیاد در کمین است اکنون نیز راه

نجات و بازگشت به سرزمین عنقا در دسترس است. ما نیز همچون شما در بند افتادیم ولی با سعی و کوشش خود را رها نیدیم. مرغان در بند گفتند: از چه راه؟ ما همه سوی قفس را تجسس کردیم و راه نجات نیافتیم. آزادگان گفتند: سخن شما راست است. در همه سوی دام بسته است مگر بالای سر شما که از آن جا شاهراهی به سرزمین عنقا است، سر بالا کنید تا آن راه را بیابید.

«ثُمَّ لَاتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ...»<sup>۱</sup>

«پس هر آینه خواهیم آمد از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و چپ ایشان».

این راه را هدهد آزاده به ما نمود و ما را وعده داد که اگر از این راه نجات یافتید من همه جا تا دیار عنقا با شما خواهم بود. این نوید شور و هیجانی در غریبستان قفس برانگیخت، که: طوبی هدهد! که نوید راه آزادی سر داد، بر بال و پر این پیک عنقا، چون آزاد شدیم بوسه خواهیم زد. اگر سایه او بر سر ما نیفتاده بود تا ابد اسیر این قفس بودیم.

چون شوی دور از حضور اولیا در حقیقت گشته‌ای دور از خدا  
چون نتیجه هجر همراهان غم است کی فراق روی شاهان زان کم است

سایه شاهان طلب هر دم شتاب    تا شوی ز آن سایه بهتر ز آفتاب  
رو بخسب اندر پناه مُقبلی    بو که آزادت کند صاحبدلی  
گر سفر داری باین نیت برو    ور حضر باشد از این غافل مشو  
فاخته سان روز و شب گو، کو و کو    گنج پنهان را ز درویشان بجو  
در بدر می‌گرد و می‌رو کو بکو    جستجو کن، جستجو کن جستجو  
تا توانی ز اولیا رو بر متاب    جهد کن والله اعلم بالصواب

(مولوی)

باری کلام هدهد بعضی را در دل نشست و راه خروج را یافتند و خود را از آن تنگ جای رهانیدند و گروه دیگر که با قفس خو کرده و لذت انس قرب را نچشیده بودند، از آب و دانه قفس دل برداشتند، و امید وصل جانان را از دل زدوده و در طلب از جای بر نخاستند.

«إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ»<sup>۱</sup>

«به راستی آنان که امید نداشتند ملاقات ما را و آرمیدند به حیات دنیا و دل خوش کردند به آن و هم آنان که از آیات ما غافل بودند».

باری، ره جویان، به آخر ره یافتند، و از قفس رهیدند. و پیام این طلب را از هدهد دریافته بودند.

گر گران و گر شتابنده بود    آنکه جوینده است یابنده بود



در طلب زن دائماً تو هر دو دست که طلب در راه نیکو رهبر است  
لنگ و لوک و خفته شکل و بی ادب سوی او می‌غیژ و او را می‌طلب  
گه به گفت و گه به خاموشی و گه بوی کردن گیر هر سو بوی شه  
گفت از رُوح خدا لا تیا سوا همچو گم‌گشته پسر رو سو بسو  
هر کجا بوی خوش آید ره برید سوی آن سر کاشنای آن سرید

(مولوی)

ای روح سرگردان: در این غربت سرای خاک چونی؟ به چه دل  
خوش کرده‌ای؟ ایام وصال را به خاطر داری؟ یاد می‌آوری که روزی  
که از کلام مبارکش آهنگ «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ»<sup>۱</sup> برآمد، شادمان پاسخ  
دادی: بلی. مباد که امروزت آن روز از خاطر رفته باشد، مباد آن که  
لذائذ جوار قرب را از یاد برده باشی، مباد آن که با خار و بوته‌های کز  
گلزار انس را فراموش نموده باشی. حالت آن جا چگونه بود و  
امروزت چه حالی است؟

در عشق دوست ای دل شیدا چگونه‌ای؟

ای قطره با کشاکش دریا چگونه‌ای؟

ای طایر خجسته بی مرغزار انس

در تنگنای وحشت دنیا چگونه‌ای؟

هیچ از مقام اصلی خود یاد می‌کنی؟

دور از دیار خویشتن این جا چگونه‌ای؟

یاد آور ای عدم: ز نهان خانه قدم

پنهان چگونه بودی و پیدا چگونه‌ای؟

در بحر بی کنار، کنارم کشید و گفت:

بی ما چگونه بودی و با ما چگونه‌ای؟

(فیض کاشانی)

تلخی روزگاران فراق، در کام آنان رنج آور است، که از لذت وصال

سرشار بوده‌اند. ندیدی که علی علیه السلام فرمود:

«صَبْرْتُ عَلَيَّ عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَيَّ فِرَاقِكَ»<sup>۱</sup>.

«گیرم که بر عذابت صبر توانم کرد، چگونه بر فراق صبر توانم

نمود؟».

ای نفس دور افتاده! وای اگر بر فراق دوست صبرت باشد. مالت را اگر دزد بُرد، فرزندت را اگر مرگ ربود، دکانت را اگر بستند، همه و همه برایت بس مُصیب است اما از پروردگارت، خالقت، ربّت، بریدی و هیچ در فراقش تو را باک نیست؟!.

از خدایت چاره هست، از قُوت نی چاره هست از دین و از طاغوت نی

ای که صبرت نیست، از دنیای دون صبر چون داری ز «نعم الماهدون»؟<sup>۲</sup>

۱ - دعای کمیل.

۲ - سورة ذاریات، آیه ۴۸.

ای که صبرت نیست، از پاک و پلید صبر چون داری از آن کیت آفرید؟  
ای که صبرت نیست، از ناز و نعیم صبر چون داری ز الله کریم؟  
ای که صبرت نیست، از فرزند و زن صبر چون داری ز حی ذوالمنن؟  
کو خلیلی؟ کو برون آمد ز غار گفت: «هَذَا رَبِّ» هان کو کردگار؟  
من نخواهم در دو عالم بنگریست تابانم کاین دو مجلس و آن کیست؟  
بی تماشای گل رخسار او گر خورم نان گیرم اندر گلو  
چون گوارد لقمه بی دیدار او بی تماشای گل رخسار او  
(مولوی)

ای نفس وامانده، دانی که تا دیار وصال بس راه هست،  
نشسته‌ات نبینم، اگر توانی پرواز کن نتوانی با دویدن خود را به  
محبوب رسان، نتوانی هروله بیا وگر باز هم توانت نیست به راه  
پرداز، دیگر نشاید از کرم کمتر باشی که خز خزان می‌رود.  
دانم که جایی فرموده‌اند:

«سَابِقُوا إِلَيَّ مَغْفِرَةً مِنْ رَبِّكُمْ»<sup>۱</sup>.

«سبقت جویند به طرف آمرزش پروردگارتان».

و جای دیگر چون در انتظار تو هستند فرموده‌اند:

«وَسَارِعُوا إِلَيَّ مَغْفِرَةً مِنْ رَبِّكُمْ»<sup>۲</sup>.

«بشتابید به سوی آمرزش پروردگارتان».

۲ - سورة آل عمران، آیه ۱۳۳.

۱ - سورة حدید، آیه ۲۱.

در حقیقت معنی آن بود که سفرهٔ غفران گسترده‌اند و منتظر  
مهمانند، آمرزش پروردگارت تو را می‌طلبد، باز قصد ماندن در  
غم‌سرای غربت را داری؟ سری به دیوان حافظ زنیم تا او را در این  
دیار در فراق یار، چه داستان است:

نماز شام غریبان چو گریه آغازم	به مویه‌های غریبانه قصه پردازم
به یاد یار و دیار آن‌چنان بگریم زار	که از جهان ره و رسم سفر براندازم
من از دیار حبیبم نه از بلاد غریب	مُهمنا! به رفیقان خود، رسان بازم
خدای را مددی، ای رفیق ره! تا من	به کوی میکده دیگر عَلم برافرازم
هوای منزل یار، آب زندگانی ماست	صبا! بیار نسیمی ز خاک شیرازم

(حافظ)

عزیزا! دانی که جدایی اوفتد از بی‌وفایی، تو را اگر با آشنا، وفا  
بودی و به سخن رقیب گوش ندادی، هرگز جدایی در میان  
نمی‌آمد. حال نیز راه چاره در پیش است، زین دیار روی به یار آور و  
دامن زین غریبستان برچین.

بنگر تا این عارف ربّانی تو را چه پیام آورده:

گنج علم «مَا ظَهَرَ مَعَ مَا بَطَّنَ»	گفت از ایمان بود حبّ الوطن
این وطن مصر و عراق و شام نیست	این وطن جاییست، کو را نام نیست
زان‌که از دنیاست این اوطان تمام	مدح دنیا کی کند خیرالانام؟
ای خوش! آن‌کو، یابد از توفیق بهر	تا کند رو روی آن بی‌نام شهر
تو در این اوطان، غریبی ای پسر	خو به غربت کرده‌ای خاکت به سر

آنقدر در شهر تن، ماندی اسیر      کان وطن یک‌باره رفت از ضمیر  
تا به کی، ای شاهباز پرفتح      باز مانی دور از اقلیم روح؟  
حیف باشد از تو، ای صاحب هنر      کاندرا این ویرانه ریزی بال و پر  
تا به کی، ای هدهد شهر سبا      در غریبی مانده باشی، بسته پا؟  
جهد کن، این بند از پا باز کن      در هوای لا مکان، پرواز کن  
تا به کی، در چاه طبعی سرنگون؟      یوسفی، یوسف بیا از چه برون  
تا عزیز مصر ربّانی شوی      وارهی از جسم و روحانی شوی

(شیخ بهائی)

چون شاخی را با ازّه از درخت جدا می‌کنی صدای فریاد درخت  
را بس شنیده‌ای. زمزمه جویبار تا دیار یار که بیکران دریاست،  
سرود رهسپاران است.

جدایی برگ از درخت آغاز اندوه و فناست. مثل این که جامد و  
مایع و نبات همه درد فراق را آشنا هستند. و وای از آن انسان که با  
عشقش آشنایی نیست!

یکی از جاهلان مرقوم داشته که تمام شعرای فارسی زبان، آغاز  
دیوانشان را با توحید حق تعالی آراسته‌اند، به جز مولوی، که او به  
جای وصف حق، توصیفی از نی دارد. اما درد آشنایان، دانند که در  
دیباچه مثنوی، درد، آن هم درد فراق، و دور افتادگی از محبوب  
ازلی، بیش از هر دیوان دیگر جلوه حزن‌آفرین دارد.

بشنو از نی، چون حکایت می‌کند      از جدایی‌ها، شکایت می‌کند

کز نیستان، تا مرا ببریده‌اند از نفیرم، مرد و زن نالیده‌اند  
سینه خواهم، شرحه شرحه از فراق تا بگویم، شرح درد اشتیاق  
هرکسی کو، دور ماند از اصل خویش باز جوید، روزگار وصل خویش  
(مولوی)

ای عزیز! همان که راندت، خواندت. جایی گفتند: برخیز. و  
جایی گفتند: مگریز، که مشتاق بازگشت توایم. چون روی از رحمن  
برگرفتی و به شیطان نگریستی و رسم وفا نهادی و به جفا آمدی، او  
نیز روی از تو برداشت و فرمود:

«وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ  
وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ»<sup>۱</sup>

«گفتیم فرود آید در آن حال که بعضی از شما بعضی را دشمن  
باشید و برای شما در زمین قرارگاه و اسباب معیشتی است تا  
زمانی معین».

و نیز فرمود:

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ \* ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ  
سَافِلِينَ»<sup>۲</sup>

«به راستی آفریدیم ایشان را در بهترین قوام \* سپس او را به  
پایین‌ترین پستی‌ها راندیم».

۲ - سورة تین، آیات ۴ و ۵.

۱ - سورة بقره، آیه ۳۶.

حال چون به این زندانت اقامت نخواستند و دوری تو را راضی نبودند، گفتند: برخیز و بیا.

«... قُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ»<sup>۱</sup>.

«برای خداوند برخیزید دعاگویان».

و قافله سالارِ بندگانش را در نخستین فرمان دستور داد: تو اگر روزت، به آمد و شد می‌گذرد و نتوانی در هجرت به سوی ما باشی، شب‌ها را راهرو این ره باش.

«يَا أَيُّهَا الْمُرْمَلُ \* قُمْ الْيَلَّ إِلَّا قَلِيلًا»<sup>۲</sup>.

«ای گلیم بر خود پیچیده! \* شب را برخیز جز اندکی».

و مزدهٔ شمول رحمتش را خاص مهاجرین رهگذار کویش قرار داد.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ  
أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ...»<sup>۳</sup>.

«به راستی که گروندگان و آنان که هجرت گزیدند و کوشیدند

در راه خدا، هم اینانند که امید دارند رحمت پروردگار را.»

و فرمود تو برخیز و بیا و گر چه عمرت در راه سرآمد و به وعده‌گاه وصال نرسیدی، اجرت ضایع نخواهد ماند. توجه کن بر این آیت:

«...وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ

۲ - سورة مزمل، آیات ۱ و ۲.

۱ . سورة بقره، آیه ۲۳۸.

۳ . سورة بقره، آیه ۲۱۸.

الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ...»<sup>۱</sup>

«هر آن کس از منزلش بیرون آید و عازم هجرت به سوی خدا  
و رسولش گردد، سپس مرگش فرا رسد هر آینه اجر او با  
خداست.»

عزیزا! چه به از این خواسته‌ای؟

صوفی می‌رفت، اندر راه زود در میان راه، آوازی شنود  
کان یکی گفت: انگبین دارم بسی می‌فروشم سخت ارزان، کو کسی؟  
صوفیش گفتا: که ای مرد صبور می‌دهی چیزی به هیچی، گفت: دور  
کس به هیچی، کی دهد چیزی به کس؟ تو مگر دیوانه‌ای؟ ای بوالهوس!  
هاتفی گفتش: که ای صوفی! در آی یک قدم ز آن جا که، هستی برتر آی  
تا به هیچی، ما همه چیزت دهیم ور که خواهی، باز هم نیزت دهیم  
(عطار)

از ماسوی، روی گردان، از پریشانی بگریز و به سامان روی نه  
آن وقت خواهی دید که هم او که راندت، چگونه‌ات باز آورد.

---

۱. سوره نساء، آیه ۱۰۰.



### «خداوند در انتظار»

کودکی از همسایگان از کنف حمایت پدر و مادر گریخت، شبانه‌روزی پدر و مادر آشفته و در انتظار، تا فرزند دل‌بند را چه بلا بر سر آمده، نه خوابشان بود و نه آرام، بامداد روز بعد، در منزل را گشودم تا جویای حال فرزند همسایه شوم، دیدم مادر در وسط کوچه ایستاده و آغوش باز کرده با چشمانی اشک ریزان. پرسیدم: از فرزندتان چه خبر؟ گفت: السّاعة از شهربانی تلفن زدند که فرزندم را یافته و به منزل می‌آورند، آغوش از آن گشودم تا او را در بغل گیرم. در جوار چشمان اشک‌ریز او، چشمان من نیز جویباری از اشک بر خاک کوچه ریخت، نه گریه‌ای به خاطر فرزند گمشده او، بلکه بدین حدیثم یاد افتاد:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بَسَطَ يَدَهُ بِتَوْبَةِ الْمُسِيِّءِ اللَّيْلِ إِلَى النَّهَارِ وَ

لِمُسِيِّءِ النَّهَارِ إِلَى اللَّيْلِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا»<sup>۱</sup>

«خداوند عزوجل برای پذیرش بازگشت بنده گنه‌کار آغوش

---

۱. محجة البيضاء، ج ۷، ص ۲۴.

باز کرده از آغاز شب تا بامداد و از بامداد تا شبانگاه تا آن زمان  
که خورشید از ناحیه مغرب برآید (کنایه از قیامت).»

(حضرت محمد ﷺ)

بنگر که: اگر آن مادر دل سوخته، دمی در انتظار فرزند، آغوش  
گشوده، خداوند تا روز قیامت، آغوشش به روی گریختگان باز است.  
حدیثی دیگرم را به یاد افتاد:

«إِنَّ اللَّهَ أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ أَضَلَّ رَاِحِلَتَهُ وَ زَادَهُ  
فِي لَيْلَةٍ ظَلَمَاءَ فَوَجَدَهُمَا فَاللَّهُ أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ ذَلِكَ  
الرَّجُلِ بِرَاِحِلَتِهِ حِينَ وَجَدَهَا»<sup>۱</sup>

«به راستی که خداوند به بازگشت و توبه بنده خود شادمان‌تر  
از مردی است که در شب تاریک شتر و توشه‌اش را گم کرده و  
آن را پیدا نموده باشد. خدا به بازگشت بنده‌اش از کسی که  
مرکوب خویش را یافته شادمان‌تر است.»

(امام باقر علی‌ه‌السلام)

چون است حال تو چون از شیطان نگریزی؟ و به این خداوند  
رحمن نپیوندی؟ از شقاوت به سعادت روی ننهی؟ نگویی این ره  
بس دراز است، با قدم تو. بلی، اما با نظر خدا زمان‌ها درنوردیده  
می‌شود. بر این حدیث دل‌بند بنگر:

۱ - سفینه البحار. اصول کافی، ج ۴، ص ۱۸۰.

«قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يَا بَنَ آدَمَ! قُمْ إِلَيَّ، أَمْشِيَ إِلَيْكَ وَ أَمْشِ إِلَيَّ  
أَهْرُولُ إِلَيْكَ»<sup>۱</sup>.

«ای پسر آدم! تواز جای برخیز، من خود به سوی تو آییم. گر به  
سوی من قدم زنان آیی من به سوی تو دوان می آییم».

«قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: مَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ شِبْرًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا وَ مَنْ  
تَقَرَّبَ إِلَيَّ ذِرَاعًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ باغًا وَ إِذَا أَقْبَلَ إِلَيَّ يَمْشِي  
أَقْبَلْتُ إِلَيْهِ أَهْرُولُ»<sup>۲</sup>.

«هر آن کس یک وجب به سوی من نزدیک شود، یک گز به او  
نزدیک شوم و هر آن کس یک گز به من نزدیک گردد یک رَش<sup>۳</sup>  
به او نزدیک شوم و هر کس قدم زنان سویم آید من دوان دوان  
به سویش شتابم».

### ای عزیز!

این ره، این زاد راه و این منزل    مرد راهی اگر، بیا و بیار  
ور نه، ای مرد راه، چون دگران    یار می گو و پشت سر می خار  
(هاتف اصفهانی)

۱- حضرت محمد ﷺ، کنز العمال، ص ۱۱۳۸.

۲- حضرت محمد ﷺ، الترغیب و الترهیب، ص ۱۰۴.

۳- فاصله دو دست چون گشوده گردند.

### «سازگاری با چاه»

سخن از هبوط و نزول به اسفل السافلین را با تو در میان نهادم. سقوط از ملکوت و عالم قرب را به عالم طبیعت، بعضی به فرود آمدن در چاه تشبیه کرده‌اند، و این تشبیه با این آیه سازگار است که خداوند فرمود:

«وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا»<sup>۱</sup>

«چنگ زنید به بند خدا همگی.»

دانی که به کسی می‌گویند که به طناب در آویز که در چاه است. متأسفانه ما طناب را گرفته اما با طناب بالا نمی‌رویم. و اگر رفتیم با همان بند به چاه دیگری فرو می‌رویم. با طناب علم از این چاه خود را رهایی می‌بخشیم و با همان طناب به چاه غرور و تکبر فرو می‌رویم. و بسا در همان چاه که در افتادیم، به حفر چاه دیگری می‌پردازیم، و علاقه و تعلق خود را به چاه‌نشینی زیاد می‌کنیم.

«... اِنَّا قَلْتُمْ اِلَى الْاَرْضِ اَرَضِيتُمْ بِالْحَيٰوةِ الدُّنْيَا مِنَ الْاٰخِرَةِ

فَمَا مَتَاعِ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا فِي الْاٰخِرَةِ اِلَّا قَلِيْلٌ»<sup>۲</sup>

۲ - سوره توبه، آیه ۳۸.

۱ - سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

«آیا بر زمین گرانبار شده‌اید؟ آیا آرمیدید با حیات دنیا، از آخرت و نیست حیات دنیا در جوار آخرت جز اندکی».

باری تو را که تا آسمان هفتمین عرصه پرواز است تا به چند در تنگنای این چاه به سر آری؟!

یوسف حُسنی و این عالم، چو چاه	این رسن، صبر است بر امراله
شکر الله، کاین رسن آویختند	فضل و رحمت را، به هم آمیختند
ترک لذت‌ها و شهوت‌ها، سخاست	هر که در شهوت فرو شد، برنخاست
این سخا شاخی ست، از سرو بهشت	وای او کز کف، چنین شاخی، بهشت
عروة الوثقی است، این ترک هوئی	برکشد این شاخ، جان را بر سما
تا برد شاخ سخا، ای خوب کیش!	مر تو را بالا، کشان تا اصل خویش
یوسف! آمد رسن، در زن تو دست	از رسن غافل مشو، بیگه شده‌است
در رسن، زن دست و بیرون شو ز چاه	تا ببینی، بارگاه پادشاه

(مولوی)

خداوند چاه و قفس را برای تو نپسندد، راه فوق را نشانت دادم، به پایین و اطراف منگر، که در آن راه‌ها شیطان در کمین است، رو به آسمان آور که هفت آسمان میدان پرواز است، و پروردگارت تو را عبث رها نکرده.

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَ مَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ

### غافلین»<sup>۱</sup>.

«و هر آینه آفریدیم بر فراز شما هفت آسمان را و ما از آفریده خود غافل نیستیم».

در قفس و چاهت بهره‌ای اندک است، اما این بهره به آن هدف بود، تا توان پرواز از قفس یا بیرون آمدن از چاه را داشته باشی. بهره کامل تو از آسمان بالاست، آن وقت است که بینی، هم از پایین گرفتی و هم از بالا.

«و لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرِيَّةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَنَأْكُلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ...»<sup>۲</sup>.

«به راستی اگر ایشان بر پا می‌داشتند تورات و انجیل را و آن چه خداوند بر ایشان نازل نموده بود هر آینه می‌خورانیدیم ایشان را از بالا و پایین».

و فرمود ما راه آسمان را بر ایشان نشان دادیم چرا به آن نمی‌نگرند.

«أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ...»<sup>۳</sup>.

«آیا نمی‌نگرند به سوی آسمان بالای سرشان».

ای عزیز! جانت با مانده‌های آسمانی آشنا بود، گر سر بر آسمان نکردی، که راه توحید را بیایی، در این تنگنای کثرت غارتگران عالم

۲ - سوره مائده، آیه ۶۶.

۱ - سوره مؤمنین، آیه ۱۷.

۳ - سوره ق، آیه ۶.

طبع هزارت قطعه کنند و هر قطعه به جایی برند. بر این آیه توجه کن:

«... وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخِطُّهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَى بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ»<sup>۱</sup>

«وهر آن کس که شرک آورد به خدا، گویی از آسمان در افتاد و ربنده شد به چنگ پرندهگان و یا قطعاتش را باد به هر سوی برد». و مسلم آنان که اندرزهای هدهد را به گوش جان نپذیرفتند، هرگز راه آسمان را نیافتند.

«إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تَفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابَ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ»<sup>۲</sup>

«هم آنان که باور نداشتند آیات ما را و سرکشی کردند از آن، بر ایشان هرگز درهای آسمان باز نشود و بر بهشت وارد نشوند جز این که شتر بر چشمه سوزن درآید».

مبادا که دل فریبی این حیات فریبا و سرای غرور تو را به خود مشغول کرده و از راه سماوات غافل مانی.

در هوای لب شیرین دهنان چند کنی

جسوه روح به یاقوت مذاب آلوده

به طهارت گذران منزل پیری و مکن

خلعت شیب چو تشریف شباب آلوده

۱ - سوره حج، آیه ۳۱.

۲ - سوره اعراف، آیه ۴۰.

شست و شویی کن و آنگه به خرابات خرام  
تا نگرده، ز تو این دیر خراب آلوده  
پاک و صافی شو و از چاه طبیعت به درآی  
که صفایی ندهد آب تراب آلوده  
(حافظ)

بر این جمله محی الدین نیز کمی بمان:

«لَا تَجْعَلْ طَبِيعَتَكَ حَاكِمَةً عَلَى حَيَاةِ الْإِلَهِيَّةِ».

«عالم طبیعتت را بر حیات الهی خود چیره مساز.»

و قرآن می فرماید:

«يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ

غَافِلُونَ»<sup>۱</sup>.

«اینان فقط از حیات دنیا خبر دارند و از عالم آخرت

بی خبرانند.»

بیچارگانی که چون عالم گذرا در گذشت، چشم باز کنند و ببینند

که از آن گذار، هیچ در دست ندارند.

«... إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»<sup>۲</sup>.

«به راستی که جز این نیست که حیات دنیا گذشتنی است.»

۲ - سوره طه، آیه ۷۲.

۱ - سوره روم، آیه ۷.



### «ملاقات مرغان عریان با هدهد»

بالآخره مرغان رنجور مانده، در غریبستان قفس، راه‌گریزی از فراز دام یافتند، و از قفس رهیدند اما حال‌نظار، دور از دیار، پرهای ریخته و بال از فرسایش دام‌خسته و راه‌پرواز برایشان بسته بود. همگی، خطر دیگری را حس می‌کردند که مباد، شکار صیاد دیگری شوند و راه‌گریز هم نداشته باشند. این‌جا بود که نغمه مرغ از دام گریخته‌ای را، از فراز آسمان شنیدند که به این‌آیه مترنم بود:

«إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»<sup>۱</sup>

«آنان که پرهیزگار شدند. چون برخوردارند به گروهی شیطان،

خدا را یاد می‌کنند، در آن حال بینا می‌گردند».

یاد آوردند، که بی‌صاحب و یاور نیستند، ایام وصال را به خاطر

آوردند. زین‌رو فریاد الغیاث سر دادند.

من به خود نامدم این‌جا که به خود باز روم

آنکه آورد مرا باز برد تا وطنم

مرغ باغ ملکوت، نیم از عالم خاک

چند روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم

(مولوی)

چون استغاثه به نهایت رسید صفیر مرغی را از دور شنیدند،  
همه به آسمان چشم دوختند، چون مرغ نزدیک شد دانستند که:  
هدهد رهایی بخش است. همه شادمان شده و نور امید در جانشان  
درخشیدن گرفت.

ای خوش آن صبحی که چشمم بر جمالت وا شود

یا شب قدری که در کوی توام مأوا شود

بیش از این ای جان نیارم صبر کردن در برون

بر درت چون حلقه، سر خواهم زدن تا وا شود

هم در امروز از وصالم شربتی در کام ریز

نیست آرام و شکیباییم تا فردا شود

من به خود کی راه یابم سوی آن عالی‌جناب

هم مگر لطف تو، پر گردد، عنایت پا شود

گر در آتش، بایدم رفتن، در این ره می‌روم

تا چو ابراهیم، آن آتش گلستان‌ها شود

(فیض کاشانی)

مرغان عریان همه اطراف هدهد را گرفتند و آوا سر دادند که ای

هدهد! فریاد رس، ما را از قفس رهانیدی، اما چه سود که این جا

منزل صد اهریمن است و ما در خطر و پر پروازمان نیست.  
هدهد گفت: لطف و عنایت سیمرغ بود که راه نجات را به شما  
بنمود. حال به شکرانه این لطف مباد که باز به وسواس شیطان دل  
سپارید که اگر بعد از این رهایی باز دل به شیطان سپردید همان  
گوشه زندان بهتر بود از این رهایی. نشنیدید که حضرت یوسف  
چون از کید زلیخا رهایی یافت و به زندان در افتاد چه فرمود؟  
مرغان گفتند: سخن او چه بود؟ هدهد این آیه را تلاوت فرمود:

«قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ...»<sup>۱</sup>

«پروردگارم! زندان محبوب‌تر است مرا از آن چه به آنم

می‌خوانند.»

زین رو بدانید که ظلمات عالم نفس از ظلمت زندان بس  
موحش‌تر است. مرغان گفتند: اگر به وادی این ظلمات در افتادیم  
چه کنیم؟

هدهد گفت: آن کنید که یونس کرد. پرسیدند آن چه بود؟ گفت:

مادام به این ذکر مترنم بود:

«... أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ».

«ای خداوندی که نیست خدایی جز تو، منزهی تو، منم که به

نفس خود ستم کردم.»

مگر نخواندید که بعدش فرمود:

«... وَ نَجِّنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَ كَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ»<sup>۱</sup>.

«سپس او را از غم رهانیدیم و این چنین است نجات مؤمنان».

مرغان گفتند: اگر ما در قفس این راز را می دانستیم زودتر رهایی یافته بودیم، ای کاش یاران ما را از این راز آگاه می کردی چون اکثر یاران در بند زندانند. هدهد گفت: من یافتم که آن ها به سخن و راهنمایی من گوش نمی دهند، زین رو همه اسرار را با ایشان در میان ننهادم. مرغان گفتند: در فراق یاران و رنجوری آن ها بس غمگینیم. هدهد گفت: چون گفتیم و نشنیدند، اکنون چاره نیست جز این که خود را دریابید.

«... عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَصُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا أَهْتَدَيْتُمْ...»<sup>۲</sup>.

«بر شما باد خویشتن خویش، زمانی که شما هدایت یافتید

گمراهان زبانی به شما نخواهند زد».

مرغان گفتند: یاران در قفس با زندان خو کرده بودند و آزادی را فراموش، در همان تنگنای قفس گه گاه نغمه سرایی می کردند، با آن که پری در بالشان نمانده بود از عریانی خویش، بی خبر و به زندان آشنایی داشتند و اوقاتی را به بازی می پرداختند. هدهد آن ها را اندرز داد و این آیه بر ایشان تلاوت نمود:

۲ - سوره مائده، آیه ۱۰۵.

۱ - سوره انبیاء، آیه ۸۸.

«وَذُرّاً الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِباً وَ لَهْواً وَ غَرَّتَهُمُ الْحَيَاةُ  
الدُّنْيَا وَ ذَكَرَ بِهِ أَنْ تَبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ  
اللَّهِ وَلِيٌّ وَ لَا شَفِيعٌ...»<sup>۱</sup>

«واگذار آنان که دینشان را به بازی و هوسرانی گرفتند و  
زندگانی دنیا آن ها را به فریب مشغول ساخته. یادآور شو  
ایشان را، مبادا که نفسی گراییده شود به کار خود. بدان که  
نیست برای آنان یاور و شفيعی جز خداوند.»

مرغان گفتند، ظلمت زندان بس وحشتناک بود، و تنگنای آن  
بس غمناک، ولی رنج فراق از سیمرغ بیشتر آزارمان می داد.  
هدهد گفت: معلوم می شود که از حال تخدیر بیرون آمدید. آنان  
که در تخدیر قفس هستند هرگز درد را درک نمی کنند. حال در این  
وادی که آمدید، هرچه بیشتر آید رنج فراق را بیشتر ادراک  
می کنید. ندیدید که حضرت امیرالمؤمنین در آن مجلس قرب  
عرض می کرد:

«يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ رَبِّي صَبْرْتُ عَلَيَّ عَذَابِكَ  
فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَيَّ فِرَاقِكَ»<sup>۲</sup>

«ای پروردگار و آقای من، ای مولا و رب من، گیرم که بر  
عذابت صبر نمودم، چگونه بر فراقت شکيبا باشم؟»

«اللَّهُمَّ مَهْمًا عَذَّبْتَنِي بِشَيْءٍ، فَلَا تُعَذِّبْنِي بِذُلِّ الْحِجَابِ»<sup>۱</sup>  
«پروردگارم! بهر گونه‌ام عذاب خواهی بکن، ولی عذابم را با  
حجاب بین من و خودت قرار مده».

و وای بر آن محجوبان که فرمود: نه تنها در دنیا به دوری من  
معذبند بلکه در آن سرای نیز.

«كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ»<sup>۲</sup>

«ایشان از پروردگارشان در آن روز نیز در حجابند».

و هدهد افزود که: همه غم‌ها در وادی فراق است چون به گلزار  
وصال رسیدید، دیگر غمی شما را نماند، بکوشید تا بدان وادی  
رسید.

«لَا وَحْشَةَ مَعَ اللَّهِ وَلَا رَاحَةَ مِنْ غَيْرِ اللَّهِ».

«با خدا وحشتی نیست و بی خدا راحتی نباشد».

گفتم: غم تو دارم، گفتا: غمت سرآید

گفتم: که ماه من شو، گفتا: اگر برآید

گفتم: که بر خیالت راه نظر ببندم

گفتا: که شب‌رو است او، از راه دیگر آید

گفتم: که بوی زلفت، گمراه عالمم کرد

گفتا: اگر بدانی هم اوت رهبر آید

گفتم: خوشا هوایی، کز باغ حُسن خیزد

گفتا: خنک نسیمی، کز کوی دلبر آید

گفتم: که نوش لعلت، ما را به آرزو کُشت

گفتا: تو بندگی کن، کو بنده پرور آید

گفتم: زمان عشرت، دیدی که چون سرآمد؟

گفتا: خموش حافظ، کین غصّه هم سر آید

(حافظ)

مرغان گفتند: طوبی تو را ای هدهد! که دل در دلمان نهادی،  
حال بازگویی که تا کوی معشوق را چگونه بی بال و پر بپیماییم، ما را  
نه پای راهرو، نه باله شنا، و نه پر پرواز است. هدهد گفت: در هوای  
دوست چون طالب باشید پرها یک یک بر آید و بال پرواز به کمال  
گراید، هوای کوی او چون نسایم بهار است، که کویر را گلزار سازد و  
صحرا را بیاراید.

مرغان گفتند: این نسیم بر اندام کدام مرغ وزد تا پرهایش بر آید.  
گفت: آن مرغ که رنگ سیمرغ گیرد. مرغان پرسیدند آن رنگ  
چیست و چگونه بود؟

هدهد گفت: سیمرغ را هزار پر است و هر پری را رنگی دلنواز و  
جان بخش، معطر و دلکش، تا با او هم رنگ نشوید این بال را نصیب  
نیابید.

«صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنَ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً...»<sup>۱</sup>

«رنگ آمیزی خدا، و کیست نیکوتر از رنگ آمیزی خداوند».

مرغان گفتند: این طلسم از کجا یابیم؟ تا خود با او هم‌رنگ کنیم.

هدهد گفت: طیلسانی هزار رنگ است در دسترس آدمیان. نامش جوشن کبیر است که در آن هزار صفت از پرهای عالم‌گیر سیمرغ به تماشا گذاشته شده، آن را بیابید و خود را به یک‌یک آنها بیارایید. من آنچه باید بگویم، گفتم و راه پرواز به شما نشان دادم، این شما و این راه. در دیار سیمرغ در انتظار شما هستم، خداوند یار همگی سالکان طریق.<sup>۲</sup>

این ره، این زاد راه و این منزل      مرد راهی اگر، بیا و بیا  
ور نه، ای مرد راه، چون دگران      یار می‌گو و پشت سر می‌خار

(هاتف اصفهانی)

۱ - سوره بقره، آیه ۱۳۸.

۲ - بسا اولین بار این تمثیل را برای روح انسانی ابن سینا در رساله الطیر بکار برده و سپس عطار نیشابوری در منظومه منطق الطیر به نظم کشیده است و در این کتاب با تغییراتی چند روشن‌گر راه عزیزان گشت. که سیمرغ نموداری از حق تعالی و هدهد سفیر حق یعنی حضرت محمد ﷺ و اولیاء او هستند.



### «بال‌های پرواز»

ای عزیز! مرغان را آرزوی بال‌گشایی است. تو نیز اگر از مرغانت  
همت کمتر نیست بر خیز تا آهنگ سفر کنیم. اگر با ما و مرغان  
نیایی برگوی تا در این غربت‌استان چه کنی؟ راهی در پیش جز  
ماندن، آلودن، فرسودن و پوسیدن نداری!  
ندهی اگر به او دل، به چه آرمیده باشی؟  
نگزینی ار غم او، چه غمی گزیده باشی؟  
نظری نهان بیفکن، مگرش عیان ببینی  
گرش از جهان نبینی، ز جهان چه دیده باشی؟  
سوی او چو نیست چشمت، چه در آیدت بدیده؟  
سوی او چو نیست گوشت، چه سخن شنیده باشی؟  
نکشیده درد عشقی، نکشیده زهر هجری  
چو ندیده‌ای وصالی، به جهان چه دیده باشی؟  
نبود چه بیم هجرت، نه دلی نه دیده داری  
نبود امید وصلت، به چه آرمیده باشی؟  
(فیض کاشانی)

همرنگی با خدا یعنی:

«تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ، بِه اخْلَاقِ اللَّهِی خود را متخلق سازید».

در ذات حضرت احدیت هیچ تغییر و دگرگونی نیست. او همه جا

قریب است، هر چه تغیر و بُعد است در ماست، و سیر و سلوک و حرکت از درون ما.

حضرت علی علیه السلام را پرسیدند: از این جا تا عرش پروردگارت را چه زمان راه است. فرمود: از این جا تا عرش پروردگارم را زمان به اندازه زمان گفتار «لا اله الا الله» بنده مخلصی است.

چون اخلاص آید، راه سر آید، و هرگاه آدمی بنده گشت همه جا در حضور مولاست. بلکه از حضور نزدیک تر چرا که فرمود:

«... نحن أقرب اليه من حبل الوريد».<sup>۱</sup>

دوست نزدیک تر از من به من است وین عجب بین که من از او دورم چه کنم با که توان گفت که او در کنار من و من مهجورم (سعدی)

از آن صفات که می باید خود را بیاراییم، در رسالات قبل بر تو آوردم. اگر مطالعه نفرمودی، به آن جا مراجعه فرمایی<sup>۲</sup> و ما بقی صفات را در این رساله یادآور می گردد. بکوش تا اگر خود را به آنها مزین می یابی سجده شکر بجای آوری و چون صفات را مرز نیست، سعی نما که تا پایان عمر در آن صفت غوطه ور باشی و اگر خدای نکرده در آن صفت کمبودی داری، در این ایام ته مانده حیات در

۱ - سوره ق، آیه ۱۶.

۲. کتابهای: ۱ - ار خاک تا افلاک ۲ - پیک مشتاقان ۳ - هدهد سبا

کسب آن بکوش، که دریغ آید رخساره‌های زرد را که گلگونه<sup>۱</sup> اسماء در کنارشان باشد و زردگونه به ملاقات محبوب روند!

### «دل آدمی مینوی اخلاق حسنه»

با سوابقی از وضع دل، که در مجلد پیش<sup>۲</sup> برایت حاصل گردید، روشن شد که دل و جان آدمی بالقوه توان پذیرایی هر حُسن الهی را داراست. و آدمی تا الهی نشود، مورد قبول پروردگارش قرار نگیرد. «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ» برای این تبدیل است.

گویی، جان انسان سرزمینی است که پذیرای هر بذری می‌تواند باشد، با بذر خار، خویشتن را کویر و خارستان کند و با بذر گل گلستان و گلزار.

چون درونت گلزار شد خود نیز گلی هستی که از کامت، از گامت، از گفتار و رفتار و کردارت، بوی گل آید. و چون درونت خارستان شد، از همگی پدیده‌های وجودت رنج و آزار، خستن و بستن خیزد، که قرآن فرمود:

«قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلٰی شَاكِلَتِهٖ...»<sup>۳</sup>

«بگو: عمل هرکس به گونه‌ اوست».

۲. کتاب «هدهد سبا» اثر مؤلف.

۱ - سرخاب.

۳ - سوره اسراء، آیه ۸۴.

«از کوزه همان برون تراود که در اوست.»

اتّحاد «عادل و معقول» و «عالم و معلوم»، از اصول ثابت فلسفی است که دامنه آن به «عامل و معمول» نیز امتداد می‌یابد. زین رو ما، در حقیقت با هر عملی تحوّلی در جان خویش ایجاد می‌کنیم و جالب آن که، اعمال ما نیز به گونه قلب و جان ماست.

ای برادر تو همه اندیشه‌ای	ما بقی خود استخوان و ریشه‌ای
گر بُود اندیشه‌ات گل، گلشنی	ور نباشد، همچو همیشه، گلخنی
تلخ، با تلخان همی ملحق شود	کی دم باطل قرین حق شود
گر گلابی، بر سر و جیبت زنند	ور تو، چون بولی، برون افکنند
حق فرستاد انبیاء را، بهر این	تا جدا گردد از ایشان، کفر و دین
مؤمن و کافر، مسلمان و جهود	پیش از ایشان، جمله یکسان می‌نمود
بود نقد و قلب، در عالم روان	چون جهان شب بود، ما چون شب‌روان
تا برآمد آفتاب انبیا	گفت: ای غش! دور شو، صافی بیا
حق قیامت را لقب زان روز کرد	روز بنماید جمال سرخ و زرد

(مولوی)

چون است که در تجسّم اخلاق که همگی مجردند، چون خشم و غضب را اندیشه کنی، گرگ و پلنگ و چون شهوت را تجسّم نمایی خوک و چون جمال را در نظر آوری طاووس برایت مجسم شود.

پیکر اخروی در سرای آخرت به گونه اخلاقیات است چرا که آن

روز روز آشکار شدن اسرار است.

«يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ»<sup>۱</sup>.

«روزی که رازها بر ملا افتد».

جمال و زیبایی این سرای، معلول وراثت است، بازده نژاد است،

اما جمال آن سرای، خود ساخته است.

«يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهُ وَتَسْوَدُّ وُجُوهُ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ

وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ

تَكْفُرُونَ»<sup>۲</sup>.

«روزی که روی‌ها در آن سپید و سیاه است؛ و اما آنان که

چهره‌های سیاه دارند و پس از ایمان به کفر گراییدند، پس به

ایشان گفته شود: بچشید عذاب را بدان چه کفر ورزیدید».

چهره قلب و جان آدمی همه، در آغاز سپید و نورانی است چون

بعد از ایمان، که فطری و آشنای جان بود با کفر دل را سیاه کرد،

زین‌رو تجسم آن در آن سرای جز ظلمت و سیاهی چیزی نیست.

و همی دان که شجره بهشت را بذر آن، اعمال و احوال آدمی در

همین جهان است و هیزم جهنم هرکس محصول کشت و زرع او در

همین عالم است، یعنی بهشت‌ساز و جهنم‌ساز خود ما هستیم.

«فَالْيَوْمَ لَا تَنْظُمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»<sup>۳</sup>.

۲ - سوره آل عمران، آیه ۱۰۶.

۱ - سوره طارق، آیه ۹.

۳ - سوره یس، آیه ۵۴.

«پس امروز ستم به احدی نشود و جزایی داده نشود جز آن چه می‌کنید».

«هَلْ تُؤْتِبُ الْكُفَّارَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ»<sup>۱</sup>.

«آیا کفار پاداشی جز آن چه که کردند یافتند؟».

مرگ هرکس، ای پسر هم‌رنگ اوست

آینه صافی، یقین هم‌رنگ روست

ای که می‌ترسی ز مرگ، اندر فرار

آن ز خود می‌ترسی، ای جان هوشدار

زشت روی توست، نی رخسار مرگ

جان تو، همچو درخت و مرگ برگ

از تو رسته است ار نکویست، ار بد است

ناخوش و خوش هم ضمیرت از خود است

گر ز خاری خسته‌ای، خود کشته‌ای

ور حریر و قز<sup>۲</sup> دری، خود رشته‌ای

(مولوی)

قیس بن عاصم با جماعتی از بنی تمیم به خدمت رسول الله ﷺ مشرف شد و عرض کرد یا رسول الله ما جماعتی هستیم بیابانی و پای بند کوچ، که کمتر توفیق خدمت داریم. ما را اندرزی فرما که در غیاب و حضور، ما را کفایت نماید. آن چه را حضرت فرماید، بهترین اندرز برای همگی است، به ویژه ما را. که اگر قیس در سال یکبار

توفیق حضور رسول الله را داشت ما بیش از هزار سال از آن بزرگوار دور افتادیم و این دارو، دل دردمند ما را استحقاق بیش باشد. توجه فرما تا آن اندرز چیست؟:

«يَا قَيْسُ: إِنَّ مَعَ الْعِزِّ ذُلًّا، وَمَعَ الْحَيَاةِ مَوْتًا، وَإِنَّ مَعَ الدُّنْيَا آخِرَةً، وَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا وَعَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَبِيبًا، وَإِنَّ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابًا وَإِنَّهُ لَا بُدَّ لَكَ مِنْ قَرِينٍ، يُدْفِنُ مَعَكَ وَهُوَ حَيٌّ، وَ تُدْفِنُ مَعَهُ وَ أَنْتَ مَيِّتٌ فَإِنْ كَانَ كَرِيمًا أَسْلَمَكَ ثُمَّ لَا يُحْشَرُ إِلَّا مَعَكَ، وَلَا تَحْشُرُ إِلَّا مَعَهُ وَلَا تُسَلِّ إِلَّا عَنْهُ، فَلَا تَجْعَلْهُ إِلَّا ضَالِحًا، فَإِنَّهُ إِنْ صَلَحَ أَنْتَ بِهِ وَإِنْ فَسَدَ لَا تَسْتَوْحِشُ إِلَّا مِنْهُ وَ هُوَ فِعْلَكَ»<sup>۱</sup>

ای قیس: «ان مع العز ذلاً، با هر عزتی خواری است».

چراکه غرورها و تکبرها همه از عزت‌ها خیزد. بسا یک تمجید و یا بالانشینی در دل انسان غروری ایجاد کند، که همان غرور باعث زمین خوردن اوست در عهدنامه مالک اشتر، حضرت علی علیه السلام به او توصیه می‌فرمایند:

«و اياك و الاعجاب بنفسك و الثقة بما يعجبك منها و حُبِّ الاطراء فان ذلك من اوثق فُرصِ الشيطان في نفسه ليمحق ما يكون من احسان المحسنين»<sup>۲</sup>.

«برکنار دار خویشتن را از خودستایی و اطمینان بر آن چه  
عجب تو را برانگیزد، مبادا که ستایش را دوست داری چه آن  
بهترین فرصت حمله شیطان است تا خوبی خوبان را زایل  
سازد».

بنابراین اگر در این فرصت‌های عزت، شیطان کارساز افتاد با  
همین عزت هم اکنون ذلت است و همین عزت‌هاست که از فقر  
بندگی کاسته و به آن عزت که لباس کبریایی خداست غرور آسا  
آدمی را می‌آلاید. «الْعِزَّةُ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ».

و اگر آدمی از این آفات نیز مصون بود در هنگام مرگ کلّ  
عزت‌های این جهانی به فنا و نیستی گراید.  
«إِنَّمَا تَقْضَىٰ هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»<sup>۱</sup>.

«به راستی که این حیات دنیا سپری می‌شود».

شنیده‌ایم که محمود غزنوی شب دی

شراب خورد و شبش در سمور<sup>۲</sup> گذشت

فقیر گوشه نشینی لب تنور خزید

لب تنور بر آن بینوای عور گذشت

علی‌الصباح بر او بانگ زد که ای محمود

شب سمور گذشت و لب تنور گذشت

۱ - سوره طه، آیه ۷۲.

۲ - نام حیوانیست که پوست آن مرغوب‌ترین و لطیف‌ترین پوست است.



آدمی در گور آرزو می‌کند که ای کاش، فلان عزت و مقام  
غرور آفرین فریب زاهرگز به سراغ من نمی‌آمد. همین محمود شاه  
غزنوی که سه بار به هند لشکر کشید و در هر بار از مردم برای جنگ  
خراج می‌طلبید و از آن دیار با خود غنائم فراوان می‌آورد متملقین  
دربار نام شاه را از او برداشتند و لقب سلطان که از اسماء الهی است  
بر او نهادند که در تاریخ هم برای احدی سابقه نداشت چون ذلت  
مرگ، تاج را از سر و اسم را از مسمی و جمال را از جمیل برگرفت.  
بزرگی او را در خواب دید و از حال او جويا شد، عطار این واقعه را به  
نظم کشیده:

پاک رایی، بود از اهل صواب	یک شبی، محمود را دید او بخواب
گفت: کای سلطان عالی روزگار	حال تو چون است در دارالقرار؟
گفت: تن زن، خون جان من مریز	دم مزن، چه جای سلطانیست؟ خیز
حق، که سلطان جهاندار آمده است	سلطنت او را سزاوار آمده است
کاشکی صد چاه بودی، جاه نی	خاشه رویی بودمی و شاه نی
چون بدیدم عجز و حیرانی خویش	شرم می‌دارم ز سلطانی خویش

(عطار)

باری بسا سلطنت، که این جا باعث عزت بود، آن جا ذلت  
آفریند.

«وَمَعَ الْحَيَوةِ مَوْتًا».

«و با حیات مرگ است».

نمی‌فرماید: بعد از حیات مرگ است. می‌فرماید: با حیات مرگ است. چه، مرگ در حقیقت، نوعی استهلاک است که بسا، به تدریج حاصل آید. با هر ضربان قلب، یک لحظه به سکون آن نزدیک می‌شویم.

با زبانِ عقربک می‌گفت، عمر می‌روم، بشنو صدای پای من و چون به اعتقاد ما اجل مسمی و مکتوب است و در همین حدیث نیز مذکور است که:  
«لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ».

برای هر سررسید مکتوبی است.

بنابراین ما هر روز که می‌گذرد، قدمی به مرگ نزدیک می‌شویم و چه با همین حیات، مرگ آمیخته است و سرا، سرای کون و فساد است و در هر ساعت در بدن آدمی سلول‌هایی می‌میرند و سلول‌هایی زاده می‌شوند و در حقیقت در بدن شما هر لحظه مرگ و حیات جلواتی دارد.

هراکلیت می‌گفت: «من در هیچ رودخانه دوبار شنا نکردم». بهتر بود می‌گفت، من به هیچ رودخانه دوبار ننگریستم چون آن رود را که این لحظه می‌نگرید رود لحظه پیش نیست. قطراتی ره سپردند و قطرات دیگر جانشین آنها شدند. در وجود خود آدمی و در اجتماعات بشری حالات عین حالت رودخانه است.

از تو می‌میرد حیاتی دم بدم پس بروید نو حیاتی از عدم

نو حیاتی را از این میّت بدان	«بَخْرُجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ» را بخوان
از مماتی تازه می‌روید حیات	دم بدم تو در حیاتی و ممات
باز «لا» را می‌دهد هستی، خدا	سیل هستی می‌رود در بحرِ «لا»
جان فدای آن که او بود است و بود	چون کفی، بر سیل هستی و نمود
ما همه موجیم، اندر رود تو	ای حیات من، نشان بود تو
خود تماشا کن که با تو دست کیست؟	چون که می‌لغزی میان هست و نیست

(مؤلف)

«إِنَّ مَعَ الدُّنْيَا أُخْرَةً».

«با همین دنیا آخرت است».

ای عزیز خواننده! در لفظ «مع» دقت نما، که نمی‌فرمایند: «بعد»، می‌فرمایند «با». یعنی در حقیقت، آخرت این جا ساخته می‌شود. و دنیا پرورشگاه روح و جان انسانی است و فردا بهشت یا جهنم از همین روح انسانی سر بر می‌آورد. همه روزه یا با اعمالمان هیضم آتش افروز جهنم را تهیه می‌کنیم و یا با کردارمان نهال‌های سرسبز جمال آفرین بهشت را در نهالستان دفتر اعمالمان می‌نشانیم.

چون سجودی یا رکوعی، مرد کشت	شد در آن عالم سجود او بهشت
چون که پَرید از دهانت حمد حق	مرغ جنت ساختش ربّ الفلق
چون ز دستت رُست ایثار و زکات	کشت این دست آن طرف نخل و نبات
آب صبرت، آب جوی خلد شد	جوی شیر خلد، مهر نوست و وُد
ذوق طاعت، گشت جوی انگبین	مستی و شوق تو، جوی خمر بین

چون ز دست زخم بر مظلوم رُست      آن درختی گشت از آن زقوم رُست  
چون ز خشم، آتش تو در دلها زدی      مایه نار جهنم آمدی  
آن سخن‌های چو مار و کژدمت      مار و کژدم گشت و می‌گیرد دُمت  
وعده فردا و پس فردای تو      انتظار حشرت آمد، وای تو  
منتظر مانی در آن روز دراز      در حساب و آفتاب جان‌گداز  
سوی آن مرغابیان رو روز چند      تا تو را در آب حیوانی کشند

(مولوی)

نسائم جان‌بخش بهشت در همین سرای، جان متقین را  
می‌نوازد و شمیم عطراگینش غنچه دل عارفان را می‌شکوفاند.

«وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ»<sup>۱</sup>

«بهشت برای متقین نه دور که بس نزدیک است».

و گرمای جان‌سوز آتش جهنم هم اکنون کافر و گنه‌کار را در  
برگرفته است.

«... وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ»<sup>۲</sup>

باری خوانده‌ای:

«أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»<sup>۳</sup>

«آگاه باشید که آرامش دل‌ها با یاد خداست».

اما بسا لذت این آرامش را نچشیده باشی، این جا برای شاهد

۲ - سوره عنکبوت، آیه ۵۴.

۱ - سوره ق، آیه ۳۱.

۳ - سوره رعد، آیه ۲۸.

### سخنی آورم از جانی که مانوس با خداست:

«تا لذت انس چشیدم، هرگز تلخی در جهان نیافتم. اگر به سوراخ سوزنی شدم، آن را به گشادگی آسمان یافتم. به هر تاریکی که نگاه کردم، آن را روشن دیدم. محبوب و مکروه را همه محبوب یافتم، در اندیشه افتادم که با این گشادگی، مردم چرا در تنگی اند، و با این روشنی، جهان بر چشم خلاق، چرا تاریک است؟ دانستم که آن تنگی دل خودشان است، که جهان را بر ایشان تنگ می‌نماید، همچون کسی که سرش بگردد، عالم پیش چشمش گردان نماید و حال آن که عالم ساکن است، سر اوست که می‌گردد. همچنین دانستم که آن تاریکی چشم ایشان است که جهان بر ایشان تاریک می‌نماید. همچون آن شخص که به ناگاه کور شد، با اهل خانه گفت: چه شد چراغ شما را که بمُرد. ای خواجه: این چراغ توست که بمُرد، چراغ خانه همچنان روشن است. القصه بر لب آب، تشنه مردن غیبی عجب است. و با این نورپاشی رهین ظلمات بودن را بدبختی سبب است». (... وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ)»<sup>۱</sup>

ای ولیم صفت انس بهشت شنیده‌ای؟ جایی می‌شناسم

انیس تر از بهشت و آن درون دل عارفان است. صفت وحشت  
دوزخ شنیده‌ای؟ جایی می‌شناسم موحش‌تر از دوزخ و آن  
درون دل جاهلان است»<sup>۱</sup>.

اکنون دانی که معنی این سخن که بوی بهشت از هزار سال  
فاصله به مشام می‌رسد چه معنی دارد.

«وَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا وَعَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا».

«و به راستی که برای هر چیزی مراقبی است و بر هر چیز  
حسابگری».

و چگونه آن کس که بر این دو اصل معتقد باشد، توان انجام‌گناه  
را دارد، ما که در برابر چشمان فقیرانی همچون خود، از بسیاری  
لغزش‌ها هراس داریم و حیا می‌کنیم، چگونه از مراقبت و محاسبه  
حضرت پروردگار، در هراس نیستیم چه در مرحله نخست هم او  
رقیب و حسیب است.

«... أَنْتَ الرَّقِيبُ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»<sup>۲</sup>.

سخن حضرت عیسی علیه‌السلام است با خدا که ای پروردگار،  
تو بر ایشان مراقبی و هم تو بر هر چیزی حضور داری و درباره  
مأموران باریک‌بین و مراقب فرمود:

«مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»<sup>۳</sup>.

۱ - مکاتیب عبدالله قطب شیرازی مکتوب ۱۲۰ با تلخیص.

۲ - سوره مائده، آیه ۱۱۷. ۳ - سوره ق، آیه ۱۸.

«سخنی ادا نمی‌کنید مگر این که نزد آن مراقبی است».

وہ چه هراسناک آن بنده بیچاره که دست و پا و زبان و اندام بر او مراقب، فرشتگان بر او مراقب، امام عصر علیه السلام بر او مراقب و خداوند بر او مراقب و در حضور همگی اینان برخلاف امر پروردگار به گناه پردازد. باورت نیست؟ بر این فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام دقت فرما: «إِعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ عَلَيْكُمْ رَصْدًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ، وَعَيْونًا مِنْ جَوَارِحِكُمْ وَحِفَاطٍ صِدْقٍ يَحْفَظُونَ أَعْمَالَكُمْ وَعَدَدَ أَنْفَاسِكُمْ لَا تَسْتُرُكُمْ مِنْهُمْ ظُلْمَةٌ لَيْلٍ دَاجٍ يَكْنُكُمُ مِنْهُمْ بَابِ ذَوْرِ تَاجٍ وَإِنَّ غَدًا مِنَ الْيَوْمِ قَرِيبٌ»<sup>۱</sup>.

«بندگان خدا بدانید. دیده‌بان‌هایی از وجود خودتان، و جاسوسانی از اندامتان بر شما گماشته شده، و نگهبانان و ثبت‌کنندگانی هستند که از روی راستی و درستی، کردار و حتی شماره‌های نفس‌هایتان را ثبت و ضبط می‌کنند. تاریکی‌های شب‌های دی‌جور، شما را از این فرشتگان نمی‌پوشاند، دروازه‌های عظیم بسته، شما را از ایشان پنهان نمی‌دارد، فردای امروز بس نزدیک است».

«الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»<sup>۲</sup>.

۱ - نهج البلاغه خطبه ۱۵۷ و بحار ج ۵، ص ۳۲۲.

۲ - سوره یس، آیه ۶۵.

«امروز مُهر زده می‌شود بر دهان‌های آن‌ها و به سخن آید

دست‌هایشان و گواهی می‌دهد پاهای ایشان بدانچه کردند».

روز محشر، هر نهان پیدا شود	هم ز خود، هر مجرمی رسوا شود
دست و پا، بدهد گواهی با بیان	بر فساد او، به پیش مستعان
دست گوید: من چنین دزدیده‌ام	لب بگوید: من چنین بوسیده‌ام
چشم گوید: غمزه کردستم حرام	گوش گوید: چیده‌ام سوء الکلام

(مولوی)

بر این اسرار اگر انسان دیروز دیر باور بود، انسان امروز که دست‌پرورده خودش ضبط صوت و کامپیوتر و رباط است که هزاران نکته را در صفحه‌ای کوچک ضبط کرده و ارائه می‌دهد. ارائه کل اعمال زندگانش را زودتر باید باور کند.

کوزه‌های قبور فراعنه مصر را که از قبور آنها بعد از سه هزار سال بیرون آمد. دانشمندان از روی شیارهای کوزه آواز کوزه‌گر را بیرون کشیدند و بر روی موسیقی و زبان سه هزار سال پیش این سرزمین تحقیقاتی را شروع کردند. این کارهای دقیق دست‌مایه مخلوقات خداست چگونه یک انسان اندیشمند این مطالب قرآنی را باور ندارد؟!

«لَا تَقْطَعُوا نَهَارَكُمْ بِكُذَّاءٍ وَكُذَّاءٍ وَفَعَلْنَا كُذَّاءَ وَكُذَّاءَ فَاِنَّ مَعَكُمْ



حَفْظَةً يَحْصُنُونَ عَلَيْكُمْ وَعَلَيْنَا»<sup>۱</sup>.

(علیؑ)

«و روزهای عمر خود را به چنین و چنان صرف نکنید و مگویید چنین و چنان کردیم زیرا نگهبانان و حافظانی با شما هستند که کارهای ما و شما را می‌شمارند».

به این آیه نیز توجه کنید:

«يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمُ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»<sup>۲</sup>.

«روزی که گواهی می‌دهد بر ایشان زبانهایشان و دستهایشان و پاهایشان به آن چه انجام دادند».

به راستی که صحنه‌ها بس جان‌گداز است، دشمنی علیه انسان شهادت دهد رنج‌آور نیست، آنقدر که دوست شهادت دهد. دوستی علیه انسان شهادت دهد آنقدر رنج‌آور نیست که بستگان انسان. این جا خود علیه خود شهادت دادن است، و حق است بر اندام چنین شهادتی که زبان و دست و پا باید بسوزند با امر معصیتی که من به ایشان انجام دادم. باری:

دشمن به دشمن آن نیستند که بی‌خرد

با نفس خود کند به مراد هوای خویش

(سعدی)

۲ - سوره نور، آیه ۲۴.

۱ - بحار، جلد ۵، ص ۳۲۹.

ای عزیز! پیش از آن که اندام برای تو، پرونده سازند و گواهی دهند و کار تو را به رسوایی کشند، تو اینان را زیر نظر گیر و دائم مراقب ایشان باش، چشم را تا که حرام نبیند، زبان را تا به سخن حرام نجنبد، و پای را تا به مجلس معصیت نرود و گوش را تا به لغو نپردازد و دست را که به ستم نخیزد.

«اجْعَلْ مِنْ نَفْسِكَ عَلَى نَفْسِكَ رَقِيبًا وَ اجْعَلْ لِأَخْرَتِكَ مِنْ دُنْيَاكَ نَصِيبًا».

(علی علیه السلام)

«برای خویشتن از ناحیه خویش نگهبانی گمار و از دنیایت برای آخرت بهره‌ای برگیر»<sup>۱</sup>.

و به دنبال فرمودند:

«عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا».

«بر هر چیز حسابگری در کار هست».

و این نهیب و بیدارباش که:

«إِقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ»<sup>۲</sup>.

«نزدیک شد برای مردم حساب ایشان معذک ایشان در بی‌خبری و اعراضند».

هر ساعتی آدمی به سوی گشایش دفتر اعمالش به پیش می‌رود با این وجود در هر قدم غفلتش افزون‌تر گردد.

۱ - غرر الحکم ج ۱، ص ۱۲۴. ۲ - سوره انبیاء، آیه ۱.

دانی که سحرگاه، خروس سحری هر لحظه، همی چرا کند نوحه‌گری؟  
یعنی که: نمودند در آئینه صبح از عمر، شبی گذشت و تو بیخبری  
چون حضرت سریع الحساب به محاسبه می‌پردازد، در ذخائر  
گناه بس شرم دار، و در فقدان ثواب غم مدار، که از آن سوی چون  
کریم است امکان بخشش هست، اما از این سوی ذره‌ای از حسنات  
نکاهد، بل ده برابر، تا هفتصد برابر نماید.

«أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ»<sup>۱</sup>.

«ایشان راست بهره، از آن چه کسب کردند و خداوند

سریع الحساب است».

پیرزنی خدمت رسول الله ﷺ مشرف شد و عرض کرد: روز  
قیامت حسابگر خداست یا فرشتگانش؟ حضرت فرمود: خداست.  
عرض کرد: اندیشه‌ام آرامش یافت. حضرت فرمودند: از چه؟ پیرزن  
عرض کرد: چون کار به دست کریم است و کریم نظرش باز است.  
و گه‌گاه بر حضرت کریم این زمزمه را دارم که: یا کریم! تو کریم  
حقیقی هستی، منم کریم مجاز.  
کریم، اگر سائل بر در خانه‌اش نیاید، خود بر در خانه سائل رود،  
اکنون، سائل به گدایی، بر در است.

گستاخی گناه، از کرم و رحمتِ تو بود  
ورنه، خلافِ امر تو، خود جرأتِ کِراست؟  
گر سیئات را، حسنائش کنی نصیب  
خوانِ کریم هست و در این خانه، این رواست  
از سفرهٔ کریم، گدا بیشتر بَرَد  
بی توشه، این گدا و خدا واهب العطاست  
شرمنده بنده‌ایم و به‌در ایستاده‌ایم  
خانهٔ خدا رحیم و سرا مرحمت سراسر  
بر ساحتِ غفور، خطا بهتر از صواب  
بر درگهٔ کریم، گدا به ز پادشاست

(مؤلف)

عزیزا! همه به سوی پروردگار روانیم. دو فرشته دفتر اعمال ما را  
به دنبال یدک می‌کشند. و فرشتهٔ مرگ مادام در فراز بر ما می‌نگرد.  
تا چه زمان فرمان حق در رسد. آنقدر هست که توقّفی در کار  
نیست.

کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست

آنقدر هست که بانگ جرسی می‌آید

(حافظ)

بانگ جرس، بر خفتگان زنند که کاروان در کار رفتن است،  
خوابت نبرد.

«إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ \* ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ»<sup>۱</sup>

«به راستی که بازگشت ایشان به سوی ما و حساب ایشان با ما خواهد بود».

شبی خوابم، اندر بیابان فید<sup>۲</sup>

فرو بست پای دویدن، به قید

شتربانی آمد، به هول و ستیز

مهار شتر بر سرم زد، که: خیز!

مگر دل نهادی به مردن، ز پس

که بر می نخیزی به بانگِ جرس

مرا همچو تو، خوابِ خوش در سراسر است

ولیکن بیابان به پیش اندر است

(سعدی)

اغلب ورشکستگان بازار، آنانند که به حساب دخل و خرج نمی‌رسند. با اعتبار بانک و وجوه دیگران خود را ثروتمند می‌دانستند و از اسراف و زیاده‌روی غافل. روزی کوس رسوائیشان بر سر بازار زدند، دست تهی، خانه ویران، یاران فراری و دشمنانِ طلب‌کار همه در کار.

زین رو خوش بر آن بازرگان که همه روز به حساب خود بنگرد،

۱ - سوره غاشیه، آیه ۲۵ و ۲۶.

۲ - این بیابان در گذشته فاصله بین مکه و مدینه بوده است.

ضررها را جبران نماید و از زوائد بکاهد و آبرو نگه دارد.  
ای عزیز! مگوی من تجارت ندارم و اهل کسب نیستیم. که همه  
در کار کسب و بازاریم.

«الدُّنْيَا سُوقُ الْخُسْرَانِ»،<sup>۱</sup> (علی عليه السلام)  
«دنیا بازار زیان است».

«الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ»،<sup>۲</sup> (حضرت محمد صلی الله علیه و آله)  
«دنیا کشتزار آخرت است».

پس تو نیز در این بازار دنیا همه شب به حساب روز خود برس،  
زیان‌ها را با توبه و عمل خیر جبران نما.

«فَانظُرْ أَيَّ رَجُلٍ تَكُونُ غَدًا إِذَا وَقَفْتَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ فَسَأَلَكَ  
عَنْ نِعْمَةٍ كَيْفَ رَعَبْتَهُ وَ عَنِ حُجَّةٍ عَلَيْكَ كَيْفَ قَضَيْتَهَا وَ لَا  
تَحْسَبَنَّ اللَّهَ قَابِلًا مِنْكَ بِالتَّعْذِيرِ وَ لَا رَاضِيًا مِنْكَ بِالتَّقْصِيرِ  
هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لَيْسَ كَذَلِكَ أَخَذَ عَلَى الْعُلَمَاءِ فِي كِتَابِهِ إِذْ قَالَ  
لِنَبِيَّةٍ: «لِتُبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْتُمُونَهُ»».<sup>۳</sup>

(علی بن الحسین عليه السلام)

«بنگر به فردا که چون به پیشگاه خداوند ایستادی، چگونه  
مردی باشی؟ که از تو بپرسند روزیش را چگونه مصرف  
کردی؟ حجت‌هایی که بر تو داشت چگونه به پایان رسانیدی؟

۲ - نهج البلاغه.

۱ - غررالحکم.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۸۷.

و میندار که از تو عذر پذیرد. هرگز از کم کاری و تقصیرت شادمان مباش. هرگز، هرگزت چنین نباشد و بدان که، در کتاب خویش از دانشمندان تعهد گرفته است، چنان که فرمود: آنگاه از آنان (که به ایشان کتاب داده شد) پیمان گرفته است که حقایق کتاب آسمانی را برای مردم بیان کرده، کتمان نکنند.<sup>۱</sup> حجت‌هایی که بر تو دارد. پیام آسمانی آیات تشریحش که یک‌یک بر تو خواندند، پیام رسای آیات تکوینش که همه روز در برابر تو جلوه‌گر است.

گرت پیام آسمانی را در یک مصحف بر تو عرضه داشتند، پیام تکوین را در میلیاردها برگ به نگارش کشیدند که:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت‌کردگار  
(سعدی)

که بایدش پیام فرستاد که: خوش سرودی ای شیخ! ولی این داستان عصر تو بود، که در عصر ما هر سلولش دفتری است معرفت‌کردگار.

باری، در این حدیث دیدی که معصوم فرمودند: در هر حجتی که بر تو فرستاد، باید پاسخگو باشی، که با آن چه کردی؟ در دیدار تجلیات جمالش، در نزول فیضان رحمتش، در نمایشگاه قدرتش،

در چیدن سفرهٔ نعمتش، در طنین جان بخش کلامش، در تماشای  
جلوات عظمتش، از هم امروز پاسخ‌ها را حاضر دار.  
ای دل چه اندیشیده‌ای در عذر آن تقصیرها  
از سوی او چندان وفا، وز سوی تو چندین جفا؟  
وز سوی او چندان کرم، زین سو خلاف و بیش و کم  
زان سوی او چندان نعم، زین سوی تو چندین خطا؟  
زین سوی تو چندین حسد، چندین خیال و ظنّ بد  
زان سوی او چندان کشش، چندان چشش، چندان عطا؟  
از بد پشیمان می‌شوی، الله گویان می‌شوی  
آن دم تو را او می‌کشد، تا وا رهااند مر تو را  
از جرم ترسان می‌شوی، وز چاره پرسان می‌شوی  
آن لحظه ترساننده را، با خود نمی‌بینی چرا؟  
گاهی، نهد در طبع تو، سودای سیم و زرّ و زن  
گاهی، نهد در جان تو، نور خیال مصطفی  
این سو کشان با ناخوشان، و آن سو کشان سوی خوشان  
یا بشکنند یا بگذرد، کشتی در این گردابها

(مولوی)

الهی! حجّت‌های تو را پاسخ ندارم، شکرانهٔ نعماتت را سپاس در  
خور ندارم، اما حجّتی هم مرا با تو است و آن این که تو خود



فرمودی: «نَبِيٌّ عَبْدِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ».<sup>۱</sup>

و دانم که: «... أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ...».<sup>۲</sup>

بر هر تقصیری که دستان مرا گرفتی، آن دو دست را به دامان  
غفران و رحمت تو آویزم.

«إِنْ كُنْتُ بِئْسَ الْعَبْدِ أَنْتَ نِعَمَ الرَّبِّ، قَبِيحَ الذَّنْبِ مِنْ عَبْدِكَ

فَلْيَحْسِنِ الْعَفْوُ مِنْ عِنْدِكَ».<sup>۳</sup>

«گیرم که من بد بنده‌ای هستم، تو که خوب پروردگاری، زشت

است بدی و گناه از بنده‌ات اما چه زیباست عفو از ناحیه تو».

این جانیز اندرزی شنو از پیامبرت:

«حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا، وَزِنُوا قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا وَ

تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الْكَبِيرِ».<sup>۴</sup>

«خود به حساب خویش برسید، پیش از آن که به حسابتان

رسند و خویشتان را بسنجید، قبل از آن که شما را بسنجند و

آماده باشید برای روز عرضه‌ای بس بزرگ».

این همان محاسبه است، که در مجموعه کتب اخلاقی از آن

سخن رفته است و تا دم آخر از هیچ سالکی تعطیل نباید بگردد.

تا بدانجا که معصوم می‌فرمایند: اگر این کارت تعطیل شود تو از

ما نیستی.

۱ - سوره حجر، آیه ۴۹.

۲ - سوره یونس، آیه ۵۵.

۳ - امام سجاده علیه السلام، مناجات التوابعین.

۴ - بحار، جلد ۶۷، ص ۷۳.

«يَا هِشَامَ لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنَّ عَمَلَ  
حَسَنَةً إِسْتِزَادَ مِنْهُ وَإِنْ عَمِلَ سَيِّئًا إِسْتَغْفَرَ اللَّهُ مِنْهُ وَ تَابَ»<sup>۱</sup>.

(امام کاظم علیه السلام)

«ای هشام از ما نیست کسی که هر روز از نفس خود حساب  
برنگیرد، تا اگر کار خیر کرده، بر آن بیفزاید و اگر کار بدی کرده،  
از آن آمرزش خواسته و توبه کند».

ای عزیز!

«قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ...»<sup>۲</sup>.

«بگو: هر کس به گونه خود عمل می‌کند».

همه کارهای پروردگار از روی حساب است. بهار و پاییز در  
روزهای معین آشکار می‌شوند. در نتیجه: شکفتن درختان و خزان  
آنها در روزهای معین است. خورشید و ماه حرکتشان دقیقاً از روی  
حساب است، زمین رو منجمان از قبل خسوف و کسوف‌ها را  
پیش‌بینی می‌کنند.

توقف نوزادان در شکم مادر دقیقاً زمانی معین دارد، تراوش  
شیر در سینه مادران آغازین روزهای تولد نوزاد است. آفرینش  
اعضای بدن همه از روی حساب و حکمت است.  
در این دستگاه عظیمی که همه چیز از روی حساب است، آدمی

۱ - مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۵۳. ۲ - سوره اسراء، آیه ۸۴.

باید بداند که اگر گامی از مرز حساب بیرون نهاد ناگزیر به حسابش می‌رسند و جالب آن که اگر در این سرای در محاسبه مغالطه کند، آن جا خود دقیقاً بر حساب پنداشته‌های غلط خود به اقرار برخیزد. آنگاه که گویند:

«إِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا»<sup>۱</sup>.

«بخوان کتابت را، امروز خود برای خود حسابگری شایسته

هستی».

تصوّر نما خرواری بذر در زمینی مستعد کاشتی و بعد از گذشت زمانی، تو را بر آن کشتزار، گذر افتاد، زمینی را مشاهده کردی: پر از میوه‌های رسای دل چسب و مرغزارهای پر از گل، که عطرش مشام جانت را نوازد. یا خارستانی دیدی دل‌آزار، که در هر قدم گامت را بخون آلاید و دامنت را بفرساید. بینی نتیجه زراعتت را در این آیه که جداً باید اندام را به لرزه اندازد خوب دقت نما که چگونه بعد از مرگ، انسان، ملکوت عملش را عیناً به تماشا نشیند:

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ \* وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا

يَرَهُ»<sup>۲</sup>.

«هر آن کس ذره‌ای کوچک، نیکی کرد، آن را می‌بیند و هر کس

ذره کوچک، بدی کرد، آن را مشاهده می‌کند».

۲ - سوره زلزله، آیه ۷ و ۸.

۱ - سوره اسراء، آیه ۱۴.

«وَإِنْ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابًا».

«برای هر سررسید وقتی معین است».

این همان مفهوم این آیه شریف است:

«وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُّجَلًّا...»<sup>۱</sup>.

«هیچ کس جز به فرمان خدا نمی میرد، زمانی است تعیین شده».

«... وَ مَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يَنْقُصُ مِنْ عُمرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ

ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ»<sup>۲</sup>.

«هیچ سالخورده ای عمرش به درازا نکشد و از عمر کسی

کاسته نگردد جز آن که همه در کتابی نگاشته شده و این بر

خداوند آسان است».

دقت شود که در این سرای به هر کس زمانی و فرصتی داده اند و در برابر آن زمان، مسؤولیتی تعیین فرموده اند. و برای کسی تمنای عمر طویل جایز است که سرمایه عمر را در کسب توشه آن سرای بکار گیرد و گرنه عمر طویل برای نافرمانی خداوند خود مصیبتی عظیم است. زین رو در دعای حضرت رسول ﷺ هست که: پروردگارا به محمد ﷺ عمر ده تا زمانی که در بندگی تو به کار رود، اگر ادامه عمر برای من سودمند نیست، جان محمد را بگیر.

زندگی بی دوست، جان فرسودنست

مرگ حاضر، غائب از حق بودنست

۱ - سوره آل عمران، آیه ۱۴۵. ۲ - سوره فاطر، آیه ۱۱.

عمر و مرگ، این هر دو، با حق خوش بود  
بی خدا، آب حیات، آتش بود  
از خدا، غییر خدا را خواستن  
ظنّ افزونست، کالی کاستن  
خاصّه عمری، غرق در بیگانگی  
در حضور شیر، روبه شانگی  
عمر بیشم ده، که تا پس تر روم  
مهلم افزون، که تا کمتر شوم  
عمر خوش، در قرب جان پروردن است  
عمر زاغ، از بهر سرگین خوردن است  
گرنه گه خوار است، آن گنده دهان  
گویدی کز زاغیم تو و رهان

(مولوی)

سعدی شیرین سخن را باش، که این مطلب را به کمال آورده:  
«درویشی مستجاب الدعوة در بغداد پدید آمد، حجاج یوسف را خبر  
کردند. بخواندش و گفت: دعای خیری بر من بکن. درویش گفت خدایا!  
جانش بستان. گفت: از بهر خدای، این چه دعاست. گفت: این دعای خیر  
است تو را و جمله مسلمانان را».

ای زیر دستِ زیر دست آزار      گرم تاکی، بماند این بازار؟  
به چه کار آیدت جهانداری؟      مردنت به که مردم آزاری

(گلستان سعدی)

زین رو، ای عزیز! فرصت غنیمت دان، که زمان را قضا نیست.

«نَفْسُ الْمَرْءِ خَطَاةٌ إِلَىٰ أَجَلِهِ»<sup>۱</sup>.

«دم‌های آدمی گام‌های اوست به سوی مرگش».

با زبان عقربک، می‌گفت عمر می‌روم، بشنو صدای پای من  
اگر دزد، سرمایه بُرد، جبران آن احتمال دارد. اگر عزیزی از  
دست رفت، بسا عزیزان دیگری از در درآیند. گم‌شده را بسا یافت به  
دنبال باشد، ولی بازگویی که: عمر رفته را که تواند باز آورد؟

«مَنْ رَاقَبَ أَجَلَهُ اغْتَنَّمَ مَهْلَتَهُ»<sup>۲</sup>.

«هرآن‌کس مراقب اجل خود باشد، مهلت را بس غنیمت داند».

یکی از پندارهای بعضی این است که ما ظالمانی را می‌یابیم که  
دامنشان به انواع ظلم‌ها آلوده است و هیچ‌گونه آسیبی هم ایشان  
را در نمی‌رسد. این پدیده‌ها با عدالت خداوند چگونه سازگار است؟  
جواب این ایراد را در این آیات بشنوید:

«... وَ لَوْلَا أَجَلٌ مُّسَمًّى لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَ لِيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ

لَا يَشْعُرُونَ»<sup>۳</sup>.

«و اگر وقت معین آن تعیین نشده بود عذاب حق تعالی اکنون  
بر آن‌ها می‌رسید و ناگهان بر ایشان نازل می‌شد که از آن غافل  
و بی‌خبر بودند».

۱ - شرح نهج البلاغه ابی‌الحدید، ص ۲۲۱.

۳ - سوره عنکبوت، آیه ۵۳.

۲ - غررالحکم، ۸۴۴۳.

«لَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهَرِهَا مِنْ دَابَّةٍ  
وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى...»<sup>۱</sup>

«و اگر خداوند هم اکنون از کردار زشت خلق مؤاخذه کند، در  
پشت زمین هیچ جنبنده‌ای را باقی نگذارد، ولیکن کیفر خلق  
را به تأخیر می‌اندازد تا وقت معین.»

گویی، معلمی که از آغاز سال تحصیلی می‌داند که فلان  
دانش‌آموز در پایان سال مردود است، اما در آغاز کارنامه مردودی را  
به او نمی‌دهند، تا سال تحصیلی به پایان رسد و حجتی بر  
دانش‌آموز نباشد و چون آن سر رسید به انجام آمد، دیگر دقیقه‌ای  
او را امان ندهند.

«وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»<sup>۲</sup>  
«و چون اجل کسی فرا رسد خداوند هرگز آن را به تأخیر  
نیفکند و خداوند به هر چه کنید آگاه است.»

ای عزیز! حال که از فلسفه مرگ آگاه شدی دو امر را از یاد مبر  
یکی این واقعه را به دست فراموشی مسپار که آمدنی، آمدنی است.  
مباد آرزوهای دراز تو را از آن چه نزدیک داری باز دارد.  
بیا که قصر اَمَل، سخت، سُست بنیاد است

بیار باده، که بنیاد عمر، بر باد است

۲ - سوره منافقون، آیه ۱۱.

۱ - سوره فاطر، آیه ۴۵.

غلام همّت آنم، که زیر چرخ کبود  
ز هر چه رنگ تعلق پذیرد، آزاد است  
تو ای بلند نظر، شاهباز سدره نشین  
نشیمن تو، نه این کُنُجِ محنت آباد است  
تو را ز کنگره عرش می‌زنند صفیر  
ندانمت که در این دامگه چه افتاده است؟

(حافظ)

«لَوْ ظَهَرَتْ الْأَجَالُ افْتَضَحَتِ الْأُمَالُ»<sup>۱</sup>. (امام موسی بن جعفر علیه السلام)

«اگر مرگ‌ها چهره بنمایند، آرزوها بس رسوا شوند».

آنگاه که منزل آراسته، لباس مزین و توشه آماده، سفره گسترده  
باشد. مهمان هر آنگاه که خواهد بیاید. صاحب خانه را انتظار  
اوست.

اما وای از آن ساعت که خانه آشفته، لباس آلوده، و خانه از توشه  
خالی و دست تنگ و مهمان بی خبر از در درآید.

از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام پرسیده شد: چگونه صبح  
کردید؟ فرمود:

«أَصْبَحْتُ بِأَجَلٍ مَنْقُوصٍ، وَ عَمَلٍ مَحْفُوظٍ، وَ الْمَوْتُ فِي

رِقَابِنَا، وَ النَّارُ مِنْ وَرَائِنَا، وَ لَا نَدْرِي مَا يَفْعَلُ بِنَا»<sup>۲</sup>.

۲ - بحار، ج ۷۵، ص ۳۳۹.

۱ - بحار، ج ۷۵، ص ۳۳۳.



«صبح نمودم در کنار اجل، و اعمالی ثبت شده و محفوظ،  
قلاده مرگ برگردن، آتش جهنم در پیش و ندانم که با من چه  
معامله شود».

و طبعاً آن که زندگانی را در خدمت مولای خویش گذرانید، و  
این وعده وصل را به آرزو نشست، ضربت شمشیر اجل را «فزت و  
ربّ الکعبه»<sup>۱</sup> گوید:

مژده وصل تو کو، کز سر جان برخیزم      طایر قدسم و از دام جهان برخیزم  
به ولای تو که گر بنده خویشم خوانی      از سر خواجگی کون و مکان برخیزم  
(حافظ)

«مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَ هُوَ السَّمِيعُ  
الْعَلِيمُ»<sup>۲</sup>.

«هر آن کس که به لقاء و دیدار خداوند امیدوار است بداند آن  
وعده به هنگام آمدنی است و خداوند شنوا و داناست».

عاشقی را، یکی فسرده بدید      که همی مُرد و خوش همی خندید  
گفت: آخر به وقت جان دادن      چیست این خنده و خوش استادن؟  
گفت: خوبان چو پرده برگیرند      عاشقان پیششان چنین میرند  
(سنائی)

بنابراین «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، مَر همه راست، اما این ملاقات  
یکسان نیست. بعضی بر حضرت شدید العقاب و جبار و قهار

۲ - سوره عنکبوت، آیه ۵.

۱ - حضرت علی عليه السلام

در آیند که از هم او به هم او پناه، و بعضی بر حضرت غفار، و کریم و رحیم و ودود با صد عزت در آیند.

عاشقانی که با خبر میرند	پیش معشوق، چون شکر میرند
از آلت آب زندگی خوردند	لاجرم، شیوه دگر میرند
از فرشته، گذشته‌اند به لطف	دور از ایشان، که چون بشر میرند
تو گمان می‌بری، که شیران نیز	چون سگان، از برون در میرند
بدود شاه جان، به استقبال	چونکه، عشاق در سفر میرند
عاشقان، جانب فلک پزند	باقیان، جمله کور و کر میرند

(مولوی)

این سخن را با نجوای جانسوز حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام به پایان برم:

«رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ  
فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ  
تُوفِّقَنِي مُسْلِمًا وَ الْحَقِّينِ بِالضَّالِّينِ»<sup>۱</sup>

«پروردگارا! به راستی که مملکت و حکومتی را بر من ارزانی  
داشتی، و تأویل و تعبیر خواب‌ها و سخن‌ها مرا آموختی،  
کارگزار دنیا و آخرتم تویی، مرا در حال تسلیم بمیران و با  
نیکانم بیونند.»

### «اجل مسمی و متغیر»

چون در این بحث سخن از اجل مسمی رفت، بدان که همین «اجل مسمی» بسا بر اثر اعمالی که از بنده سرزند تغییر پیدا کند.

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسْمًى...»<sup>۱</sup>

«اوست که آفرید شما را از خاک، پس مقرر فرمود برای شما اجلی و اجل نامبرده شده‌ای».

در ذیل این آیه از امام باقر (علیه السلام) منقول است که: دو اجل است. یکی اجل حتمی که مسلم آمدنی است و دیگر اجلی که در اثر اعمال اشخاص، پیش و یا عقب افتد.<sup>۲</sup>

بازتاب بعضی از اعمال، به ویژه ظلم، بسا باعث شود که مرگ زودرس انسان را دست دهد و برعکس بسیاری از اعمال نیک به ویژه صله رحم، بر عمر بیفزاید.

«يَعِيشُ النَّاسُ بِإِحْسَانِهِمْ أَكْثَرُ مِمَّا يَعْيشُونَ بِأَعْمَارِهِمْ وَ يَمُوتُونَ بِذُنُوبِهِمْ أَكْثَرُ مِمَّا يَمُوتُونَ بِأَجَالِهِمْ»<sup>۳</sup>

۲ - اصول کافی، جلد ۱.

۱ - سوره انعام، آیه ۲.

۳ - بحار، جلد ۵، ص ۱۴۰.

(امام صادق علیه السلام)

«مردم به احسان و کارهای نیک خود، بیش‌تر از آن زندگی می‌کنند که با عمرشان، و بسا با گناهانشان بیش‌تر از مرگشان می‌میرند».

«مَنْ يَمُوتُ بِالذُّنُوبِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَمُوتُ بِالْأَجَالِ وَ مَنْ يَعْيشُ بِالْإِحْسَانِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَعْيشُ بِالْأَعْمَارِ».

(امام صادق علیه السلام)

«آن‌ها که با گناهشان می‌میرند بیش‌ترند از کسانی که با مرگ‌های طبیعی می‌میرند و کسانی که با احسان و نیکی زندگانی می‌کنند از کسانی که با عمر طبیعی زندگی می‌کنند بیش‌ترند».

و جالب آن که با نیکی عمر افزایش پس نیکان با عمر طویل، نیکی افزایشند و با سرمایه‌ای سرشار، به سوی سعادت سرمدی شتابند و از رفتن بیم نداشته باشند.

### «مرگ آینه تمام‌نمای اعمال آدمی است»

در ایام کودکی روزی با هم‌کلاسان و معلم مربوط به گردش رفته بودیم، در آن روز که کودکان را سر تفریح بود. آموزگار گفت که مایل است تا جن را به او نشان دهیم. چند نفر کودک جسور داوطلب شدند که از میان آن‌ها حقیر برای دیدار جن انتخاب گردید. نعلبکینی که مختصری آب در آن بود به دست من داد و یکی را خود به دست گرفت و کودکان را گفت همگی ساکت باشند و مرا توصیه می‌کرد که منحصراً به چشمان او نگرم و اعمال او را تقلید کنم، تا جن رخساره بنماید. در این موقع اذکاری می‌خواند و انگشت سیابه را در آب می‌زد و به زیر نعلبکین می‌مالید و به جای جای صورت می‌کشید و مرتب این اذکار و اعمال را تکرار می‌کرد و بعد از چند دقیقه پرسید: جن را دیدی؟ گفتم: نه.

دستور داد آینه بیاورند، آینه را به دستم داد و گفت: بنگر. بنده از دیدار خود به وحشت آمده و شروع به گریه کردم، چرا که سر تا سر صورتم سیاه شده بود و معلوم شد که زیر نعلبکین قبلاً مرکب سیاه مالیده شده بود.

ای عزیز! کودکی سر آمد. امروز که این خاطره را به یاد می آورم، می نگرم که عمری باگناه روی خود سیاه کردم و ترسم از آن است که بعد از مرگ آینه به دستم دهند و روی سیاه خود را بنگرم و مرا گویند که: ای بیچاره این روی درخشان را خود به دست خود سیاه کردی و آن روز، زبان به لابه گشاییم و با خدای این گونه نالم:

روی سیاهم، ولی غلام تو هستم      خواجه مگر بنده سیاه ندارد؟  
 از گنه من مگو که زاده آدم      ناخلف افتد، اگر گناه ندارد  
 گوشه چشمی به سوی گوشه نشین کن      زانکه جز این گوشه، کس پناه ندارد  
 هر که گدایی ز آستان تو آموخت      دولتی اندوخت، او که شاه ندارد

(شیخ محمد حسین غروی «کمپانی»)

باری در قبر است که هر کسی به تماشای خود صادق می نشیند. دیگر آن جا حقایق آشکار است و نمی توان خود، به فریب خود نشست و فرمودند: که مردم در خوابند، چون مُردند بیدار می شوند.

در خبر آمده که: ابراهیم خلیل الله عليه السلام، بسیار مهمان نواز بود و از خوردن به هنگام تنهایی اکراه داشت. روزی که او را مهمان نرسیده بود، سفره را به تنهایی گسترد و به تناول پرداخت که ناگاه، یکی از در آمد. پرسید: ای مرد، در خانه بسته بود، تو از کدام در آمده ای؟ گفت: ای ابراهیم ما را راه از آسمان است. ابراهیم گفت: از فرشتگانی؟ گفت: آری. پرسید: کدام ملک؟ گفت: عزرائیل. حضرت

ابراهیم ناگاه به خود آمد، که باید عازم رفتن باشد. عزرائیل او را گفت: خیر، اکنون وقت آن نرسیده، مرا از این سوی گذر افتاد، دیدم تو را که در انتظار مهمانی، پیش خود گفتم: دمی با تو بسر آرم. حضرت خلیل الله گفت: ای فرشته پروردگارم! مرا تصور این بود، که تو را قیافه‌ای وحشتناک است، اکنون جمال تو را دل آرام می‌بینم. عزرائیل گفت: اینطور نیست ای ابراهیم! مرا در هر مأموریت جمالی دیگر است.

حضرت فرمود: اجازه ده تا در این ملاقات مرا معرفتی حاصل آید. میل دارم بدانم، در قبض روح بدان و نیکان هر کدام تو را چگونه جمالی است؟

عزرائیل عرض کرد: ای خلیل الله! بیهوده خود را ناراحت مساز، که تاب دیدار هیچ‌کدام نداری. حضرت قانع نشد و باز به اصرار نشست، عزرائیل به فرمان او رفت و با قیافه قبض روح بدان از در آمد. حضرت فریادی زده و از پای در آمد. و چون به خود آمد مدتی می‌گریست و سپس فرمود:

«ای عزرائیل اگر آدمی همه عمر در عیش و نوش و لذت‌گناه باشد و او را هم به جهنم نبرند، فقط به پاداش گناهانش این دیدار کفایت کند.»

و چون با قیافه قبض روح نیکان در آمد باز حضرت از فرط تجلی جمال بیهوش شد و چون به هوش آمد، مدتی اشک شوق از

### دیدگان می بارید و سپس گفت:

«ای عزرائیل اگر آدمی همه عمر در رنج و تعب عبادت باشد

همه شب به نماز و همه روز به صیام به سربرد و بهشتی هم او

را در کار نباشد پاداش عملش همین دیدار بس.»

مرگ هر کس ای پسر هم‌رنگ اوست

آینه صافی یقین هم‌رنگ روست

ای که می ترسی ز مرگ اندر فرار

آن ز خود می ترسی ای جان هوش دار

زشت روی توست نی رخسار مرگ

جان تو همچون درخت و مرگ برگ

از تو رسته است آن نکویست اربد است

ناخوش و خوش هم ضمیرت از خود است

گر ز خاری خسته‌ای خود کشته‌ای

ور حریر و قز<sup>۱</sup> دری خود رشته‌ای

پس قیامت روز عرض اکبر است

عرض آن خواهد که با زیب و فر است

(مولوی)



### دنباله حدیث قیس بن عاصم

«وَإِنَّهُ لَأُبْدَّ لَكَ مِنْ قَرِينٍ».

«و به راستی که تو ناگزیری از داشتن همراهی».

آدمی از بدو کودکی، آن چه را مشاهده می‌کند و می‌شنود و از محیط در می‌یابد و معارفی که کسب می‌کند و اعمالی که انجام می‌دهد آثارش با خودش متحد می‌شود و در حقیقت تا پایان عمر ساختار وجودی او با همین‌هاست. گویی، جان آدمی لوحی است در آغاز پاک که هیچ نقشی در آن نیست و تمام این پدیده‌ها در آن نقش می‌بندد و در هنگام مرگ پدیدکنندگان را رها کرده با پدیده‌های اکتسابی خویش به عالم مجردات ره می‌جوید و در حقیقت دفتر اعمال چگونگی روان اوست.

باید دانست که آثار اعمال و اقوال و معارف همه از سنخ مجردات و معنویات‌اند و روح انسانی نیز چنین است و چون بهم رسند امتیاز و جدایی برخیزد و هر دو یکی شوند همچون صد چراغ که در محفلی روشن کنی از همه جز یک نور نیایی و هرگز نتوانی آن‌ها را از هم جدا کنی.

روشن تر گوئیم. اگر برای اعمال قبیح خواه اعتقاد و خواه گفتار و خواه دیدار و اعمال هر یک را در شأن خود آثاری ظلمانی باشد و برای اعمال خیر هر یک آثاری نورانی چون هر یک پدیدار شوند کلاً در طول عمر با جان تو در آمیزند و همین‌ها ساختار وجودی تو را سازند. و تو یا آن ذات منوری باشی که صحن خورشید را نورافشانی، و یا آن شب زده‌ای را مانی که آرزوی دیدار پرتوی اختری داشته باشی. بنابراین:

گر روی پاک مجرد چو مسیحا به فلک

از فروغ تو به خورشید رسد صد پرتو

(حافظ)

بنگر تا بیان حال این ظلمت‌زدگان را حضرت پروردگار چگونه

مجسم فرماید:

«أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكْدِيرْ يَهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ»<sup>۱</sup>

«یا همانند تاریک‌هایی را ماند در لجه دریایی که موجی تو را دریابد از پس موج دیگر و ورای آن ابری تیره. چرا که تاریکی‌ها بسا یکی از دیگری تیره‌تر باشد تا بدانجا که اگر این

شب‌زده دست خود را بیرون آورد آن را نسیند و آن راکه  
خداوند نوری نداد دیگرش نوری نباشد».

وا حسرتا! بر این غریق تیره جانی که در خطری بس عظیم و  
گردابی بس مخوف افتاده، که نه نور اختری رامشش دهد و نه یار و  
یاوری به فریادش رسد.

دانی که در خطرها، آدمی به‌دنبال یاریِ دیگران است، بس  
فریاد برآورد و آخرین یار انسان دست اوست، که با آن جلو خطر را  
می‌خواهد بگیرد و اگر نتوانست دست را روی چهره می‌گذارد تا سر  
و چشمش آسیبی نبیند و وای از آن دم که حتی دستان خود را نیز  
گم کند این است حالت رجوع تیره روزان در پیشگاه حضرت جبار  
قهّار.

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل

کجا دانند حال ما سبکباران ساحل‌ها؟

(حافظ)

و در آیهٔ اخیر ملاحظه فرمودی که:

«مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ».

«آن که را خداوند در این جا نوری نبخشید دیگرش تا ابد

نوری نخواهد بود».

عزیزان! بازار کسب نور همین جاست. در قیامت خورشیدی را  
در آسمان نیابی.

«إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ \* وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ»<sup>۱</sup>.

«آنگاه که خورشید به تاریکی گراید. و آنگاه که ستارگان فرو

ریزند».

آن جا نور منحصرأً از جان اولیا و انبیا و مؤمنین برافروزد. تا بدانجا که ساکنان ظلمت سرای کفر التماس کنند که لحظه‌ای در کنار ایشان توقف نمایند تا پرتوی از ایشان اقتباس نمایند و متأسفانه ایشان را گویند: که عهد اقتباس از خوبان به سر آمد، اگر توانید دوباره به دنیا برگردید و آن جا نوری کسب کنید و این بازگشت دیگر محال. این است مفاد آیه ذیل:

«يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ  
بِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَى لَكُمْ الْيَوْمَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ  
خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ \* يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ  
الْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُوا نَفْتِيسَ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا  
وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا»<sup>۲</sup>.

«روزی که بینی مردان و زنان گرونده را در حالی که نوری در پیشگاه و راستشان همی برافروزد. بر ایشان بشارت باد بر بهشت‌هایی که در آن جا جویبارها روان است و آن جاست رستگاری بس عظیم. هم در آن روز است که مردان منافق و زنان آنها، مؤمنان را گویند: کمی درنگ کنید تا از نور شما

۱ - سوره تکویر، آیات ۱ و ۲. ۲ - سوره حدید، آیه ۱۲ و ۱۳.

شعله‌ای برافروزیم. به ایشان پاسخ دهند: اگر نوری را طالبید  
به پشت سر خود (دنیا) بازگردید و بجوید نوری». پس  
ملاحظه فرمودی که بازار کسب نور همین جاست و این نور  
را این جا در جانت از قرآن توانی گرفت.

«كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ».<sup>۱</sup>

«کتابی که نازل کردیم بر تو تا بیرون آوری مردم را از تاریکی‌ها  
به سوی نور».

«هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ  
الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ».<sup>۲</sup>

«هم اوست خداوندی که فرو فرستاد بر بنده‌اش آیاتی  
روشن‌گر تا بیرون آورد ایشان را از ظلمات به سوی نور».

و اثر جان افروز دیگر معارف حقّه است که هر آن چه در آن ریزی  
باز تر شود و بر نورش در افزایش.

«كُلٌّ وَعَاءٌ يَضِيقُ بَمَا جَعَلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءُ الْعِلْمِ يَتَّسِعُ».<sup>۳</sup>

(علی ع)

«هر ظرفی با مظروف، گنجش کم شود و به سر آید الا ظرف  
علم (جان) که گنجش در افزایش».

جان نباشد جز خبر در آزمون هر که را افزون خبر، جانش فزون

۲ - سوره حدید، آیه ۹.

۱ - سوره ابراهیم، آیه ۱.

۳ - غرر الحکم.

جان ما از جان حیوان بیشتر از چه، ز آنرو بیشتر دارد خبر  
 چون سر و ماهیت جان مخبر است هر که او آگاه تر، با جان تر است  
 اقتضای جان، چو ای دل! آگهی است هر که آگه تر بود، جانش قوی است  
 (مولوی)

پس همی دان که حساب و قیامت، بهشت و جهنم هر کس با  
 اوست و هم اکنون در باطن او مستور و چون قیامت کبری ظاهر  
 گردد، بواطن، به ظواهر نشیند و این است معنی «یَوْمَ تُبْلَى  
 السَّرَائِرُ»<sup>۱</sup>.

آن روز است که آدمی چهره جان خویش را به مشاهده  
 می نشیند، تا از آن چهره چه بیند؟

«إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ صَوَّرَ لَهُ عَمَلَهُ فِي صُورَةٍ  
 حَسَنَةٍ فَيَقُولُ لَهُ مَا أَنْتَ؟ قَالَ اللَّهُ إِنِّي لَا أَرَاكَ أَمْرًا الصَّادِقَ،  
 فَيَقُولُ لَهُ: أَنَا عَمَلُكَ، فَيَكُونُ لَهُ نُورًا وَقَائِدًا إِلَى الْجَنَّةِ، وَإِنْ  
 كَانَ الْكَافِرُ إِذَا خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ صَوَّرَ لَهُ عَمَلَهُ فِي صُورَةٍ سَيِّئَةٍ  
 وَبِشَارَةٍ سَيِّئَةٍ فَيَقُولُ مَا أَنْتَ؟ فَوَاللَّهِ إِنِّي لَا أَرَاكَ أَمْرًا السُّوءِ  
 فَيَقُولُ أَنَا عَمَلُكَ فَيَنْطِقُ بِهِ حَتَّى يَدْخُلَ النَّارَ»<sup>۲</sup>.

«به راستی که بنده مؤمن چون از قبر برخیزد، تجسم یابد بر او  
 عملش، در صورتی بس زیبا. پس مؤمن گوید تو کیستی؟ خدا  
 را سوگند، که هرگز کسی را به زیبایی تو ندیدم. پس آن

۲ - میزان الحکمة - کنز العمال.

۱ - سوره طارق، آیه ۹.

زیباروی گوید: من عمل تو هستم. و برای اوست نور و  
راهنمای او تا بهشت.

و اگر بنده‌ای کافر باشد چون از قبرش برخیزد، اعمالش بر او  
مجسم گردد، در صورتی بس زشت. پس کافر گوید: تو کیستی؟  
به خدا سوگند که هرگز چهره‌ای به این زشتی ندیده‌ام. گوید:  
من عمل توام و سپس می‌راند او را به سوی آتش».

حال که این معرفت تو را حاصل آمد، بدان که، گلزارهای  
ناشکفته بهشت هم اکنون در جان بندگان مؤمن است و گه‌گاه که  
نسائم رحمت می‌وزد عطرش از درون جان به مشام می‌رسد.  
«إِنَّ فِي آيَاتِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَّا فَتَعْرَضُوا لَهَا».

«دانید که در روزگاران عمر شما نسائمی گه‌گاه می‌وزد، خود را  
بر آن نفحات عرضه دارید».

(حضرت محمد ﷺ)

گفت پیغمبر که نفحات‌های حق

اندر این ایام می‌آرد سبق

گوش هُش دارید این اوقات را

در ربایید این چنین نفحات را

نفحه‌ای آمد شما را دید و رفت

هر که را می‌خواست جان بخشید و رفت

نفحه دیگر رسید ای خواجه تاش

تا ز تو در نگذرد آگاه باش

(مولوی)

و برای کفار نیز خفقان دودهای جهنم از درون سینه‌هایشان  
مادام دماغ را می‌آزارد. برای آنان فرمود:

«وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ»<sup>۱</sup>.

و برای اینان فرمود:

«... وَإِنَّ الْجَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ»<sup>۲</sup>.

اولیا را در درون بس نغمه‌هاست	طالبان را زان حیات بی‌بهاست
مطربانشان در درون دف می‌زنند	بحرها در شورشان کف می‌زنند
نشنوند این نغمه‌ها را گوش حس	گوش حس زین نغمه‌ها باشد نجس
نغمه‌های اندرون اولیا	می‌همی گوید که: ای اجزای لا!
هین، ز لای نفی سرها بر زنید	این خیال و وهم یک سو افکنید

(مولوی)

و در آیه شریفه:

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ \* وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا

يَرَهُ»<sup>۳</sup> هر آن کس هم‌سنگ ذره‌ای نیکی کرده باشد، آن را

می‌بیند و هر آن کس هم‌سنگ ذره‌ای بدی کرده باشد، آن را

مشاهده می‌کند».

دقت شود در این آیه که نمی‌فرمایند: نتیجه عمل را می‌بیند.

می‌فرمایند: خود عمل. یعنی آن چه که در برزخ و دوزخ و بهشت

۱ - سوره عنکبوت، آیه ۵۴.

۲ - سوره ق، آیه ۳۲.

۳ - سوره زلزله، آیه ۷ و ۸.



مشاهده و لمس کنی، تجسم عمل خود تو است. بنابراین روشن است که آتش افروز جهنم خداوند نیست، خود انسان‌ها هستند.

«... فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ

لِلْكَافِرِينَ»<sup>۱</sup>.

«بترسید از آن آتشی که آتش افروز آن مردم و صخره‌ها باشد،

که آماده است برای کافران».

و «حِجَارَه»، دل‌های سرسخت و صخره‌وار گنه‌کاران و کافران

است، که فرمود:

«ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً

وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ

فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ...»<sup>۲</sup>.

«زان پس سخت شد دل‌های ایشان، همانند صخره‌ها، بلکه

سرسخت‌تر، چرا که صخره‌ها بسا شکافد و از آن‌ها نهرها

جاری شود، و سرچشمه‌ها بیرون آید».

و ه که انسان شگفت موجودی است که گاه منزل در جوار «ملیک

مقتدر» گزیند.

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ \* فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ

مُقْتَدِرٍ»<sup>۳</sup>.

۲ - سوره بقره، آیه ۷۴.

۱ - سوره بقره، آیه ۲۴.

۳ - سوره قمر، آیه ۵۴ و ۵۵.

«به راستی که پرهیزگاران را جای در بهشت‌ها و کنار جویباران  
در نزد پادشاه با اقتدار است.»

«وَايَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \* ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً  
مَرْضِيَّةً \* فَادْخُلِي فِي عِبَادِي \* وَادْخُلِي جَنَّاتِي»<sup>۱</sup>  
«ای صاحب نفس آرمیده بازگرد به سوی پروردگارت در  
کمال رضایت \* داخل شو در زمره بندگانم، در آیی در بهشت  
خودم.»

و گاه آنقدر سقوط کند که از حیوانات هم نازل تر باشد.

«... لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ  
لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ...»<sup>۲</sup>  
«دل‌ها دارند ولی در نمی یابند، چشمانشان هست ولی  
نمی بیند، گوش‌ها دارند ولی نمی شنوند، اینان گویی  
چهارپایانند بلکه گمراه‌تر.»

و نازل تر از آن، آن‌که از حیات انسانی ساقط شد و از مرز حیوانی  
هم گذشت و جمود آن به قدری شد که حتی از جماد هم درگذشت  
که فرمود: «أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً». ای عزیز! این است قلمرو آدمی و باید  
نگریست که: من اکنون در کدام منزل از این مسیر هستیم؟ باری از  
بحث دور نیفتیم که سخن در تجسم اعمال بود.

۲ - سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

۱ - سوره فجر، آیات ۲۷-۳۰.

### «تجسس عمل»

«يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحَضَّرًا وَ مَّا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا...»<sup>۱</sup>

«روزی که هرکس کارهای نیک و کارهای بد خود را در برابر خویش حاضر بیند، آرزو کند ای کاش میان او و کردار بدش فاصله‌ای بس دور می‌افتاد.»

ای عزیز! آن روز این وبال را دور نتوانی کرد اما امروز با توبه‌ای جانانه نه تنها دور که آن را نابود توانی نمود.

«يَا مُحَمَّدٌ ﷺ: عِشْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ وَ أَحَبِّبْ مَنْ أَحَبَبْتَ فَإِنَّكَ مُفَارِقَةٌ وَ أَعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُلَاقِيهِ»<sup>۲</sup>

«ای محمد ﷺ: زندگی نما هر چه خواهی، که سرانجام خواهی مرد. هرکه را خواهی دوست دار که سرانجام از او جدا خواهی ماند، هر چه خواهی بکن، اما بدان که آن را به دیدار نشینی.»

«إِذْ أَوْضَعَ الْمَيِّتُ فِي قَبْرِهِ، مُثِّلَ لَهُ شَخْصٌ فَقَالَ لَهُ: يَا هَذَا  
كُنَّا ثَلَاثَةً، كَانَ رِزْقُكَ فَاَنْقَطَعَ بِاِنْقِطَاعِ أَجْلِكَ وَكَانَ أَهْلُكَ  
فَخَلَّفُوكَ وَانصَرَفُوا عَنْكَ وَكُنْتَ عَمَلُكَ فَبَقِيَتْ مَعَكَ، أَمَّا إِنِّي  
كُنْتُ أَهْوَنُ الثَّلَاثَةِ عَلَيْكَ»<sup>۱</sup>.

(امام صادق علیه السلام)

«چون مرده را در گورش نهادند، شخصی بر او مجسم گردید و با  
او گوید: ما سه تن بودیم، یکی (از ما) روزی تو بود که با  
سر رسیدن اجلت، قطع گردید. دیگری خاندان تو بود که (تو)  
را تشییع کرده، سپس) بر تو پشت کرد از تو جدا شدند و  
رفتند. اما من عمل توام، (که اینک) با تو مانده‌ام و (عجب آن  
که در طول زندگی برای تو) از آن دو خوارتر بودم».

دهقان سالخورده، چه خوش گفت با پسر:

کای نور چشم من، به جز از کشته ندروی

(حافظ)

لاجرم چون عمل با جان متحد شد و باغهای بهشت از جان  
رویید، نسائم بهشت السّاعة در حیات، نوازش‌گر دل‌های مؤمنان  
است، و دود نار جهنم هم اکنون در آزار دماغ کافران و گنه‌کاران  
است. کسی از ابوذر پرسید: چرا ما مرگ را ناخوش داریم و تو

مشتاق آنی؟ آن زاهد سرمست فرمود: شما دنیا را آباد کردید و آخرت را خراب. لاجرم، هر آن کس از آبادی بخواهد به خرابی رود بس دردناک باشد ما دنیا را خراب کرده و آخرت را آباد. لاجرم هر کس بخواهد از خرابی به آبادانی رود شادمان رود عشق بلال با محمد ﷺ آن گونه بود که به یادش شکنجه را حس نمی نمود. و روزی که مرگش رسید برای وصال او مرغ جانش نغمه زنان به آسمان پر می کشید.

چون بلال از ضعف شد، همچون هلال

رنگ مرگ، افتاد بر روی بلال

جفت او دیدش، بگفتا: وا حَرَب

پس بلالش گفت: نی نی، وا طَرَب

تاکنون، اندر حَرَب بودم ز زیست

تو چه دانی، مرگ چه عیش است و چیست؟

این همی گفت و رخس در عین گفت

نرگس و گل برگ و ژاله می شکفت

تابش رو، چشم پر انوار او

می گواهی داد بر گفتار او

گفت جفتش: الفراق، ای خوش خصال

گفت: نی نی، الوصال است الوصال

گفت جفت: امشب به غربت می‌روی  
از تبارِ خویش، بیرون می‌شوی  
گفت: نی نی، بلکه امشب جان من  
می‌رسد خوش، از غریبی تا وطن  
گفت: ای جان و دلم، واحسرتا!  
گفت: نی نی، جان من، وادولتا!  
گفت: آن رویت، کجا بینیم ما؟  
گفت: اندر حلقهٔ خاص خدا  
اندر آن حلقه، ز ربِّ العالمین  
نور می‌تابد، چو حلقه در نگین  
من گدا بودم، در این خانه چو چاه  
شاه گشتم، قصر باید بهر شاه  
انبیا را، تنگ آمد این جهان  
چون شهان، رفتند اندر لا مکان  
(مولوی)

### دنباله حدیث قیس

«وَإِنَّهُ لَا يُدَبُّ لَكَ مِنْ قَرِينٍ يُدْفِنُ مَعَكَ وَهُوَ حَيٌّ وَتُدْفِنُ مَعَهُ  
وَأَنْتَ مَيِّتٌ وَإِنْ كَانَ كَرِيمًا أَكْرَمَكَ وَإِنْ كَانَ لَيْثِيًّا أَسْلَمَكَ ثُمَّ  
لَا يُحْشَرُ إِلَّا مَعَكَ وَلَا تُبْعَثُ إِلَّا مَعَهُ».

سخن بدین جا رسید که آدمی از دنیا می‌رود و خیری با او نیست جز معارف و کردارش، و هر دو با او متحدند. جاهل چون در دنیا جاهل است، در برزخ و حشر نیز جاهل است و عالم چون عالم است در برزخ و حشر نیز عالم است. نور ایمان اگر کسب شد آن را با خود می‌بری و شبستان گورت را نصف‌النهار می‌نمایی و ظلمت کفر و گناه را اگر در این سرای داشتی همه جا با تو بود. لاجرم چون پیکر سرای آخرت خود ساخته است و نژاد را در آن اثر نیست، پیکر به رنگ معارف و اعمال درآید و حضرت ستار العیوب را در آن روز حکم: «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ»<sup>۱</sup> است.

بنگر بر این حدیث که چون آیه:

«يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا»<sup>۱</sup>

«روزی که در صور دمیده شود، مردم گروه گروه در آیند».

پیامبر ﷺ فرمود:

«ده گروه از امت من به صورت پراکنده محشور شوند، سخن چینان به گونه خوک، حرام خواران واژگونه می خرامند، رباخواران همگی نابینا هستند، یاوران ظلم کر و لال، مغروران به اعمال همگی در حال جویدن زبانه‌های خویشند، علما و قاضیانی که گفتار و اعمالشان دو گونه است با دست و پای بریده در آیند، آزار دهندگان همسایه بر چوبه‌هایی از آتش آویخته باشند، گروهی که نزد حاکمان از مردم سعایت کرده‌اند گندیده‌تر از مردارند، آنان که لذائذ و شهوات را دنبال می‌کنند جبهه‌هایی از قیر بر تن دارند»<sup>۲</sup>.

و صفات این پدیده‌ها در همین عالم در جان بزه‌کاران است و سریره‌های ایشان را انباشته است و گر نه خداوند نمی‌فرمود: «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ». این جا پنهان و آن جا روز ظهور بواطن است.

۲ - تفسیر مجمع البیان جلد ۱۰، ص ۴۲.

۱ - سوره نبأ، آیه ۱۸.



### غفلت تا چند؟

به راستی چه شود آدمی را که راه راست و گمراهی را بر او نمودند و بر نهاد او نیز نشان‌گر بودند، و برای راهنمایی رسولان فرستادند، و فطرتاً در نهادش آرزوی کمال و سعادت طلبی موجود بود اما صغیر شیطان او را کار ساز افتاد و از راه بدر رفت.

بدان ای عزیز! که آن روز روزِ فصل است:

«إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ»<sup>۱</sup>.

«به راستی که روز جدایی و عده‌گاه همگی شماست».

آن جا که پرده‌ها برگیرند و بواطن به ظهور نشینند، بینی که بین دو آدم، فاصله از زمین تا کلهکشان است. اگر این جا همگی از مظاهر طبیعت و حیات یک‌گونه بهره می‌برند، آن جا روز سقوط و رفعت است. یکی را بینی با هزار ناز بر سریر سلطنت نشسته و دیگری با هزار نیاز در عذاب غل و زنجیر گرفتار. با آن که در این جا بازار اکتساب به روی همگان باز بود.

---

۱ - سوره دخان، آیه ۴۰.

«... قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرَ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي  
الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ...»<sup>۱</sup>.

«بگو آیا برابرند کور و بینا؟ یا مساوی است تاریکی‌ها و نور؟»

با چشم، آیات آفاقی و قرآنی را توان دید و به صاحب آیات  
رسید. چون چشم بود و آیات را ننگریست در حقیقت کور است.

چشم را، فایده آن است که دلبر بیند و ر نبیند، چه بود فایده بینایی را؟

(حافظ)

و آن تشنه دیدار، هزار چشم می‌خواهد تا در هر لحظه تشنگی  
جانش را با نوش هزار ساغر، از خم‌استان وجود فرو نشاند، و با او  
همه دم این زمزمه است که:

با صد هزار جلوه، برون آمدی که من با صد هزار دیده، تماشا کنم تو را

(فروغی بسطامی)

و یا آن کس که در ظلماتِ لَجَّةِ عالمِ کثرت، غوطه خورد و تا  
پایانِ عمر دستش به ساحلِ نجات نرسید، همچون آن سالک  
ره جوئی است که از سر چشمه نورِ وحدت، چراغ داشت و ره یافت و  
خود را به منزل رساند؟

این عدمِ تساوی را در این آیه به تماشا نشین:

«أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ»<sup>۲</sup>.

۲ - سوره سجده، آیه ۱۸.

۱ - سوره رعد، آیه ۱۶.

«آیا آن که گروید همچون بنده فاسق است؟ هرگز چنین نیست».

آیا ره یافته به توحید پروردگار، و سالکِ واجد برنامه سعادت و به کارگیرنده آن، همچون آن بنده بی پروایی است که با هزاران آلوده، خود آلود و بر خالق و رب خویش پشت نمود؟! هرگز در پیشگاه خداوند حکیم چنین نیست!

«لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرَ أُولَى الضَّرَرِ وَ  
الْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ. فَضَّلَ اللَّهُ  
الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا  
وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى...»<sup>۱</sup>

«هرگز برابر نیستند مؤمنانِ آرمیده راحت طلب بی هیچ آسیبی، با آنان که در راه خداوند با مالها و جانشان کوشیدند. خداوند برتری بخشید کوشندگان به مال و جان را بر آرمیدگان، در مقام و درجه شان و خداوند همگی اینان را وعده داده به نیکی».

«قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ  
الْخَبِيثِ...»<sup>۲</sup>

«بگو: هرگز برابر نیست، آلوده و پاک. و گرچه کثرت آلوده تو را به شگفت اندازد».

۲ - سوره مائده، آیه ۱۰۰.

۱ - سوره نساء، آیه ۹۵.

در این آیه دقت کن، که مبدا ارزش کارها را به کثرت کارگزاران، سنجی. که زشت‌ترین ضرب المثل عوام، که بر سر اکثر زبان‌هاست جمله: «خواهی نشوی رسوا - هم‌رنگ جماعت شو!» می‌باشد، که تو را این برنامه پیش پای نهاد که آن بوقلمونی باش که در هر اجتماع و مجلس به رنگ ساکنان آن در آیی. در مسجد با نماز خوانان تکبیر گویی، در قمارخانه با قماربازان و در خرابات با خراباتیان ساغرگیری.

«أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ...»<sup>۱</sup>

«آیا آن که بنا نهاده باشد اساس زندگی را بر تقوای الهی و خشنودی او بهتر، یا آنکه بنا نهاده کارش را بر کنار سیل‌گاهی فروریخته و از پای درآمده، که فروریزدش در آتش دوزخ؟!».

ای عزیز! پیامبر فرمود:

«الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ».

«دنیا کشتزار آخرت است».

بنگر که امروز چه بذری می‌افشانی؟

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر:

کای نور چشم من بجز از کشته ندروی

(حافظ)

«لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»<sup>۱</sup>.

«عذری نیارید! امروز این عذاب که بینید، بذر افشاندۀ خودتان است».

«... ثُمَّ تُوفَى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ...»<sup>۲</sup>.

«به کمال دریافت کند هر شخص آن چه کسب کرده است».

حضرت رحمن برای بندگانش هرگز آتشی نیفروخته و عذابی آماده نکرده است، جهنم را آتش افروز خود ما هستیم. نهاد همچون ذغال گنه کاران است. چه اینها آتش افروز جهنم اند. آنان که دل های نرم و لطیف خود را با گناه، همچون صخره های سرسخت کردند و حتی فرمود از آن سخت تر: «أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً».

بر این آیه بنگر:

«... فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ»<sup>۳</sup>.

«بپرهیزید از آن آتش که آتش گردانۀ آن، سنگ ها و مردم اند».

و فرمود:

«يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ

سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا...»<sup>۴</sup>.

«روزی که بیابد هر شخصی، هر آنچه از خوبی انجام داده در پیشگاه خود حاضر، و آنچه را از بدی که کرده، آرزو کند که ای

۲ - سوره بقره، آیه ۲۸۱.  
۴ - سوره آل عمران، آیه ۳۰.

۱ - سوره تحریم، آیه ۷.  
۳ - سوره بقره، آیه ۲۴.

کاش! میان او و آن (عمل) فاصله‌ای بس دور بود».

مرد را از زن گریز تواند بود و زن را از شوهر، پدر و مادر را از فرزند گریز توان بود و فرزند را از پدر و مادر، از کسانت، از شهرت، از خانه‌ات همه را گریز توانی، اما از کردارت هرگز گریز نباشد! نه در دنیا و نه در آخرت:

«قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَئِنَّ ذُكِّرْتُمْ...»<sup>۱</sup>.

«فال بد شما با شماست گر بدانید».

دفتر اعمال، بر جان تو هم اکنون منقوش است، اما تو هرگز به مطالعه آن ننشستی. در قیامت این دفتر را بر تو می‌گشایند و سطور آن را یک یک بر تو می‌نمایند و بر تو این ندا دهند، که:

«لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ

الْيَوْمَ حَدِيدٌ»<sup>۲</sup>.

«هر آینه بودی در غفلت از این دفتر. امروز پرده غفلت را از تو برگرفتیم و بر تو آشکار شد، چه در این زمان، چشمانت بس تیزبین است».

دانی که اکل مردار، درون را فاسد کند و آتش زند و کلام غیبت را خداوند، اکل مردار فرمود:

---

۱ - سوره یس، آیه ۱۹

۲ - سوره ق، آیه ۲۲.

«... وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ...»<sup>۱</sup>

«و نباید غیبت نماید بعضی از شما بعضی را. آیا احدی از شما دوست دارد که بخورد گوشت برادر مرده خود را؟ از این کار همه بیزارید...»

در نتیجه ملکوت این کار، آتش کشیدن به اندرون خود است.

«... مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ...»<sup>۲</sup>

و همچنین فرمود: «ملکوت اکل مال یتیم خوردن آتش است.»  
«إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا...»<sup>۳</sup>

«به راستی آنان که می‌خورند اموال یتیمان را از روی ستم، نمی‌خورند جز این که آتش بر درون خود می‌زنند.»

پس می‌بینی که در روز رستاخیز، پاداش، ظهور ملکوت عمل است، که بذر ستم و زشتی و پلیدی و تجاوز نیست جز ظهور همین کشت. و از کشتزار، عدل و جمال و پاکی نیروید، جز گلستان و بوستان. و زندگانی دیگر نیست جز ظهور اعمال زندگانی دنیا. حال که این مطلب بدانستی، بکوش تا در این سرای موقت و فنا پذیر، ساز و برگ آخرت تهیّه کنی، که آن جا برای ابد در مانده

۱ - سوره حجرات، آیه ۱۲. ۲ - سوره بقره، آیه ۱۷۴.

۳ - سوره نساء، آیه ۱۰.

نباشی. تفسیر آن حدیث تمام شد. اما دریغم آمد، به دنبال آن مطلب، از تفسیر این حدیث قدسی صرف نظر کنم:

«أَكْثَرُ مِنَ الزَّادِ فَإِنَّ الطَّرِيقَ بَعِيدٌ بَعِيدٌ، وَ جَدِّدِ السَّفِينَةَ فَإِنَّ  
الْبَحْرَ عَمِيقٌ عَمِيقٌ، وَ أَخْلَصِ الْعَمَلَ فَإِنَّ النَّاقِدَ بَصِيرٌ بَصِيرٌ،  
وَ آخِرُ نَوْمِكَ إِلَى الْقَبْرِ وَ فَخْرِكَ إِلَى الْمِيزَانِ وَ شَهْوَتِكَ إِلَى  
الْجَنَّةِ وَ رَاحَتِكَ إِلَى الْأَجْرَةِ وَ لَذَّتِكَ إِلَى الْحُورِ الْعِينِ وَ كُنْ لِي  
أَكُنْ لَكَ وَ تَقَرَّبْ إِلَيَّ بِاسْتِهَانَةِ الدُّنْيَا وَ تَبَعِدْ عَنِ النَّارِ لِغَضِ  
النُّجَارِ وَ حُبِّ الْأَبْرَارِ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»<sup>۱</sup>

«بر توشه راهت بیفزای، همانا که راهی در پیش داری که بس طولانی است. کشتی را از نو بساز، چرا که دریا بس ژرفناک است. عملت را خالص کن، که عمل سنج بس دقیق و بیناست. خواب را برای آرامگاه گذار. و افتخارت را برای آنگاه که عملت را سنجند. و تمایلات را برای بهشت گذار. راحت و آرامش را برای آخرت و لذت را برای دیدار حور. تو مرا باش، تا من تو را باشم. به من نزدیک شو، با کوچک شمردن دنیا و دور شو از آتش، با کینه ستمکاران و عشق نیکان. (و بدان) که خداوند پاداش نیکان را ضایع نگذارد».



### تفسیر حدیث «زاداندوزی»

تا از رنج راه فرسوده‌ات نبینم، و به گرم روی تو، افزایش، به تفسیر این حدیث شریف پردازم.

«أَكْثَرُ مِنَ الزَّادِ فَإِنَّ الطَّرِيقَ بَعِيدٌ بَعِيدٌ».

«توشه را بیفزای، که ره بس دراز است».

افسوس و صد افسوس، که دوران زاد اندوزی بس کوتاه و راه سفر بس طویل است. عنقریب است که بازار کسب تعطیل شود. آن تعطیل که دیگر هرگز دکان را نگشایند، و عمر سفر بس طولانی، عالم برزخ تا کجا، حساب و میزان و سؤال در پیش، رستاخیز به دنبال، برای این سفر زادی اندوخته‌ای؟

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل

کجا دانند حال ما سبکباران ساحل‌ها

(حافظ)

یک عمر طبیعی را اگر شصت سال انگارید، بیست سال از آن در بستر می‌گذرد و پانزده سال آن ایام کودکی است که در بازی و بی‌خبری بسر آید. آن چه مانده بیست و پنج سال است. و بسا آن

هم به لهو و لغو و امرار معاشِ خویشتن و زن و فرزند. پس کو کسب  
آخرت؟ کجا شد زاد اندوزی ابدیت؟

«در کودکی بازی، در جوانی مستی در پیری سستی، پس

خدای را کی پرستی؟»

(خواجه عبدالله انصاری)

ای عزیز! این واپس ماندهٔ حیات را بس غنیمت دان، که زمان را  
قضا نیست.

به طهارت گذران دورهٔ پیری و مکن

جامهٔ شیب، چو تشریفِ شباب آلوده

صاف و پاکی شو و از چاهِ طبیعت بدر آی

که صفایی ندهد آبِ تراب آلوده

(حافظ)

عمری که از هر دَمَش توان توشه‌ای برداشت کرد، چه غبن است

که ماه و سالش در غفلت به سر آید.

«الطُّرُقُ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ».

این حدیث شریف را، بعضی معنی کرده‌اند: راه‌های به سوی

خدا، به عدد نفوس آدمیان است. یعنی از هیچ دلی نیست، که

راهی به خدا نیست. اما اگر انفاس را جمع نَفَس (با فتح نون و فاء)

گیرید، جمع نفس یا دم‌هاست، معنی به حقیقت نزدیک‌تر آید، که

معنی می‌شود: راه‌های به سوی خدا به عدد دم‌های خلایق است و

این واقعیتی است که در هر دم توان «یا الهی» از عمق جان بر آورد و ارتباطی با خالق خود برقرار کرد.

حال بنگر که در هر روز چند دم بر آوری و افسوس که یک دم آن در یاد حق به سر نیامد.

عارفان در دمی دو عید کنند      عنکبوتان مگس غدید<sup>۱</sup> کنند

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَتَنْظُرَ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ

اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»<sup>۲</sup>.

«ای گروندگان بپرهیزید خدا را، و باید بنگرد هر شخصی، که برای فردایش چه پیش فرستاده است. بپرهیزید خدا را و بدانید که بر آن چه می‌کنید، خداوند آگاه است».

این آیه تنها آیه‌ای است که دو مرتبه کلمه «اتقوا الله» در آن به کار رفته و جای بسی اندیشه است. در نصایح جناب رسول الله ﷺ با ابوذر است:

«پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت دان: زندگی را پیش از

مرگ، تندرستی را پیش از بیماری، فراغت و آسایش را پیش

از شغل، جوانی را پیش از پیری و توانگری را پیش از فقر.»<sup>۳</sup>

که هر که را این پنج نعمت روی نمود و در آن کار خود نساخت. وای بر او که سرمایه را به تاراج داده. پیران آرزو کنند، ای کلش ایام

۱ - نمک سود. ۲ - سوره حشر، آیه ۱۸.

۳ - حضرت محمد ﷺ، کنز العمال.

جوانی بود تا با توان شباب به عبادت می پرداختیم. ای جوانان تا جوانی از دست نرفته بکار خدا پردازید».

بپوی اندر جوانی راه یزدان جوان بهتر خدا ترس و خدا دان  
بیماران بر تخت خفته را آرزو است که کاش تندرستی باز  
می گشت، دیگر ما را شکایت از هیچ چیز نبود، به شکرانه سلامتی  
روی از ولی نعمت خود بر نمی تافتیم. هان ای تندرستان سلامتی  
را غنیمت دانید و به شکرانه، شکر مُنعیم گزارید.  
ورشکستگان را این غبن است که ای کاش آن روز که توانمان  
بود حقوق فقرا را پرداخته بودیم و دلی را با غنای خود شاد کرده  
بودیم ای وای بر ما که از توان خود سود نبردیم و حقوق را همچون  
زنجیری به گردن داریم.

فراغت را همه دم نیست، چون گرفتاری آمد مباد که دست بر  
سر زنی و آرزوی آسایش و فراغت داشته باشی.  
مردگان را همگی آرزو، این است که کاش به دنیا باز می گشتیم و  
ساعات عمر را همگی در یاد حضرت دوست بکار می گرفتیم. حتی  
در خبر است که اهل بهشت را هیچ حسرت نیست جز حسرت  
ساعاتی از عمر که جز به یاد خدا گذشت.

ابو علی دقاق را در خواب دیدند و از او پرسیدند: میل داری که  
به دنیا باز گردی؟ گفت: آری، اما نه برای آن که به منبر روم و وعظ  
گویم، بلکه برخیزم و عصا بر دست نهم و بر در خانه‌ها یک یک

بکوبم و فریاد زخم: نکنید، نکنید که نمی‌دانید از که باز می‌مانید.

«خُذْ مِنْ نَفْسِكَ لِنَفْسِكَ وَ تَزَوَّدْ مِنْ يَوْمِكَ لِغَدِكَ وَأَغْتَنِمِ

صَالِحِ الْأَعْمَالِ نِلْتُمْ مِنَ الْآخِرَةِ نِهَایَةَ الْأَعْمَالِ».<sup>۱</sup>

(علی علیه السلام)

«از وجود خویش، برای خویشتن بهره برداری کن و از امروز

برای فردا زاد اندوز، اعمال نیک را غنیمت دان و فرصت

امکانات را دریاب».

باز حضرت علی علیه السلام در نصیحت خود به فرزند خویش فرمود:

«إِذَا وَجَدْتُ مِنْ أَهْلِ الْفَاقَةِ مَنْ يَحْمِلُ لَكَ زَادَكَ إِلَى يَوْمِ

الْقِيَامَةِ فَيُؤَافِيكَ بِهِ غَدًا حَيْثُ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَأَغْتَنِمَهُ وَ حَمَلَهُ

إِيَّاهُ».<sup>۲</sup>

«هر آنگاه از نیازمندان کسی را یافتی که با خود توشه تو را به

روز رستاخیز برد و فردایت که به آن توشه نیاز است آن را به تو

سپارد، وجود او را غنیمت دان و توشه‌ات را بردوش او نه».

مباد تو را که بعد از مرگ گویی خدای مرا فرصت نداد تا کار خود

سازم و توشه این ره بردارم که اگر کسی را یک روز بعد از بلوغ، عمر

باشد، باید به مقدار همان روز، توشه برگرفته باشد و حال آن که تو

را، بیش از این فرصت داده‌اند.

... «أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّر...»<sup>۱</sup>.

«آیا ندادیم شما را عمری که در آن متذکر شود هر تذکر  
گیرنده‌ای».

آیا به دنبال هر بهار خزان را ندیدی؟ آیا فرسایش جمال زیبای  
جوانیت را به مشاهده ننشسته‌ای؟ آیا سپیدی جعد و موهایت  
تذکر نبود؟ یاران و بستگان زیر خاک خفته‌ات با زبان حال فنی  
دنیا را بیادت نیاوردند؟ وای بر آن سیه روز که در معرض این همه  
عبرت باشد و از هیچ کدام درسی نیاموخته باشد.

یافت مردی گور کن عمری دراز سائلی گفتش که بر می‌گویی باز  
تا چو عمری گور کنی در مفاک چه عجائب دیده‌ای در زیر خاک؟  
از عجایب گفت دیدم حسب حال که سگ نفسم پس از هفتاد سال  
گور کردن دید و خود یک دم نمرد یک دم فرمان یک طاعت نبرد  
(عطار)

و فرمود حضرت پیامبر ﷺ:

«بهترین جوانان، جوانی است که رفتارش همچون پیران باشد  
و بدترین پیران آن که چون جوانان زید.»<sup>۲</sup>

کنایه از این که، خوش باد آن جوان را، که از آغاز جوانی آماده  
رفتن باشد و از توشه راه نکاسته و وای به حال آن پیری که تصور

۲ - ارشاد القلوب دیلمی.

۱ - سوره فاطر، آیه ۳۷.

نماید آغاز راه است و هنوزش فرصت باقی است.

خبر داری، ای استخوانی قفس      که جان تو مرغی است، نامش نفس  
چو مرغ از قفس رفت و بگسست قید      دگر بر نگردد به سوی تو صید  
نگه دار فرصت، که عالم دمی است      دمی پیش دانا، به از عالمی است  
سکندر که بر عالمی حکم داشت      در آن دم که می رفت و عالم گذاشت  
میسر نبودش کز او عالمی      ستانند و مهلت دهندش دمی

(سعدی)

این جَعْدٌ مُّجَعَّدٌ بِالْآخِرَةِ روزی به سپیدی گراید، اما خوش بر آن  
سر، که همه روز در پیشگاه خالقش، چهره بر خاک نهد، که  
پیامبر ﷺ از قول خداوند فرمود:

«وَعِزَّتِي وَجَلَالِي إِنِّي لِأَسْتَحْيِي مِنْ عَبْدِي وَأُمَّتِي يَشِيبَانِ  
فِي الْإِسْلَامِ أَنْ أُعَذِّبُهُمَا. ثُمَّ بَكَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقِيلَ:  
لِمَ تَبْكِي يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ: أَبْكِي لِمَنْ اسْتَحْيَى اللَّهُ مِنْ  
عَذَابِهِمْ وَلَا يَسْتَحْيُونَ مِنْ عِصْيَانِهِ»<sup>۱</sup>

«به عزت و جلالم سوگند که من حیا می‌کنم از مرد و زنی که  
در اسلام موی سپید کرده باشند و من آن‌ها را عذاب کنم.

سپس پیامبر ﷺ به گریه پرداخت. پرسیده شد: سبب گریه‌ات  
یا رسول الله چیست؟ فرمود: گریه‌ام از این است که خداوند

مهربان از عذاب کردن ایشان حیا می‌کند اما اینان از معصیت

پروردگارشان حیا نمی‌نمایند».

و همین حدیث است که سعدی را به یاد افتاده، آنگاه که این

ابیات را می‌سراید:

دلم می‌دهد وقت و وقت این امید      که حق شرم دارد ز موی سپید

عجب دارم ار شرم دارد ز من      که شرمم نمی‌آید از خویشتن

(سعدی)



### «بررسی حال»

«وَجَدَّ السَّفِينَةَ فِي الْبَحْرِ عَمِيقٍ عَمِيقٍ».

«کشتی را نوسازی کن که دریای در پیش رو بس ژرفناک است!»

در فراز اول حدیث، توصیه برای تهیه توشه، در راهی بس طولانی بود. اما در این فراز، تجدید نظری بر اعمال و نیت است، در آن جاسفر خشکی بود و این جاسفرتی از اقیانوسی بس ژرفناک، که در آن با قایقی فرسوده و زورقی شکسته نتوان گذشت. کشتی را در خشکی بازسازی کنند و اعمال و نیت را قبل از مرگ باید به اصلاح آورد. حضرت رحمان را در قرآن تجسمی وحشتناک از سفر دریا، برای آن که از ناوی استوار بهره ندارد، ترسیم فرموده که خاطره آن بدن را به لرزه اندازد. دقت فرما:

«أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ

فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ

يَرِيهَا وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ».<sup>۱</sup>

«یا همانند آن تاریکی در دریای ژرفناک، که پوشاند موجی را  
موج دیگری و بالای آن نیز ابری ضخیم، تاریکی‌ها بعضی بر  
بعضی پیشی دارند تا بدانجاکه اگر دست خود را برآورد آن را  
هرگز نبیند، هر که را خداوند نوری برایش قرار نداد دیگرش  
هرگز نوری نباشد».

برای خود تجسم فرما زورقی شکسته را، نه در کنار ساحل، بل  
در لجه<sup>۱</sup> دریایی عظیم. گاه کشتی نشسته اگر نوری از ساحل ببیند،  
امیدی برای نجاتش باشد، و اگر پرتو ستاره‌ای یابد او را تسکینی  
دهد. اما مواجهه است با موجی کوه وار، که چون فرو افتد، موج  
دیگری به همان ظلمت دنبال آن است. کشتی شکسته به دنبال  
یاوری است، اما هیچ کس را نیابد، در خطرات آخرین، مُعین و یاور  
دست‌های انسان است، که پیش روی خود گیرد، سر و چشمش را  
حفظ کند، اما متأسفانه دست‌های خود را نیز گم کرده است.  
این است تجسم، عمر بباد داده‌ای، که چون از دنیا رخت بندد،  
توشه‌ای در انبان خود نیابد، با آن که در این جهانش غنای فراوان و  
سفره رنگین بود.  
پس ای عزیز! بکوش تا از کمترین فرصت‌های عمر خود، توشه و  
زادی برای آن طرف بیندوزی.

«أَوْحَى اللَّهُ إِلَى دَاوُدَ: يَا دَاوُدُ كُلُّ سَاعَةٍ لَا تُذَكِّرُنِي فِيهَا  
عَدَمْتُهَا مِنْ سَاعَةٍ».<sup>۱</sup>

«ای داود: هر آن ساعت که در آن به یاد من نیستی آن ساعت را  
از ساعات عمر خود محسوب مدار و آن را عدم انگار».

و نقل است از حضرت رسول ﷺ:

«در بهشت هیچ اندوه و حسرت نباشد جز حسرت ساعتی از  
عمر که در غیر از یاد خدا گذشته باشد».<sup>۲</sup>

پس اگر دانی که:

«... إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ».<sup>۳</sup>

«سرای آخرت سرای زندگی است اگر بدانید».

آن سرای را آبادان ساز، و ساز و برگ آن جا را بیفزای، که ساز و  
برگ آن سرای، کهنگی و فرسودگی ندارد و اگر ت این خرد نیست،  
به همین کاروان سرا چشم دوز و حال آن که دانی عنقریب، خواهی  
نخواهی کاروان عمر تو ندای الرحیل سر دهد.

شبی خوابم اندر بیابان فید<sup>۴</sup>

فرو بست پای دویدن به قید

شتربانی آمد به هول و ستیز

مهار شتر بر سرم زد که: خیز!

۱ - حدیث قدسی - ارشاد دیلمی.

۲ - بحار الانوار.

۳ - سوره عنکبوت، آیه ۶۴.

۴ - نام بیابانی است بین مکه و مدینه.

مگر دل نهادی به مردن ز پس  
که بر می نخیزی به بانگ جرس  
مرا همچو تو، خواب خوش در سراسر است  
ولیکن بیابان به پیش اندر است  
فرو بست طبل شتر ساریان  
به منزل رسید اول کاروان  
خنک هوشیاران فرخنده بخت  
که پیش از شتریان بسازند رخت

(سعدی)

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ  
جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلِيهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا».<sup>۱</sup>

«هر آن کس ازاده کرد سرای گذرای حیات دنیا را، همان راکه  
خواسته به او دهیم، سپس وارد جهنم گردد در حال مذمت بر  
خویشتن و به دور از رحمت خداوند».

«وَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ  
يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ».<sup>۲</sup>  
«و اما آن که آهنگ زراعت آخرت نمود؛ بیافزاییم بر  
کشتزارش، و آن کس که بذر دنیا کاشت نیز بر آوریم بذر او را،

۱ - سوره اسراء، آیه ۱۸.

۲ - سوره شوری، آیه ۲۰.

اما بهره‌ای در آخرت مرا و را نیست».

پس ای عزیز! اگر سر آن سرای داری:

تو با خود ببر توشه خویشتن      که شفقت نیاید ز فرزند و زن  
کسی گوی دولت ز دنیا برد      که با خود نصیبی به عقبی برد  
به غم خوارگی جز سر انگشت من      نخارد کسی در جهان پشت من  
به پوشیدن ستر درویش کوش      که ستر خدایت بود پرده پوش  
درون فرو ماندگان شاد کن      ز روز فروماندگی یاد کن  
(سعدی)

و پیامبر ﷺ می‌فرمایند:

«هیچ روز بر بنی آدم نگذرد جز این که خداوند عز و جل او را  
فرماید: ای بنده من! تو با من به انصاف عمل نمی‌کنی، چرا که  
من تو را یاد کنم، ولی تو از یاد من غافل، تو را به سوی  
عبادت خود خوانم و تو به سوی غیر می‌روی، همه روزه از  
خزانه غیبم، تو را روزی دهم و از تو تمنای بخشش به دیگران  
می‌کنم و تو از صدقات کوتاهی می‌نمایی، بسا بلاها که از تو  
دفع می‌نمایم و تو بر گناه ثابت مانده‌ای. بازگویی که فردای  
قیامت بر این پرسش‌ها چه پاسخی داری؟»

### « اِخْلَاصِ »

« وَ اَخْلِصِ الْعَمَلَ اِنَّ النَّاقِدَ بَصِيْرٌ بَصِيْرٌ ».

« کردارت را خالص کن که سنجنده اعمال بسیار بسیار

بیناست ».

ناقد کسی است که، عیار طلا را می‌سنجد و سخنان را سبک و سنگین می‌کند، خالص و سره را از ناسره باز می‌شناسد، اما در جهان ما بسی نقدها که با اغراض و اشتباه ناقد همراه است. ولی آن‌جا ناقد خداست، که سنجش او ذره‌ای از حقیقت دور نیست و همی دان که سخن هیچ‌گوینده و استماع هیچ‌شنونده، نگارش هیچ‌نویسنده و مطالعه هیچ‌خواننده، خدمت هیچ‌خادمی و عبادت هیچ‌عابدی به کار ناید، جز از بوتۀ امتحان حضرت عالم‌السرّ و الخفیات بگذرد و عمل را منحصرأً، در وجه قربۀ الی‌الله یابند.

داستان صحت عمل، که فقه عهده‌دار آن است، بسیار آسان می‌باشد، که در انجام آن دیگران هم نظارت دارند و بسا اشتباه شخص را گوشزد نمایند. اما چه دشوار است صحت نیت که جز خود شخص از آن خبر ندارد و گاه باشد که شیطان حقیقت نیت را

نیز از آدمی پوشیده دارد، و سالکی تیزبین باید تا بتواند در انجام هر عمل نیت را باز یابی کند. کجایند شیرمردانی همچون علی بن ابی طالب علیه السلام که در نبرد خندق، چون در تماشای دو صف، بزرگترین قهرمان کفر را بر زمین زد و دل‌های پیامبر و مؤمنین را غرق در سرور نمود، و در آغاز جوانی تاج افتخار را بر سر نهاد، و چون آهنگ کشتن عمرو را نمود و او آب دهن بر صورت مبارک علی علیه السلام انداخت، اسد الله الغالب از روی سینه‌اش برخاست و مؤمن و کافر را غرق حیرت نمود، که این چه کار بود؟!

بازگو ای باز پرفروخته	باشه و با ساعدش آموخته
بازگو ای باز عنقا گیر شاه	ای سپاه اشکن بخود نی با سپاه
راز بگشا ای علی مرتضی	ای پس از سوء القضا حُسن القضا
چون تو بایی، آن مدینه علم را	چون شعاعی، آفتاب حلم را
باز باش، ای باب هر جوای باب	تا رسند، از تو قشور اندر لباب
باز باش، ای باب رحمت تا ابد	بارگاه ما «لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»
در محل قهر، این رحمت ز چیست؟	اژدها را دست دادن کار کیست؟
گفت: من تیغ از پی حق می‌زنم	بندۀ حَقِّم، نه مأمور تنم
من چو تیغم <sup>۱</sup> ، آن زننده آفتاب	«ما زَمَيْتُ إِذْ زَمَيْتُ» در حراب
رخت خود را، من زره برداشتم	غیر حق را، من عدم پنداشتم

۱ - شعاع آفتاب.

سایه‌ام من، کدخدایم آفتاب      حاجبم من، نیستم او را حجاب  
که نیم کوهم، ز صبر و حلم و داد      کوه را کی در رباید تندباد؟  
آن‌که از بادی جهداز جا، خسی ست      زانکه باد ناموافق خود بسی ست  
جز به باد او، نجند میل من      نیست جز عشق احد، سر خیل من  
غرق نورم، گر چه سققم شد خراب      روضه گشتم، گر چه هستم بوتراب  
چون در آمد علتی، اندر غزا      تیغ را دیدم، نهان کردن سزا  
چون خدو<sup>۱</sup> انداختی، بر روی من      نفس، جنید و تبّه شد خوی من  
نیم بهر حق شد و نیمی هوی      شرکت اندر کار حق نبود روا  
(مولوی)

وقتی در مثنوی جلال الدین نام علی بن ابی طالب علیه السلام می‌آید.  
شاعر به وجد می‌آید و زین رو نتوانستم از این ابیات دل‌انگیز در  
این بحث صرف‌نظر نمایم.

و بدان که هیچ عمل نیست که اگر از روی اخلاص انجام گیرد  
بی بهره بود، ولو قطعه نان به نزد گربه‌ای افکنی، سنگی را از رهگذار  
عابران برگیری، بر زبان نام‌الله را رانی، هیچ کدام را کم مگیر.

«كُلَّمَا أَخْلَصْتَ عَمَلًا بَلَغْتَ مِنَ الْآخِرَةِ أَمْدًا»<sup>۲</sup> (علی علیه السلام)

«هر آن عمل که خالص انجام دهی در آخرت به هدفی دست

یابی»



«طُوبَى لِمَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ عَمَلَهُ وَ عِلْمَهُ وَ حُبَّهُ وَ بُغْضَهُ وَ أَخَذَهُ وَ تَرَكَهُ وَ كَلَامَهُ وَ صُمْتَهُ وَ فَعَلَهُ وَ قَوْلَهُ»<sup>۱</sup>

(علی علیه السلام)

«خوش بر آن که عمل و علمش، دوستی و دشمنیش، انجام دادن و رها کردنش، سخن و سکوتش، کردار و گفتارش، منحصرأ برای خدا باشد».

متأسفانه ما در نحوه عمل، بسا دقتمان زیاد است، اما در نیت کمتر توجه داریم و آن پایه و اساس کار است.

«تَصْفِيَّةُ الْعَمَلِ أَشَدُّ مِنْ الْعَمَلِ وَ تَخْلِيصُ النَّيَّةِ عَنِ الْفَسَادِ أَشَدُّ عَلَى الْعَامِلِينَ مِنْ طَوْلِ الْجِهَادِ»<sup>۲</sup>

(علی علیه السلام)

«خالص گردانیدن عمل، سخت تر از خود عمل است، و پاک کردن نیت از فساد و ناسره‌ای برای عمل‌کنندگان، از جهاد طولانی دشوارتر است».

نقل است که چون حضرت موسی علیه السلام بر منزل شعیب علیه السلام وارد شد، وی مشغول خوردن طعام بود و موسی را دعوت به تناول نمود. موسی علیه السلام گفت: پناه می‌برم به خدا. شعیب علیه السلام گفت: از چه چیز؟ موسی علیه السلام عرض کرد: من گوسفندان تو را که آب دادم،

۱ - علی علیه السلام، مستدرک الوسائل.

۲ - بحار، جلد ۷۸.

منحصراً برای رضای خداوند بود. می ترسم این طعام، پاداش آبی باشد که به گوسفندان شما دادم. من از خاندانی هستم که اگر همه زمین را پر از طلا کنند، کمترین کار آخرت را به آن نفروشم.

یار مفروش به دنیا، که بسی سود نکرد

آن که، یوسف به زر ناسره بفروخته بود

(حافظ)

شعیب گفت: ای جوان! به خدا سوگند، این پاداش آن کار تو نیست، بلکه مهمان نوازی و اطعام، رسم و عادت ما و پدران ماست. در این هنگام موسی عَلَيْهِ السَّلَام به تناول پرداخت.<sup>۱</sup>

روزی حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در میان جمع فرمود:

«ای مردم هرکس از روی اخلاص، گواهی دهد که خداوندی

جز الله نیست و هیچ چیز دیگری را، به این شهادت خود

نیامیزد و با این حال، خداوند را دیدار نماید وارد بهشت

شود.»

علی بن ابی طالب صلوات الله علیه از جای برخاست و عرض کرد:

«ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت باد. چگونه آن را با

اخلاص و به دور از هر شائبه ای بگویم؟ بیان فرما، تا بدانیم؟

پیامبر فرمود: آری، آزمندی به دنیا و به دست آوردن آن، از راه

غیر حلال و دل خوش کردن به آن. باری، مردمانی هستند که  
سخنان نیکان را بر زبان می‌رانند، اما رفتار ستمگران را در پیش  
می‌گیرند. کسی که از این خصلت‌ها پاک باشد و جمله «لا اله  
إلا الله» را بگوید، چون خدای عز و جل را دیدار کند به  
بهشت در آید و آن که چنگ به دامان دنیا افکند و آخرت را  
وا گذاشت به دوزخ رود»<sup>۱</sup>.

چون همه ذوات جز حضرت حق تعالی همه غرق در فقر و  
تنگدستی‌اند، کار جز برای خدا از چه کنی؟ در حرم امن او باش تا  
همچون او بی نیاز باشی.

همه را بیازمودم، ز تو خوشترم نیامد

چو فرو شدم به دریا، چو تو گوهرم نیامد

سر خمره‌ها گشودم، ز هزار خم چشیدم

چو شراب سرکش تو، به لب و سرم نیامد

چه عجب! که در دل من، گل و یاسمن بخندد

که سمنبر لطیفی، چو تو در برم نیامد

(مولوی، دیوان شمس)

### «علامت اخلاص»

یکی از علائم اخلاص این است که برای انجام خیری، بر تو تفاوت نکند، که کار به دست تو یا دیگری باشد. در این صورت است که تو خیر را دوست داری. بر این حدیث نیز بنگر:

«هر حقی را حقیقتی است و بنده به حقیقت اخلاص نرسد،

مگر آنگاه که دوست نداشته باشد، در برابر کاری که برای خدا

می‌کند، تمجید و ستایش شود» (حضرت محمد ﷺ)

دیگر آن که ظاهر او تابع باطن باشد. یعنی ظاهرش آن را ارائه دهد که مخزن آن درون جانش باشد و وای بر آن که بیرونش آباد و درون خراب باشد.

راه رفتنش خاشعانه است، اما درون جز خودبینی و تکبرش نیست.

«مَنْ لَمْ يَخْتَلِفْ سِرَّهُ وَ عِلَانِيَتُهُ وَ فِعْلُهُ وَ مَقَالَتُهُ فَقَدْ أَدَى

الْأَمَانَةُ وَ أَخْلَصَ الْعِبَادَةَ».<sup>۱</sup> (علیؑ)

«کسی که ظاهر و باطنش، کردار و گفتارش یکی باشد، امانت را پرداخته و عبادت را خالص گردانیده است».

ابوحامد غزالی را دربارهٔ اخلاص سخنی جالب است. او می‌گوید:

«درباره معنی اخلاص، سخن بسیار گفته‌اند، اما بهترین معنی اخلاص، همان بیان سرور جهانیان است که فرمود: «اخلاص آن است که بگویی پروردگار من خداست و سپس همچنانکه اقرار داری بر این گفتهٔ خویش پایدار مانی. یعنی هوی و هوس و نفس خود را نپرستی و جز پروردگارت را پرستش نکنی و در عبادت او همچنانکه خداوند فرماید، پشتکار به خرج دهی. این اشاره به چشم نداشتن به هیچ چیز جز خداوند عزوجل است و این همان اخلاص حقیقی است».<sup>۲</sup>

اخلاص آن است که چون دل به حق سپردی، در زیر هیچ حادثه و بلا دل از او واپس‌نگیری و روی از او برنتابی. بلال را چون با حضرت محمد ﷺ آشنایی افتاد و مولای او مردی کلیمی بود، او را تهدید کرد که اگر باز با محمدت آشنایی افتاد به عذابت کشم، بلال یکی دوبار از معاشرت و نزدیک شدن با آن حضرت توبه کرد.

۱ - نهج البلاغه.

۲ - النظر باب ۳۹.

اما این توبه‌ها تا زمانی بود که عشق احمد سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر قلب او احاطت نداشت. آن ساعت که خورشید عشق جانش را نیرو بخشید، در زیر شکنجه‌های آن مرد قساوت‌مند جز نام احد و احمد بر زبان نداشت. این است معنی اخلاص:

فاش کرد، اسپرد تن را در بلا      کای محمد سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! ای عدوی توبه‌ها  
ای تن من، ای رگ من پر ز تو      توبه را گنجا کجا باشد در او؟  
توبه را زین پس، ز دل بیرون کنم      از حیات خُلد، توبه چون کنم؟  
عشق، قهار است و من مقهور عشق      چون قمر، روشن شدم از نور عشق  
برگ کاهم، پیش تو ای تندباد      خود ندانم، تا کجا خواهم فتاد  
گر بلالم، گر هلالم، می‌دوم      مقتدا، بر آفتاب می‌شوم  
عاشقان، در سیل تند، افتاده‌اند      بر قضای عشق، دل بنهاده‌اند  
همچو سنگ آسیا، اندر مدار      روز و شب، نالان و گریان، بی‌قرار

(مولوی)

و این اخلاص این بنده سیاه بود با رسول الله سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تا اخلاص آن جناب با پروردگارش چگونه بود؟ که خداوند معرف اخلاص اوست.

«قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ»<sup>۱</sup>.

«بگو به راستی که من امر کرده شدم، که خداوند را پرستش

کنم و دینم را برای او خالص گردانم»

و فرمود حضرت امام صادق علیه السلام:

«مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيَّ عَبْدٍ أَجَلٌ مِنْ أَنْ لَا يَكُونَ فِي قَلْبِهِ  
مَعَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ غَيْرُهُ»<sup>۱</sup>.

«هیچ نعمتی بزرگ تر از این، خداوند عزوجل به بنده‌اش  
نبخشوده، که در قلبش با خداوند تعالی محبوب دیگری  
نباشد».

مردی روزی از امیرالمؤمنین پرسید: یا علی علیه السلام از این جا تا  
عرش پروردگارت چه مسافت است؟ حضرت فرمود:

«قَوْلُ الْعَبْدِ مُخْلِصاً لِإِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ»<sup>۲</sup>.

«مدت زمانی که بنده‌ای از روی خلوص بگوید: لا اله الا الله».

یعنی چنان که بنده در کار خلوص باشد هم اکنون خود را در  
محضر خدا می‌بیند و در قرب وصال اوست.  
چون خورشید عشق بر دل سالک پرتو افکند دیگر جز معشوق  
نمی‌بیند و جز به میل او سخن نمی‌گوید، و یک لحظه از حضور او  
روی بر نمی‌تابد.

عاشقان را شادمانی و غم اوست

دست‌مزد و اجرت و خدمت هم اوست

۱ - مرآت العقول، ج ۸؛ بحار جلد ۶۷.

۲ - المیزان جلد ۸، ص ۱۷۳.

غیر معشوق ار تماشایی بود

عشق نبود هرزه سودایی بود

عشق آن شعله است کو چون بر فروخت

هر چه جز معشوق، باقی جمله سوخت

تیغ لا، در غیر قتل حق براند

در نگر آخر که بعد از لا چه ماند

ماند الا الله باقی جمله رفت

شاد باش ای عشق شرکت سوز زفت

خود هم او بود اولین و آخرین

شرک جز از دیده احول مبین

(مولوی)

دیگر از آثار خلوص رقت قلب بنده است.

ابو بصیر می گوید که امام صادق علیه السلام فرمود:

«آن زمان که حالت رقت قلب به شما دست داد دعا کنید زیرا

قلب رقت پیدا نمی کند مگر برای خلوصی که یافته است.»

از ذات غنی حضرت محبوب اگر چشم برداشتی بازگویی که به

کجا می نگری؟ دست تمنی اگر به سوی او برداشتی به دامن کدام

فقیر چنگ زنی؟



عارف بزرگ شیخ ابو علی دقاق را به خواب دیدند، بسیار بی‌قراری می‌کرد و می‌گریست. او را گفتند: تو را چه بوده است؟ مگر میل به بازگشت به دنیا داری؟

گفت: آری، ولی نه برای مصلحت دنیا و نه برای آن که بر منبر روم و مجلس گویم. اما از بهر آن که میان در بندم و عصا بگیرم و همه روز به یک یک در خانه‌ها روم و حلقه بر در زنم و بگویم: مکنید، مکنید، که نمی‌دانید از که باز می‌مانید!

بسا اگر بنده مخلصی در جمعی باشد، برکت از آسمان بر آن جمع نازل شود و فتنه‌ها به نور او خاموش گردد.

«طُوبَى لِلْمُخْلِصِينَ أَوْ لِيُكَ مَصَابِيحُ الْهُدَى تَنْجَلِي عَنْهُمْ كُلُّ

فِتْنَةٍ ظَلَمَاءَ».<sup>۲</sup> (حضرت محمد ﷺ)

«خوشا به حال مردم با اخلاص که چراغ‌های پرفروغ

هدایت‌اند و هر فتنه تاریکی به نور آنان روشن و درخشان

می‌گردد».

عزیزا! از گناه چون روی بر تافتی و به فضل حضرت حق بر شیطان و نفس اماره چیره شدی، حال در هر خیر که خواهی وارد عمل شوی، نیک بیاندیش که نیت و قصد تو از این عمل چیست؟

---

۱ - نفحات الأنس جامی.

۲ - کنز العمال، ج ۳.

اگر جز برای رضای حق تعالی و تقرب به آن ذات عزیز است، حتی از کار خیر روی گردان.

مرحوم حاج سید محمد فشارکی که از اساتید حاج شیخ عبدالکریم حائری بوده است که خداوند هر دو را قرین رحمت فرماید، گوید:

«من شبی که میرزای شیرازی فوت شده بود به منزل رفتم. چون به خود نگریستم، دیدم یک نحوه نشاط در دلم هست. هر چه اندیشیدم جای نشاطی برای خود نمی دیدم. مرحوم میرزای شیرازی آن عالم جلیل القدر فوت شده، او استاد من بوده، مربی من بوده. آن عظمت و ذکاوت و تقوایی که داشت کم نظیر بود. حتی در سیاست هم مردی عجیب بود. مدتی نشستم و فکر کردم که کجای کارم خراب است؟ و این نشاط از چیست؟ آخرش یافتم که چون بنا بر این است که بعد از او من مرجع تقلید شیعیان گردم و نفس به این شادمانی می کند. ناچار تصمیم گرفتم که به هیچ وجه زیر بار سنگین مرجعیت نروم و شب را به حرم امیرالمؤمنین رفتم و تا صبح آن جا ماندم و گریه کرده و به آن آقا پناهنده شدم و توفیق حاصل آمد که زیر بار ریاست نرفتم.»

امام کاظم علیه السلام می فرمایند: مسیح فرمود:

«ای بندگان خدای! گندم را پاک و تمیز کنید و خوب آن را آرد  
نمایید تا طعم آن را بچشید و گوارایتان گردد. همچنین ایمان را  
خالص و کامل گردانید تا شیرینی آن را دریابید و سرانجام شما  
را سود دهد.»

باری:

هر چه گفتیم جز حکایت دوست      در همه عمر از آن پشیمانیم  
ور ببخشند و ور نبخشایند      ره بجای دگر نمی دانیم  
دوستان در هوای صحبت یار      زر فشانند و ما سرافشانیم  
(سعدی)

و در پایان این فصل یاد آورم جمله‌ای را که شرح آن رفت:

«وَ أَخْلِصِ الْعَمَلَ إِنَّ نَاقِدَ بَصِيرٍ بَصِيرٍ.»

### «کاهش خواب»

«أَخْرَجَ نَوْمَكَ إِلَى الْقَبْرِ».

«خواب را برای قبر واپس انداز.»

یکی از علمای تبریز نامه‌ای خدمت عارف بزرگوار، آخوند ملا حسین قلی همدانی قدس الله سرّه می‌نویسد و از وی دستور سیر و سلوکی می‌خواهد. آخوند قطعه کاغذ کوچکی برمی‌دارد و دستور را این‌گونه می‌نگارد:

«الْحَذَرُ الْحَذَرُ مِنْ أَرْبَعِ قَوَاطِعٍ: كَثْرَةُ الطَّعَامِ وَكَثْرَةُ الْمَنَامِ وَ  
كَثْرَةُ الْكَلَامِ وَكَثْرَةُ مُعَاشِرَةِ مَعَ الْأَنَامِ وَعَلَيْكَ بِه تَقْلِيلِهَا وَ  
تَبْدِيلِهَا بِذِكْرِ الْمَلِكِ الْعَلَامِ وَالسَّلَامِ».

«دوری، دوری، از چهار راهزن: پرخوری، پرخوابی و پرگویی  
و زیاد معاشرت با مردم. و بر تو باد بر این که دست آوردی که  
از این چهار به دست آوری به یاد پروردگار آگاهت باشی  
و السلام.»

جداً که در این دستور موجز و مختصر همه چیز افتاده است.  
چون بخش عظیمی از عمر گران‌بها را همین چهار راهزن از انسان

به غارت می‌برند.

مسلم آدمی نیاز به خفتن دارد، اما باید دید این نیاز را چند ساعت تأمین می‌کند. قبلاً عرض شود که گران‌بهاترین ساعات شبانه روز که درهای آسمان باز است سحرگاهان و سپس بین الطلوعین است و بعد از آن ساعات نماز مغرب و عشا.

روز در کسب هنر کوش که می‌خوردن روز

رنگ چون آینه در ظلم ظلام اندازد

(حافظ)

و متأسفانه اکثر مردم این ساعات گران‌بها را در بستر خواب می‌گذرانند.

سوره مزمل یا اولین و یا دومین سوره است که بر حضرت پیامبر نازل شده، احکام اسلام هنوز تعیین نگردیده در همین سوره دستور سحرخیزی و نماز شب و استفاده از اوقات گران قدر سحر نازل گردیده:

«قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلاً \* ... إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحاً طَوِيلاً \*  
وَادْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً»<sup>۱</sup>

«شب را برخیز الا اندکی ... به راستی که برای تو در روز  
گرفتاری و آمد و شدی است \* و یادکن نام پروردگارت و

منقطع شو به سوی او انقطاعی».

نفس سحرخیزی و نافله سحر، خود انقطاعی جمیل است. آدمی، روز که در کار اکتساب و آمیزش با مردم است و چون به خانه آمد در آمیزش و صحبت با خانواده است. اگر ساعاتی را در خلوت خانه سحر، در بر خود نبندد و با پروردگار خویش سفره دل نگشاید، در چه زمان می تواند ارتباط با حضرت دوست داشته باشد؟ شغل من، زن من، شوهر من، اتومبیل من، خانه من، لباس من، دکان و میز من، همه و همه سرگرمی های شبانه روز ماست، پس مَن خود را کجا می یابی؟!<sup>۱</sup>

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ...»<sup>۱</sup>

«نباشید از آنان که فراموش کردند خدا را پس فراموش شد

ایشان را خویشتن خود».

اگر رویت به آن طرف نگرایید، ابزار فراموشیت را بیش دهند، تا در غفلت عمر به بازی، و به سرگرمی اسباب بازی دنیا گذرانی، و چون سرمایه عمر به پایان آمد، اسباب را جمع کنند و یک جا از تو ستانند، آن وقت بینی فقر و ذلت و تنگدستی خود را.

«فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِم أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ

إِذَا فَرَحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَعْتَةً فَاذَاهُمْ مُبْلِسُونَ»<sup>۱</sup>.  
«پس چون فراموش کردند آن چه یادآور ایشان کردیم. درهای  
همه چیز را بر ایشان گشودیم تا بدان ها شادمان شدند، سپس  
گرفتیم از ایشان به ناگهان همه را. در آن وقت بود که ایشان از  
همه سوی ناامید شدند».

عزیزا! جانت خمار شرابِ وصلِ دوست است و تنت گرسنه  
آخور، و تو مادام در اندیشه و فراهم کردنِ خوراکِ تنی. باش تا  
سحرگاهان از این ساغر، جانت بی بهره نماند و ساقی این ساغر را  
در انتظار نگذاری.

زلف آشفته و خوی کرده خندان لب مست

پیرهن چاک و غزل خوان و صراحی در دست

نرگش، عربده جوی و لبش افسوس کنان

نیمه شب، یار به بالین من آمد، بنشست

سر فراگوش من آورد و به آواز حزین

گفت: کای عاشق شوریده من، خوابت هست؟

عاشقی را که چنین باده شبگیر دهند

کافرِ عشق بود، گر نبود باده پرست

(حافظ)

این بیت آخر ترجمان این حدیث قدسی است:

«ای داود! دروغ می‌گویند آن‌که پندارد مرا دوست دارد، اما چون شب می‌رسد، تا صبح به خواب می‌رود، اینطور نیست که هر عاشقی دوست دارد با محبوب خود خلوت کند»<sup>۱</sup>

بلند مقامی است مقام محمود، و خداوند، حبیبش را وعده می‌دهد که وصول به این مقام از برکات نماز شب است:

«وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا»<sup>۲</sup>

«و شب هنگام، برخیز برای نافله، که ویژه تو است. بسا جای دهد خداوند، تو را به مقام محمود».

شبی رو به حق آر و ای جان، مَخْسَبِ      بنال از غم درد پنهان، مَخْسَبِ  
تو را چاره‌ای باید، از بهر درد      به سوز شیش ساز و درمان، مَخْسَبِ  
نَخْسَبِ بسی شب، ز دردِ تن      اگر جان ز تن به بود، هان مَخْسَبِ  
بِخْسَبِ ارنفهمیده‌ای درد جان      و گرنه به جانِ عزیزان، مَخْسَبِ  
سحرگه، خروسان، خروشان شوند      توهمچون خروسان خروشان، مَخْسَبِ

(فیض کاشانی)

بنگر تا خداوند در توصیف بندگان خاصش چه فرماید:

۱ - حدیث قدسی.

۲ - سوره اِسرَاء، آیه ۷۹.



«الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ  
بِالْأَسْحَارِ»<sup>۱</sup>.

«شکیبایان، راستگویان، فرمانبرداران، بخشندگان و هم آنان  
که در سحرگاهان به استغفار مشغولند».

و جای دیگر در وصف ایمنان فرمود:

«كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ \* وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ  
يَسْتَغْفِرُونَ»<sup>۲</sup>.

«هم آنان که کمی از شب را می‌خسبند و سحرگاهان به  
استغفار پردازند».

بایزید آمد شبی بیرون ز شهر	وز خروش خلق خالی دید دهر
ماهتابی بود بس عالم فروز	شب شده از پرتو آن همچو روز
آسمان پر انجم آراسته	هر یکی کار دگر را خاسته
شورشی در وی پدید آمد به زور	گفت: یارب در دلم افتاد شور
با چنین رفعت که درگاه تو راست	این چنین خالی ز مشتاقان چراست؟
هاتفی گفتش: که ای حیران راه	هرکسی را راه ندهد پادشاه
عزت این در، چنین کرد اقتضا	کز در ما، دور مانند هر گدا
سالها بردند، مردان انتظار	تا یکی ره برد ز ایشان از هزار

(عطار)

۱ - سوره آل عمران، آیه ۱۷.

۲ - سوره ذاریات، آیات ۱۶ و ۱۷.

وصف شیفتگان درگاه دوست را از عاشق سحر، حضرت  
امیرالمؤمنین بشنو که اینان را در شبانگاه چه برنامه است:

«شب هنگام برای عبادت قیام دارند، آیات قرآن را به آرامش  
تلاوت می‌نمایند، با زمزمه‌های آن آیات، غمی عارفانه در  
جانشان سایه می‌افکنند، دوی دردهای خود را به این وسیله  
ظاهر می‌سازند، هر آن چه از زبان قرآن می‌شنوند گویی با  
چشم مشاهده می‌نمایند، هر آنگاه به آیه‌ای از آیات رحمت  
می‌رسند به آن طمع می‌بندند، دل‌هایشان از شوق لبریز  
می‌گردد و چون به آیه‌ای از آیات قهر می‌رسند به آن گوش فرا  
دهند، گویی از همین جا آهنگ بالا و پایین شدن زبانه‌های  
آتش جهنم در گوششان طنین می‌اندازد، گاه پشت‌ها به  
عبادت در رکوع و زمانی پیشانی بر خاک، ایده‌ها و آرزوها را با  
نجوای عاشقانه از خدا می‌طلبند، در حقیقت روحشان  
متعلق به جهانی دیگر است و چون روز فرا رسید هم اینان  
مردمانی اجتماعیند، بردبار و نیکوکار، دانا و پارسا»<sup>۱</sup>.

خوشا آن شب که با عشق تو شد روز      خوشا نالیدن و اشک و خوشا سوز  
نه بستانم دو صد شادی، بر این سوز      نه بفروشم شبی با تو، به صد روز  
کجا بر شادیِ خامان برم رشک؟      نه برگیرم دو صد گوهر، بر این اشک

به شمع رشک می‌آید، که با سوز همه شب را به اشک و غم، کند روز  
به شمع رشک می‌آید، که لبخند به بزم شب، به اشکش هست پیوند  
شبانه، بزم یار نازنین است همه شب، عارفان را بزم، این است  
(مؤلف)

دانی که جای جای قرآن توصیف بهشت است. اما بهشتی را که  
خداوند، برای اهل تهجد، نام می‌برد، می‌فرماید: احدی را از آن  
خبر نیست و به توصیفات، الفاظ این جهانی در نیاید. بنگر:

«تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا  
مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ \* فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ  
أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»<sup>۱</sup>

«پهلوانان بستر تهی می‌کنند، پروردگارشان را از روی بیم و امید  
همی خوانند، و از آن چه به ایشان داده‌ایم می‌بخشند.  
هیچ‌کس نمی‌داند پاداش کارهایی که ایشان انجام می‌دادند،  
پاداشی که دیدار آن‌ها باعث روشنایی دیدگان است و برای  
ایشان، نهان داشته شده».

رازیست مرا، با شب و رازیست، عجب

شب داند و من دانم و من دانم و شب

ای عزیز! اگر از فراق حضرت دوست در رنجی، در هر شبانه روز،

ساعاتی که درهای آسمان گشوده‌اند در خلوتگاه انس با او نشین و این دم ساعات آخر شب است.

«مَا زَالَ جِبْرَائِيلُ يُوصِينِي بِقِيَامِ اللَّيْلِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنْ خِيَارِ  
أُمَّتِي لَنْ نِيَامُوا مِنَ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا».<sup>۱</sup> (حضرت محمد ﷺ)  
«جبرئیل پیوسته مرا به شب زنده داری سفارش می‌کرد، تا  
بدانجا که گمان بردم، نیکان امت من جز اندکی از شب را هرگز  
نخواهند خفت».

شب آمد، شب بساط آشنایان      شب آمد، شب دوی بی‌دویان  
شب آمد، تا که بلبل رازگوید      شب آمد، تا که مرغ حق بنالد  
شب آمد، تا که از دل، غم گشاییم      به ساز مرغ حق، با حق بنالیم  
شب آمد، تا که هو از دل برآریم      به هو هوی کبوتر، شب سر آریم  
الهی، لذت انس چشاندی      بر این خلوتگه شب‌ها نشاندی  
الهی، در شبم، صد در گشادی      نوید رحتم، در شب تو دادی  
قم اللیلی<sup>۲</sup> به حرّی، چون سرودند      هزاران در، به دلداران گشودند  
چو منشور آمدش، از حضرت ربّ      به ساز آمد، نیاز احمد آن شب  
نیاز احمدی، آن ناز بنشانند      به همراهش، هزاران خیل برخوانند  
که شبها جمله از بستر برون‌اند      و «فی الاسحار هم یستغفرون» اند  
(مولف)

۱ - کنز العمال.

۲ - مراد آیه قم اللیل إلا قلیلا.

«مَا اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا إِلَّا لِاطْعَامِهِ الطَّعَامِ وَصَلَاتِهِ بِاللَّيْلِ وَالنَّاسِ نِيَامٌ»<sup>۱</sup> (حضرت محمد ﷺ)

«خداوند ابراهیم را به دوستی خود برگزید، مگر از آن رو که مردم را اطعام می نمود و شب هنگام، آنگاه که همه در بستر خفته بودند، او به نماز مشغول بود».

گه با اشکی در دل شب، گه با سوزی در سحرگاه، گه با آهی از دل شکسته، صد گره گشاده شود و هزار در باز شود و بلاها برداشته شود. در احوالات رابعه عدویه چنین خواندم:

«دزدی به خانه رابعه اندر آمد، چیزی نیافت مگر آفتابه ای، تا خواست بیرون رود، رابعه او را صدا زد و گفت: هان! اگر از عیارانی<sup>۲</sup>، دست خالی بیرون مرو. دزدگفت: در این خانه چیزی نیافتم. رابعه گفت: ای مرد با همین آفتابه، وضویی بساز و در این کلبه دو رکعت نماز بگذار، آن وقت است که دست خالی بیرون نرفته ای».

دزد به دستور او عمل نمود، چون نماز آغاز کرد، رابعه دست بر آسمان برداشت و گفت: سرور من، مولای من، این مرد بر در خانه من آمد و این جا چیزی نیافت من او را بر در خانه تو فرستادم، تو از فضل و کرمت بی نصیبش مگذار».

۱ - علل الشرایع.

۲ - جوانمردانی بودند که با وجه دزدی از خانه ثروتمندان فقرا را ارتزاق می کردند.

مرد دو رکعتش به چهار رکعت کشید و تا آنگاه که صدای مؤذن به نماز صبح برخاست از نماز دست نکشید، چون خواست حجره را ترک گوید، رابعه پرسید: ای مرد! شبت چون گذشت؟ دزد گفت: با خوشی و خیر. با ذلت و خواری به درگاه مولایم ایستادم، او عذر مرا پذیرفت و نقصانم مرتفع نمود. سپس سر به زیر افکند و حجره را ترک گفت.

رابعه دست بر آسمان برداشت و گفت: ای آقا و مولای من، این مرد یک ساعت بر در تو ایستاد و تو او را پذیرفتی. من از آن دم که تو را شناختم همه دم در برابرت ایستاده‌ام، آیا انتظارم نباشد که مرا بپذیری؟ ناگاه از درونش صدایی برخاست که ای رابعه ما اگر او را پذیرفتیم از برکت دعای تو بود، چگونه تو را نپذیریم.<sup>۱</sup>

«لَا تَدْعُ قِيَامَ اللَّيْلِ فَإِنَّ الْمَغْبُونِ مَنْ غَبِنَ قِيَامَ اللَّيْلِ».

(امام صادق علیه السلام)

«شب زنده داری را فرو منه، زیرا بس زیان کرده است آن که ساعات شب را ببازد».

پس از مرگ، جنید بغدادی را در خواب دیدند. پرسیدند: خداوند با تو چه کرد؟ در پاسخ گفت: اشارات عرفانی، همچون

۱ - شرح حال رابعه نسخه عربی واتیکان.

مرغی پرید و عبارات و معانی به سرحد هلاکت رسید، همه علومی که تحصیل کردم از اثر افتاد و رسوم معمولی، روی به کهنگی گذارد و هیچ‌گونه نفعی عاید ما نشد، جز چند رکعتی که در دل شب گزاردم.<sup>۱</sup>

«رحمت خدا بر آن مردی باد که نیمه‌های شب برخیزد و نماز بگزارد و همسرش را برای نماز بیدار کند و اگر بیدار نشد بر صورتش آب بپاشد. رحمت خدا بر آن زن که نیمه شبان از خواب برخیزد و نماز بگزارد و شوهرش را برای نماز بیدار کند و اگر امتناع کرد بر صورت او آب بپاشد.»<sup>۲</sup>

(حضرت محمد ﷺ)

به شب، معراج احمد بود، بر یار

به غارش، در شبانگه، شد خریدار

به شب، موسی تجلی‌گاه رب شد

به طورش، آن همه نجوا، به شب شد

به اسری، محمل احمد کشیدند

به حرّایش، به شب‌خیزی گزیدند

(مولف)

حال بر آن باش، که اگر خداوندت به نماز شب توفیق

عنایت فرمود: آن را از خود ندانی و شاکر توفیق حق  
تعالی باشی، که اگر ت خدای نخواستہ، غرور و تکبری  
در تو حاصل آمد، ترک آن به.

امام کاظم علیه السلام چون از آخرین رکعت نماز وتر، سر بر  
می داشت، با خداوند خود این گونه زمزمه داشت:

«در پیشگاه تو بنده ای ایستاده است، که نیکی هایش نعمتی  
است، که تو به او داده ای و هم او در سپاسگزاری از آنها  
ناتوان است، گناهانش بس بزرگ و بسیار و جز حمایت و  
رحمت تو، چیزی در کف ندارد. زیرا تو در کتاب خود،  
فرمودی: «اندکی از شب را می خفتند و در سحرگاهان آمرزش  
می خواستند». من خفتنم به درازا کشید و شب زنده داریم  
اندک بود، اینک سحر است و من بر گناهانم در پیشگاه تو  
آمرزش می طلبم. آن بنده ام که سود و زیان، زندگی و مرگ،  
حشر و نشر او به دستش نیست.»<sup>۱</sup>

و پس از این راز و نیاز به سجده می افتاد.

شب آمد، شب رفیقِ دردمندان      شب آمد، شب حریفِ مستمندان  
شب آمد، شب که نالد عاشقِ زار      گهی از دستِ دل، گاهی ز دلدار  
شب آمد، عرصه گیتی کند تنگ      به فریاد آورد، مرغِ شباهنگ



مرغ سلیمان □ / ۱۴۵

به شب، مرغان حق را سوز و سازاست به خاک عشق شب، روی نیاز است  
شب از بی دانشان، آرام یابند به شب ارباب دانش، کام یابند  
(الهی قمشه ای)

«لَرَكْعَتَانِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا»<sup>۱</sup>

(حضرت محمد ﷺ)

«دو رکعت نماز در دل شب، در نزد من محبوب تر است از دنیا  
و آن چه در آن است».

حال با این توصیفات، اگر دیدی تو را توفیق برخاستن سحر،  
حاصل نیامد، یا برنامه خوابت را تنظیم نکرده‌ای و شب‌ها را با انس  
دوستان به نیمه رسانیده‌ای، و یا گناهان روزت، تو را از محفل انس  
شب هنگام، باز داشته است...

مردی در خدمت امیرالمؤمنین عرض کرد: من از توفیق نماز  
شب محرومم. حضرت فرمود: گناهان، تو را مقید ساخته.<sup>۲</sup>  
رسول خدا ﷺ فرمود:

«آن هنگام که بنده خدا با چشم خواب آلود، از بستر گرم و نرم  
برمی‌خیزد از برای این که پرردگارش را با خواندن نماز شب  
راضی و خشنود گرداند، خداوند به وجود این بنده، به  
فرشتگانش مباحث نماید و فرماید: ای فرشتگان آیا بنده‌ام را

۱ - علل الشرایع.

۲ - علل الشرایع، بحار جلد ۸۰.

نمی بینید که از بستر برخاسته و خواب شیرین را ترک گفته، تا  
به نمازی مشغول شود، که بر او واجب نداشتم. شما شاهد و  
گواه باشید، که من او را آمرزیده و از گناهانش بگذشتم.<sup>۱</sup>  
به شب خواندی الهی، دوستان را به مهمان در گشادی، بوستان را  
به نال<sup>۲</sup> استخوان ناله سازان به موهای سپید مویه داران  
به دوستان ساز گلزار جمالت به خوف خائفان دل از جلالت  
بر آن چشمان مخموران شبخیز همه شب ناله ام ده با شباویز  
به راه رهگذارانت ده آهنگ به شب، همراز غم کن، با شباهنگ  
به اشکم، سینه را بنشان از این غم شبستانم، چو بوستان کن ز شبتم  
ببخش این عاصی آلوده دامن سپس در بندگی داغ جبین، زن  
به فردا گر که گویی: «بندۀ من» به عرش آید، صدای خندۀ من  
کنون، دانی ز اسرار این معانی به ظلمت، هست آب زندگانی

(مولف)

۱ - اعلام الدین دیلمی.

۲ - رشته‌های نازکی که درون نی است.

### «داستانی چند از اهل تهجد»

آخوند ملا محمد تقی مجلسی نقل می‌کند که در یکی از شب‌ها، بعد از تهجد و گریه و زاری به درگاه پروردگارم، حالی خاص روی نمود، که مَلْهَم شدم که در آن حال، هر چه از پروردگارم بخواهم، مورد قبول افتد. در این اندیشه بودم که چه از خدا بخواهم؟ دنیایی یا آخروی؟ در این حال، صدای گریه فرزند نوپایم «محمد باقر» از گهواره برخاست. همان دم دست به درگاه پروردگار برداشتم و از او خواستم، تا این کودک، مروج دین و ناشر احکام سیدالمرسلین قرار گیرد.

و این دعا که بعد از نماز شب این بزرگوار انجام گرفت، از هفت آسمان گذشت و این کودک نوپا را یکی از نوادر و اجله علمای شیعه قرار داد.<sup>۱</sup>

آخوند ملا محمد تقی مجلسی نقل می‌کند که: من هرآنگاه در قرائت قرآن به این آیه می‌رسیدم:

---

۱ - کتاب مرآت الاحوال.

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ  
وَاليَوْمِ الْآخِرِ...»<sup>۱</sup>

«هرآینه بوده باشد در رسول خدا الگو و سر مشقی نیکو برای  
هرآن کس که امید دارد به خدا و روز بازپسین».

اشک از چشمانم جاری می شد که: ای کاش! ما از تمام  
خصوصیات اخلاقی آن بزرگوار آگاه بودیم، تا در هر گفتار و کرداری،  
ایشان را سرمشق خود قرار می دادیم.

شبی بعد از نماز شب، چون به تلاوت قرآن پرداختم به همین  
آیه رسیدم و دوباره به این آرزو، آهم از سینه و اشکم از دیده برآمد.  
مرا حالی دست داد، که از خود بی خود شدم و در آن حال،  
پیکری غرق در نور را مشاهده نمودم که فرمود: تو را چه می شود؟  
آرزو را با آن بزرگوار در میان نهادم. فرمود: این چیست که  
می خوانی؟ عرض کردم: آقا قرآن است. فرمود: همین اخلاق من  
است، به دنبال چه می گردی؟! این بگفت و از نظرم ناپدید شد.

دلا بسوز، که سوز تو کارها بکند

دعای نیمه شبی دفع صد بلا بکند

عتابِ یارِ پری چهره، عاشقانه بکش

که یک کرشمه، تلافی صد جفا بکند

طیب عشق، مسیحا دم است و مشفق، لیک

چو درد در تو نبیند، که را دوا بکند؟

تو با خدای خود، انداز کار و دل خوش دار

که رحم اگر نکند مدعی، خدا بکند

(حافظ)

مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی، عارف بزرگوار، شب‌ها که برای تهجد و نماز شب برمی‌خاست، ابتدا در بستر مدتی می‌گریست سپس بیرون می‌آمد و دقایقی به آسمان خیره شده آیات: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...»<sup>۱</sup> را تلاوت می‌نمود و سپس سر به دیوار می‌گذاشت و مدتی گریه می‌کرد و پس از تطهیر، کنار حوض می‌نشست و می‌گریست و با خدای خویش زمزمه‌ها داشت، تا بالأخره به قیام نماز می‌پرداخت.<sup>۲</sup>

شهید محراب آیت الله صدوقی - قدس الله سره الشریف - گوید:

«من مسافرت‌هایی با امام خمینی داشتم. ایشان از آغاز بلوغ نماز شبشان ترک نمی‌شد. وقتی از زیارت مشهد باز می‌گشتیم، در عصری که ایران تحت تسخیر متفقین بود، در راه روس‌ها جلو ماشین ما را گرفتند و ما ناچار به توقف شدیم، وقت نماز شب بود ولی در این محل آبی برای وضو

۱ - مراد آیات ۱۹۰ تا ۱۹۴ سوره آل عمران است که مستحب است در سحرگاه چون به آسمان نگریند، تلاوت نمایند. ۲ - سیمای فرزندگان ص ۲۲۲.

نبود. یک وقت نگریستم دیدم در کنار امام خمینی آبی جاری  
گردید و ایشان وضو ساخته به نماز پرداختند. دیگر نفهمیدم  
که این آب تا کی جریان یافت به هر حال در آن سفر من این  
کرامت را از ایشان دیدم<sup>۱</sup>.

پنجاه سال است نماز شب امام خمینی ترک نشده است، ایشان  
در بیماری، صحت، زندان، تبعید و حتی بر روی تخت بیمارستان  
قلب نماز شب می خواند. شبی که امام دچار انفارکتوس قلبی در قم  
گردید، شبی بسیار سرد بود، برف هم می بارید. ایشان به دستور  
پزشکان می باید به تهران منتقل شوند، آن شب به مجرد قرار  
گرفتن روی تخت بیمارستان به نماز شب پرداخت.

شبی که از پاریس به تهران می آمدیم، تمام افراد در هواپیما،  
خواب بودند. تنها امام در جلو هواپیما مشغول نماز بودند. هر آن  
کس امام را از نزدیک مشاهده کرده، می داند که آثار اشک بر گونه  
امام پیداست. در همان شب در هواپیما، امام آن گونه می گریست  
که مهماندار هواپیما از من پرسید: آیا امام از چیزی ناراحت است؟  
گفتم: خیر این برنامه هر شب امام است.<sup>۲</sup>

آخوند ملامحمد تقی کاشانی - قدس الله سره - هر نیمه شب، نمازی  
چنان با سوز و گداز می خواند، که بدنش به لرزه می افتاد و از بیرون

۱ - سیمای فرزندگان.

۲ - سیمای فرزندگان، ص ۲۲۰.

حجره صدای لرزش استخوانهایش شنیده می‌شد. روزی پس از ختم درس، یکی از طلاب درس آن بزرگوار گفت:

«آقا، این شیخ می‌گوید که دیشب وقت سحر دیدم که از در و دیوار صدای سبوح قدوس بر می‌خیزد. چون خوب نگرستم، دیدم که در گوشه حیاط، آقای آخوند در سجده همین ذکر را می‌گوید.»

آخوند فرمود:

«این که در و دیوار با ذکر من مترنم باشند عجب نیست. مهم آن است که این شیخ جوان، از کجا محرم این راز شده است؟»  
«یاد دارم با کاروانی همه شب رفته بودم و سحرگه در کنار پیشه‌ای خفته، شوریده‌ای با ما بود همه شب نیامید. چون صبح شد او را گفتم: این چه حالت بود؟ گفت بلبان را دیدم که به نالش در آمده بودند بر درخت، کبکان در کوه، غوکان در آب و بهائم در پیشه، حیفم آمد همه در تسبیح و من خاموش!»

دوش مرغی به صبح می‌نالید عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش  
یکی از دوستان مخلص را مگر آواز من رسید بگوش  
گفت: باور نداشتم که تو را بانگ مرغی، چنین کند مدهوش  
گفتم: «این شرط آدمیت نیست مرغ، تسبیح خوان و من خاموش»

(گلستان سعدی)

حال اگر مشتاق «ساغر سحر» باشی، با همین نام مراکتابی است،  
که آتش عشقت را برای سحرخیزی شعله‌ور می‌کند، سعی فرما تا  
آن را مطالعه کنی. و سپس ساعات شبانه روز را گونه‌ای تقسیم نما  
که به کار و زندگی و اکتسابت برسی و معذک از عبادت باز نمایی. اگر  
در روز وقت قیلوله و یا خواب بعد از ظهر نداری، حتماً شب‌ها را تا  
دیر وقت، به هزل مگذران و زودتر به بستر رو و با وضو بخواب، و از  
خدای تمنا کن که در ساعت موعود برخیزی و شب‌های بلند  
زمستان، بر ساعات سحرخیزی بیفزای و در تابستان از آن بکاه. در  
اشعار هیچ شاعر، عشق به سحرخیزی و بهره از موهبات سحر را،  
همچون جناب حافظ نیافتم. در این جا ابیاتی از آن عاشق سحر را  
جهت افروزش آتش عشقت یاد می‌کنم:

همه شب در این امیدم، که نسیم صبحگاهی

به پیام آشنایی، بنوازد این گدا را

\* \* \*

بیارمی، که چو حافظ، مدامم استظهار

به گریه سحری و نیاز نیم شبی است

\* \* \*

ز جور اختر طالع، سحرگهان چشمم

چنان گریست، که خورشید دید و مه دانست



\* \* \*

ای صبا! امشب مدد فرمای که سحرگه، شکفتنم چه خوش است  
از برای شرف، به نوک مژه خاک راه تو، رفتنم چه خوش است

\* \* \*

تا دم از شام سر زلف تو هر جا نزند  
با صبا، گفت و شنیدم سحری نیست که نیست

\* \* \*

مرغ شب‌خوان را بشارت باد، کاندرا راه عشق  
دوست را، با ناله شبهای بیداران خوش است

\* \* \*

مرو به خواب، که حافظ به بارگاه قبول  
زورد نیمه شب و درس صبحگاه رسید

\* \* \*

ای نسیم سحری، خاک در یار بیار  
تا کند حافظ از او دیده و دل نورانی

\* \* \*

می صبح و شکر خواب صبحدم تا کی؟  
به عذر نیمه شبی کوش و گریه سحری

\* \* \*

هر گنجِ سعادت، که خدا داد به حافظ

از یمن دعایِ شب و ورد سحری بود

\* \* \*

گریهٔ شام و سحر، شکر که ضایع نشد

قطرهٔ باران ما، گوهر یکدانه شد

\* \* \*

همت حافظ و انفاسِ سحرخیزان بود

که ز بند غم ایام، نجاتم دادند

\* \* \*

صبا وقت سحر، بویی ز زلف یار می‌آرد

دل شوریدهٔ ما را، به بو، در کار می‌آرد

\* \* \*

از صبا پرس، که ما را همه شب، تا دم صبح

بوی زلف تو همان مونس جانست که بود

\* \* \*

سحرم، دولت بیدار، به بالین آمد

گفت برخیز، که آن خسرو شیرین آمد

\* \* \*

دوش وقت سحر، از غصهٔ نجاتم دادند

و اندر آن ظلمت شب، آب حیاتم دادند

بیخود از شـعـعـه پرتو ذاتم کردند  
باده از جام تجلی صفاتم دادند  
چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی  
آن شب قدر که این تازه براتم دادند

\* \* \*

من اگر کامروا گشتم و خوشدل، چه عجب؟  
مستحق بودم و اینها به زکاتم دادند

\* \* \*

از شعاع پرتو ذات بی خود شدن را دانی چه مقام است؟ نوشیدن  
جام تجلی صفات را دانی چه سرمستی است؟ و در بیت آخر وصال  
را مرهون گدایی و درک فقر بر در خانه ذات غنی می داند.  
در خرابات مغان، نور خدا می بینم

وین عجب بین، که چه نوری؟ ز کجا می بینم؟  
سوز دل، اشک روان، آه سحر، ناله شب  
همه را، از اثر لطف خدا می بینم  
هر دم از روی تو، نقشی ز ندَم راه خیال  
با که گویم؟ که در این پرده چه ها می بینم؟

\* \* \*

در خاتمه این بحث را با شاه غزلی از همین عارف بزرگوار به  
پایان می برم و امید که از فیوضات سحرت، بی بهره نبینم و از دعای  
به مؤمنینم محروم نداری.

سحر با باد می‌گفتم، حدیث آرزومندی  
خبر آمد که: واثق شو به الطاف خداوندی  
دعای صبح و آه شب، کلید گنج مقصود است  
به این راه و روش می‌رو، که با دلدار پیوندی  
قلم را آن زبان نبود، که شرح عشق گوید باز  
ورای حدّ تقریر است، شرح آرزومندی  
جهانِ پیرِ رعنا را، ترحم در جَبَلت نیست  
ز عشق او چه می‌جویی؟ در او همت چه می‌بندی؟  
همایی چون تو، عالی‌قدر و حرصِ استخوان، تا کی؟  
دریغ این سایه میمون، که بر ناهل افکندی  
در این بازار اگر سودی است، با درویش خرسند است  
خدایا منعمم گردان، به درویشی و خرسندی  
(حافظ)

«وَفَخْرِكَ إِلَى الْمِيزَانِ».

«افتخارت را برای میزان گذار».

به چه نازیم؟ به جمال که پایدار نماند. زیبایی گلها؟ روزی چند  
بیش نباشد، و بهار را چند ماه دوام بیش نیست و به قول جناب  
سعدی: «آن چه نیاید، دل بستگی را نشاید».  
داستانی شنو از کتاب «طوفان عشق»، اولین اثر حقیر در سن  
هفده سالگی:

### «عشق مجاز»

از جمیل<sup>۱</sup> است این جمالِ آب و گِل  
پس ز خاطر ذکرِ جانان را مهل  
چونکه برف پیریم بر سر نشست  
شسته بودم از جوانی پاک دست  
گرچه عمرم بی غمِ عشقی نبود  
زان همه عشق مجازیم چه سود؟  
گفتم: از یاری نشان جویم دمی  
که جوانی رفت در عشقش همی  
آن نگاری که غم و سودای او  
دفترم پرگشت از غوغای او  
از جمالش نغمه و دستان زدم  
آتشی بر خانه و سامان زدم

---

۱ - از اسماء الله است. آب و گل را جمالی نیست جز تجلی حضرت جمیل در آن.

خوابم از چشمان گریزان شد از او  
اشک‌ها از دیده ریزان شد از او  
خویش را گفتم دمی آن جا روم  
تا به دیدارش رود از دل غم  
شاید از دیدار او بار دگر  
شور ایام شباب آید به سر  
در خیابانی پر از بید و چنار  
کوچه‌ای باشد در آن جاکوی یار  
با عصای پیری و پشتِ کمان  
ره گرفتم سوی کوی آن زمان  
در زدم فریاد کردم: دلبرم  
رحم کن، بر پیری و چشمِ ترم  
سالها چون حلقه بر در بوده‌ایم  
پاسدار کویِ دلبر بوده‌ایم  
در چو بگشودم، یکی دیو سپید  
از پس درگوتیا سر برکشید!  
بود این دیو هیولا، پیر زال  
پشت کرده همچو پشت من، هلال  
چین فتاده هر طرف بر روی او  
نیست بوی عاشقی از کوی او

گفتمش: ای پیرزن! گو دلبرم  
تا دمی آید به پیری بر سرم  
یا که بگشا در، که اندر کوی او  
بوسه‌ای درمان شود از روی او  
رنگ از رخسار پر چینش پرید  
گویی از گفتار من مرگش رسید  
ناگهان دستی فرو زد بر سرش!  
قطره‌ها بیرون شد از چشم ترش  
گفت: ای شاعر منم آن دلبرت  
که پر از گوهر نمودم دفترت  
من همان زیبا بت افسونگرم  
که بُد سروی به سان پیکرم  
از لبم نوشیده‌ای آب حیات  
کعبه مقصود توست این بی صفات  
از جوانی هر چه بودی، رفت رفت  
این بگفت، افتاد آهی کرد، تفت  
در میان صحبتِ پیر کهن  
لرزه‌ها افتاد، بر اندام من  
عبرتم از گفتِ او غفلت سترد  
دسترایام وا پس برگ خورد

یادم آمد بس ز شبها پیش او!  
عاشقی آئین مرا و کیش او!  
عمر و جان در خدمتش می‌باختم!  
با هزاران رنج، عشقش ساختم!  
این همان باشد، بت سیمین برم؟  
وای بر من، خاک عالم بر سرم!  
همچنان که، گل نماند در بهار  
نیست زیبایی در عالم پایدار  
مست آن گل شو، که نا دارد خزان  
می‌نبیند هیچ، باد مهرگان  
چون به یغما برد، مرگ آن گل عذار  
از گلستان خود، چه ماند غیر خار  
عشق را گویی که، جاویدان بود  
این جمال، این جا دمی مهمان بود  
جاودانی را بر ناپایدار  
که دهد آسان رفیق هوشیار  
دلبری ز آن دلبر افسونگر است  
که مس دنیا، از او همچون زر است  
هست دنیا مسگر آباد فریب  
ای خوش آن کو، زر گرانش شد نصیب



اولیا را زر به طاعت داده‌اند

ره به بازار عبادت داده‌اند

دلبری را می‌نشاید غیر او

«كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»

(مولف)

نازان به جمال را، این است داستان، تا تو سرمست جمال  
نمانی، نه جمال خود نه جمال دیگری، که این بود درس خلیل‌الله  
که فرمود: «... قال لا أحبّ الأفلین»<sup>۱</sup>.

ای عزیز جاذبه جمال از جواذب سایر صفات، برای جان‌های  
مستعد بیشتر است. از این رو صاحبان قلوب لطیف در معرض  
خطر عشق مجازی بیشتر باشند.

آن خیالاتی که دام اولیاست      عکس مه‌رویایانِ بستان خداست

عشق‌هایی کز پی رنگی بود      عشق نبود، عاقبت ننگی بود

(مولوی)

بستان خدا را هزاران گل است و هر گل را جاذبه‌گونه‌ای از  
جمال، اما همه، جمال را وام‌دار جمال آفرینند، و چون وام از  
ایشان ستانند جز زشتی در ایشان نبینی.

مرغ بر بالا، پران و سایه‌اش  
می‌رود بر خاک، پران مرغ و ش  
ابلهی صیاد آن سایه شود  
می‌دود چندان که بی‌مایه شود  
تیر اندازد به سوی سایه، او  
ترکشش خالی شود در جستجو  
بی‌خبر، کان عکس آن مرغ هواست  
بی‌خبر، که اصل آن سایه، کجاست  
سایه یزدان، چو باشد دایه‌اش  
وا ره‌اناند از خیال و سایه‌اش  
سایه یزدان بود، بنده خدا  
مردۀ این عالم و زنده خدا  
ای که بر صورت، تو عاشق گشته‌ای  
چون برون شد جان، چرایش هشته‌ای؟  
صورتش بر جاست این زشتی ز چیست؟  
عاشقا! وابین، که معشوق تو کیست؟

(مولوی)

زین رو نه به جمال خود باید نازید و نه به جمال معشوق ظاهر،  
بسا فخرت از قدرت و زور ایام جوانی باشد. در مسابقه‌ای بر حریفان  
خود فائق آمدی، پشت رقیبی را بر خاک سائیدی، این قدرت تاکی

دوام خواهد داشت. نبینی که قهرمانان جهانی یک یک از میدان خارج شده هم جامشان شکست و هم نامشان از خواطر رفت.

رحمت خدا بر جان نامجو<sup>۱</sup> باد، در این اواخر در مجلسی می‌گفت: عزیزان جوان شاید این پیرمرد را شناسند که روزی جوانی برومند بود که دویست کیلو وزن را یک ضرب بر می‌داشت ولیکن هم اکنون از آوردن یک هندوانه از بازار به منزل عاجز است.

ای که وقتی نطفه بودی در شکم	وقت دیگر طفل بودی شیرخوار
مدتی بالا گرفتی تا بلوغ	سرو بالای شدی سیمین عذار
همچنین تا مرد نام‌آور شدی	فارس <sup>۲</sup> میدان و صید و کار زار
آن چه دیدی، بر قرار خود نماند	وین چه بینی، خود نماند برقرار
دیر و زود، این شکل و شخص نازنین	خاک خواهد بودن و خاکش غبار
این همه هیچ است، چون می‌بگذرد	تخت و بخت و امر و نهی و گیر و دار

(سعدی)

آدمی اگر از زور بازو نازد، نازشش بر صفتی است که اسبی یا گاوی را بهره از آن بیش بود، و بسا زورمداری که در او فضیلتی از اخلاق نبینی.

از گلستان سعدی شنو:

«یکی از صاحب‌دلان زور آزمائی را دید، بهم برآمده، کف بر

---

۱ - «نامجو» قهرمان وزنه‌بردار خروس وزن جهان در سنوات گذشته بود که بر سکوی افتخار نشست.  
۲ - سوارکار.

دماغ انداخته. گفت: این را چه حالت است؟ گفتند: فلان دشنام دادش. گفت: این فرومایه هزار من سنگ بر می‌دارد، اما طاقت سخنی نمی‌آرد».

لاف سر پنجگی و دعوی مردی بگذار

عاجز نفس فرومایه، چه مردی چه زنی

گرت از دست برآید، دهنی شیرین کن

مردی آن نیست که مستی بزنی بر دهنی

خوش بر آن بنده سپاس‌گزار که اگرش نعمتی از جمال یا کمال  
یا ثروت و قدرتی باشد، همه را از پروردگارش داند و نعمات او را در  
راه او به کار گیرد.

«یوسف را گفتند: چه خوب و زیباست رخسار فرح‌انگیز تو!  
یوسف گفت: حضرت پروردگارم در رحم مادر مرا چنین  
نگاشته است.

گفتند: چه چشمانی مست و دل‌فریبت هست!

یوسف گفت: با این چشم‌هاست که به مشاهده جمال  
پروردگارم می‌نشینم.

گفتند: وه که چه مو و گیسوانی زیبا داری!

یوسف گفت: مگر ندانید که اول چیزی که در قبر از آدمی فرو

ریزد موهایش خواهد بود»<sup>۱</sup>.

دیگر فخرت از چه تواند بود؟ بسا از ثروت و مال. که دانی همه  
وا گذاشتنی است در گورستان. نبینی که فقیر و ثروتمند، دوش به  
دوش خفته؟ نه از ننگ فقرشان خبر و نه از عزت دولتشان، آن چه  
از نگاه عبرت آموز بابا طاهر دریایی:

به قبرستون گذر کردم، کم و بیش بدیدم حال دولت‌مند و درویش  
نه درویشی در این جا، بی کفن ماند نه دولت‌مند بُرد از یک کفن بیش  
بدان یاری که همه دانند، دوستیش پایدار نیست، نازش نادانی  
است:

«تَمِيزُ الْبَاقِي مِنَ الْفَانِي مِنَ أَشْرَفِ النَّظَرِ»<sup>۲</sup> (علی بن ابی طالب)

«شناخت باقی از فانی از بلندترین نظر هاست».

بیش از هرکس دیگر، خالق دنیا آن را می‌شناسد، او برای دنیا  
بهترین معرف است. بشنو تا درباره آن چه فرماید:

«إِعْلَمُوا إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ  
وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ  
نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْآخِرَةِ  
عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا  
مَتَاعُ الْغُرُورِ»<sup>۳</sup>.

۲ - غرر الحکم.

۱ - حدائق الحقایق.

۳ - سوره حدید، آیه ۲۰.

«بدانید به راستی که زندگانی دنیا بازی و بیهودگی و آرایش و نازش است، بین شما. و زیاده خواهی در مالکیت‌ها و فرزندان است. و این همچون بارانی است که رستنی‌های آن کفار را به شگفت اندازد. پس سبز و خرم گردد و دیدارش هیجان‌انگیز گردد و زان پس به زردی گراید و واپس‌تر همی‌می خشک شود و در آخرت عذابی شدید یا آمرزش و خشنودی. و نیست این حیات دنیا *إلا چیزی فریبا*».

در کودکی بازی، در نوجوانی هرزه‌کاری، در جوانی به دنبال آرایش و زان پس به نازش و چون پای در مسیر پیری رسید در افزون‌طلبی صد هزار خواهش. این‌گونه است، بازی دنیاخواهی:  
حال دنیا را بپرسیدم، من از فرزانه‌ای

گفت: یا باد است، یا خواب است، یا افسانه‌ای

گفتمش: احوال عمرم را، بگو تا عمر چیست؟

گفت: یا برقی است، یا شمعی است، یا پروانه‌ای

گفتمش: آنان که می‌بینی، بر او دل بسته‌اند

گفت: یا کورند، یا مست‌اند، یا دیوانه‌ای

(لا ادری)

ای عزیز! مباد تو را، که کلّ سعی و کوشش تو صرف کار دنیا گردد و از اندیشه فردای خود بازمانی و به چهار تمتع دنیا مشغول نازش و اطمینان باشی، که خداوند در این صورت زیان‌کارترین انسان است

داند.

«قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا \* الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي  
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»<sup>۱</sup>

«بگو خواهید تا شما را به زیان‌کارترین‌ها خبر دهم؟ هم آنان  
که تمام کوشش خود را در کسب دنیا گم کردند و پندارند به کار  
نیکی مشغولند».

پس کجا به کسب دنیا نازش توان؟ رهاکن این پندارها را. آن چه  
از گوهر عمر را در دریای فنا افکندی از دست رفت، بر این اندیشه  
استوار باش که این پنج روز مانده را غفلت به تاراج نبرد.

مگر ز مدت عمر، آن چه مانده دریایی

که آن چه رفت به غفلت، دگر نیاید باز

چنان مکن، که به بیچارگی فرو مانی

کنون که چاره به دست اندر است، چاره بساز

ز عمرت، آن چه به بازیچه رفت، ضایع شد

گرت دریغ بساید، بقیت اندر باز

چه روزهاست به شب رفت، در هوئی و هوس

شی به روز کن آخر، به شکر و ذکر و نماز

---

۱ - سوره کهف، آیات ۱۰۳ و ۱۰۴.

مگوی شب به عبادت چگونه روز کنم؟

مُحِبِّ ورا ننماید شب وصال، دراز

ببار اشک تَضَرِّع، بریز اشک نیاز

ز بی نیاز بخواه، آن چه بایدت به نیاز

سر امید فرود آر و روی عجز بمال

بر آستان خداوندگار بنده نواز

(سعدی)

وگاه بود که تو را نازش به مقام و جاه باشد. و زوال و فنای آن را  
بیش از هر فانی و زائل، روشن بینی که این میزها را هر چند روز  
یکی بر پشت آن نشسته است و هر آن چه اعتبارش بیش فراقش  
رنج آورتر.

نردبان این جهان، ما و منی است      عاقبت زین نردبان، افتادنی است

لاجرم، هر کس که بالاتر نشست      استخوان او، بتر خواهد شکست

(مولوی)

وگاه باشد که، اعتباری که به سالها به چنگ آمده، در لحظه‌ای  
باید از دست داد. چون سنجر بر آلبارسلان پیروز شد و او را به  
اسارت خویش در آورد و بر پای او زنجیز افکند، آشپز خوراکِ وی را  
در ظرفی دسته‌دار نزد او نهاد، بر سبیل تصادف، سگی سر در ظرف  
برد، آتش گرم زبانش را سوزانید خواست سر بر آورد دسته ظرف بر  
گردنش افتاد ظرف آتش را با خود ببرد. آلبارسلان بر منظره لبخند



زد و سنجر پرسید: ای شاه! از چه خندی که جای گریه است؟  
آلبارسلان گفت: از زوالِ جاه و گاه و منزل خندم، که دوشم  
خوان سالارِ گله داشت که هشتصد شتر خوان و لوازم آن را نتواند  
حمل کند، دویست شتر دیگر لازم است و امروز می‌بینیم که  
آشپزخانه و خوانِ مرا سگی حمل می‌کند.

بر کاخ‌های فرو ریخته شاهان گه‌گاه چون بگذری، دمی به عبرت  
نشین، که این ویران‌سرای روزی دیوارهای زرنشانش بود و بر  
تخت‌های گوهراندود فرمانروایان داشت که بسا بر کشورهای  
مختلف حکم می‌راندند. کو؟ کجا رفتند؟ و آن منیت‌ها به کجا  
کشید؟.

آن قصر که بهرام در او جام گرفت آهو بچه کرد و شیر آرام گرفت  
بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر دیدی که چگونه گور بهرام گرفت؟  
آن قصر که بر چرخ همی زد پهلو بر درگه او، شهان نهادندی رو  
دیدیم که بر کنگره‌اش فاخته‌ای بنشسته همی گفت که: کوکو، کوکو؟  
و بدانکه قلمرو هر مقام با سعه وجودی خود مسئولیتی را  
می‌طلبد و زین‌رو هر آن چه مقامات دنیایی بالاتر، مسئولیت  
بیشتر. و زین‌رو میز مسئولیت خیز است، و همی دان که آن چه  
مردم را در برابر میز نشینان گرنش و خضوع و مدح و مداهنه است  
نه برای میز نشینان که برای میز است و اینان به اشتباه به خود  
می‌خرند و چون از پشت میزشان برگرفتند همه بر ایشان پشت

کردند.

مدیرکلی را پرسیده بودند که: چه روز بر تو سخت گران آمد؟ گفته بود: راننده‌ای داشتم که هر صبح با اتومبیل آراسته سر وقت بر در منزل حاضر بود تا مرا به اداره برد، هرگز هم اجازه نداد که در اتومبیل را خود باز کنم. تا روزی که ابلاغ رهایی پست برایم آمده بود و خواستم آن شهر را ترک گویم به همین راننده تلفن زدم که لطفاً مرا به فرودگاه رسانید. گوشی را زمین گذاشت و گفت فعلاً وقت ندارم.

با خرد دوش در سخن بودم      کشف شد بر دلم مثالی چند  
گفتم: ای مایه همه دانش      دارم الحق ز تو سؤالی چند  
چیست این زندگانی دنیا؟      گفت: خوابی است، یا خیالی چند  
گفتمش: چیست مال و ملک جهان      گفت: درد سر و وبالی چند  
گفتم: اهل زمانه در چه رهند؟      گفت: در بند جمع مالی چند  
گفتم: او را مثال دنیا چیست؟      گفت: زالی<sup>۱</sup> کشیده خالی چند  
گفتمش: چیست کدخدایی؟ گفت:      هفته‌ای عیش و غصه سالی چند  
گفتم: این نفس، رام کی گردد؟      گفت: چون یافت گوشمالی چند

(شیخ انصاری)

خواهی گفت: پس با چه نازم؟ تو گویی: نه جمال را و نه قدرت و

---

۱ - پیر زنی است که خود را با آرایشی فریبا آراسته است.

نه جاه را نازشی نباشد. پاسخ را خداوند فرمود که:

«...أَخِرْ نَوْمَكَ إِلَى الْقَبْرِ وَفَخْرَكَ إِلَى الْمِيزَانِ».

«افتخار آن جاست که برگ ورودی بهشت سرمدی را از

سنجش ترازوی اعمال دریافت داری و سعادت جاودانی را

نصیب خود فرمایی».

رقص آن جا کن، که خود را بشکنی      پنبه را از ریش شهوت بر کنی

رقص و جولان، بر سر میدان کنند      رقص اندر خون خود، مردان کنند

چون رهند از دست خود، دستی زنند      چون جهند از نقص خود، رقصی کنند

مطربانشان، در درون دف می زنند      بحرها در شورشان، کف می زنند

گوش جان، بر بند از هزل و دروغ      تا ببینی شهر جان را پر فروغ

هین دهان بر بند از هزل، ای عمو!      جز حدیث روی او، چیزی مگو

(مولوی)

گویند: بایزید بر خری سوار بود و از کوچه‌ای می‌گذشت، بچه‌ها

او را به طنز گرفته و در اطراف او کف می‌زدند و او می‌خندید. کودکی

گفت: ای بایزید! تو بیشتر می‌ارزی یا دُم خرت. بایزد گفت: اگر از پل

گذشتم خودم و اگر نتوانم گذشت دُم خرم.

«...و شَهْوَتَكَ إِلَى الْجَنَّةِ».

«خواست و تمایلات را برای آخرت گذار».

مباد تو را که آن قدر همتت کوتاه باشد که به متاع فناپذیز دنیا

دل خوش داری و از جاودانگی‌های آخرت بازمانی که:

«وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى»<sup>۱</sup>.

«سرای آخرت هم نیکوتر و هم جاودانی است».

چون در صفحات گذشته، دانستی که دنیا و عالم مُلک نازل‌ترین عالم در تجلی اسمای حق سبحانه و تعالی است و اسفل‌السافلین است، بنابراین هر آن چه به مجردات نزدیک‌تر شویم تجلی اسما ظاهرتر و بارزتر باشد. در همین سرای اسفل جز اسماء‌الله دلبری ندارند. یا دلبری از آن محسن است یا عالم و یا جمیل و یا معین و غیره... که همه در هر جا جلوه کند پرتوی است از اسما و صفات حضرت دوست. پس رو به مرکز آر که خزائن آن جاست.

«وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ»<sup>۲</sup>.

«هیچ چیزی نیست جز این که خزائنش نزد ماست ولی آن را فرود نیاوریم جز به اندازه معین».

ای عزیز! اگر وصف بهشت را بدانی کمترین نظر به دنیا نکنی و افسوس که آن چه از نعمات و جمال و آسایش آن جاست احدی را در تصور نیاید.

«فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا

۲ - سوره حجر، آیه ۲۱.

۱ - سوره اعلیٰ، آیه ۱۷.

يَعْمَلُونَ»<sup>۱</sup>.

«احدی نمی‌داند آن چه پنهان داشتیم از برای ایشان، از آن چه باعث نور چشمانشان است، پاداشی است بدان چه کردند».

و حضرت رسول ﷺ فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَ لَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَ لَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ بَلْهِيَ مَا أَطَّلَعْتُكُمْ عَلَيْهِ»<sup>۲</sup>.

«خداوند می‌فرماید: برای بندگان صالح و نیکوکارم چیزهایی مهیا کرده‌ام، که هیچ دیده آن را ندیده، و گوشی وصف آن نشنیده و بر دل بشری خطور نکرده، در بند آن چه به شما آگهی داده‌ام نباشید».

بنابراین در این حدیث شریف روشن می‌گردد که بهشت را وصفی فوق تصورات ماست و آیه گذشته نیز همین مطلب را می‌فرماید. بسا الفاظ و فرهنگ مردم گنج محتوای آن توصیف را ندارد.

در این جا چند توصیف از سخن حضرت پروردگار و حضرات معصومین را یادآور می‌شوم، باشد که تمنیات این سرای غرور را به

در یاریزی و آهنگ ایده‌ای برتر و والاتر کنی که:

«وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى»<sup>۱</sup>.

«سرای آخرت هم بهتر و هم جاودانه است».

الف - طبع آدمی دوستدار جمال و تجمل و آراستگی است، که جلوه‌ای از آن را آدمی در کاخ‌ها و منازل متجمل می‌یابد. اگر سر آنت هست، دسترسی به آن، در اختیار می‌باشد، بسم الله:

«وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا  
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ  
رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»<sup>۲</sup>.

«خداوند مردان و زنان اهل ایمان را وعده فرموده، در بهشت‌های جاودانی که در آن جویبارها جاری است، در عمارات نیکوی عدن مسکن دهد و برتر از آن خشنودی خداست از ایشان. این است رستگاری بس عظیم».

کاخ‌نشینان را گاه، از سکونت در عمارات کاخ سیر آیند و عمارت را ترک کرده، به زیر سایه‌های انبوه فضای آزاد و دل‌گشایی ره جویند، اگر سر آن را نیز داری بسم الله:

«إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِهِونَ \* هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ  
فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَّكِنُونَ \* لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ لَهُمْ مَا

۲ - سوره توبه، آیه ۷۲.

۱ - سوره اعلیٰ، آیه ۱۷.

### يَدْعُونَ»<sup>۱</sup>.

«بهشتیان در آن مبارک روز، به خوشی و نشاط مشغول، آنان با زنانشان در زیر سایه‌های درختان بهشت، بر اریکه‌های عزت تکیه کرده و میوه‌های گوناگون، از هرچه که خواهند در نزدشان آماده است».

\* \* \*

ب- اگر در این سرای فناپذیر دل‌بستگی‌ات با دوستان و همدمانی است که الفتی با آنانت هست، بنگر تا لذت همدمی با ایشان سزاوارتر، یا آن چه را که خداوندت در این آیه وعده می‌دهد:

«أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ \* فَوَاكِهَ وَ هُمْ مُكْرَمُونَ \* فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ \* عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ \* يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ \* بِيضَاءٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ \* لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنزِفُونَ \* وَ عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٍ \* كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ \* فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ»<sup>۲</sup>.

«آنان را در بهشت روزی معین و آماده است، میوه‌های بهشتی در پیش، و آنها را بس گرامی دارند. متنعم در بهشت، بر اریکه‌هایی روبروی یکدیگر آرمیده. غلامان و حوران با جام‌های شراب طهور در اطرافشان به گردش، شرابی بس

---

۱ - سوره یس، آیات ۵۵ - ۵۸. ۲ - سوره صافات، آیات ۴۱ تا ۵۰.

درخشان و روشن در ساغر به دست، که لذت بخش  
جانهایشان است. نه در آن می، خماری و دردسری و نه  
مستی و مدهوشی است در این بزم سرا، حوران سیه چشم که  
در سپیدی و لطافت، همچون بیضه مکنوند در پیشگاه و در  
این مجلس انس با یکدیگر به صحبت مشغولند».

و رسول اکرم در توصیف بهشت فرمود:

«وَأَهْلِهَا يَزُورُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَ يَتَنَعَّمُونَ فِي جَنَّاتِهِمْ فِي ظِلِّ  
مَمْدُودٍ فِي مَثَلِ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ  
أَطْيَبُ مِنْ ذَلِكَ»<sup>۱</sup>.

«بعضی از بهشتیان به دیدار یکدیگر می روند و در بهشت های  
خود از انواع نعمت ها برخوردارند، در زیر سایه هایی بس  
گسترده، به پهنای طلوع فجر تا طلوع آفتاب و نیکوتر از آن  
متنعم و برخوردارند».

بنابراین چون مؤانست با دوستان را نیز لذتی است از لذاتند،  
آن جا هم بی این لذت نیست.

\*\*\*

ج - و دانی که چون اوراق آخرین دفتر عمر، ورق می خورد،  
آدمی را نگاهی به گذشته است و نگاهی به آینده که راهی بس



طویل در پیش دارد، از گذشته بر باد رفته محصولش جز حزن نیست و بر آینده در پیش، سر تا پایش را خوفی بس عظیم فرا می‌گیرد. در چنین حال اگر در زمره متقین باشی، چشمت در این حال چون از دنیا بسته شد، فرشتگانی را یابی که هم حزن و هم خوف را از جانت بردارند:

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ»<sup>۱</sup>

«آنان که گفتند: پروردگار ما خدای یکتاست و سپس بر این قول پایدار ماندند فرشتگان بر ایشان نازل آیند و گویند نه بترسید و نه محزون باشید. شمارا بر آن بهشتی که وعده دادند بشارت باد».

د - گاه باشد که مصاحبت با مردمان هزل‌گوی و لغوپسند، متقین را کراحت و کسالت زاید و در این سرای فریب، این دردسر، نوعاً دامن‌گیر خوبان است، چه اینان نمی‌توانند در این مجالس مأنوس باشند و این خار در برهوت دنیا بسا دامن‌گیر است. آن چه وعده خدا بر آن، رامش‌گاه است، تسکینی است برای این کراحت.

«فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ \* لَا تُسْمَعُ فِيهَا لِأُغْيَةِ \* فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ \*

فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ \* وَ أَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ \* وَ نَمَارِقٌ  
مَصْفُوفَةٌ \* وَ زَرَائِبٌ مَبْثُوثَةٌ.<sup>۱</sup>

«در بلندای بهشت مقامی بس عالی دارند، هیچ کلام بیهوده‌ای نشنوند، چشمه‌های جوشان در کنارشان جاری است در اریکه‌های عزت تکیه داده‌اند، از قدحهای بزرگ نوشانند. در کنارشان بالش‌های مزین مهیا و فرشهای گران‌بها گسترده».

«جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادِهِ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا \* لَا يُسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا \* تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا.»<sup>۲</sup>

«بهشت عدنی که خداوند مهربان، بندگان صالح را در غیب این جهان وعده داده، وعده او انجام‌پذیر است آن جا هرگز سخن لغوی نشنوند، بلکه همه سخنان سلام و ستایش یک‌دیگر است، روزی آن‌ها صبح و شام گسترده است و این همان بهشتی است که ما بندگان پاک متقی را وارث آن می‌گردانیم».

\* \* \*

ه- دیگر این که طبعت بهار پسند است؛ از گل و گلزار و باغ‌های  
پرمیوهات بسی لذت است؛ با زمزمه جویبارت آشنایی است؛ در

۱ - سوره غاشیة، آیات ۱۰ - ۱۶. ۲ - سوره مریم آیات، ۶۱ - ۶۳.

این جا، بهار دوامی ندارد؛ لطافت گلها را خشونت بادِ خزان، در پی است؛ و درختان میوه را برگریزان، به دنبال؛ بنگر که آرزوهای تو، جز در آن سرای، ارضا نخواهد شد.

«مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكْلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ»<sup>۱</sup>  
«بهشتی که متقیان را وعده هست، چنان است که نهرها در زیر درختانش جاری است، مآکولاتش و سایه‌های درختانش جاودانه است، این بهشت سرانجام اهل تقوی، و آتش دوزخ، سرانجام کافران است».

\*\*\*

و- اگر در دل هوای دلبران زیباروی داری، بشنو از ابوذر، رحمت خدا بر جانش باد، که گفت: از رسول خدا شنیدم: اگر زنی از بهشتیان از آسمان، نظر کند بر اهل زمین، زمین از جمال او روشن گردد و بوی خوشش به مشام همه برسد، اگر جامه اهل بهشت را امروز بر جهانیان عرضه دارند، از زیبائیش همه مفتون شوند و دیده ایشان تاب دیدار آن زیبایی را ندارد.  
ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند:

«بوی بهشت از هزار سال راه به مشام می‌رسد. پست‌ترین اهل

بهشت تا به آن حد متنعم است که اگر همه بهشتیان را به دعوت خواند از عهده پذیرائی آنها برآید. مؤمن را چون به بهشت در آرند، بر او سه روضه نمایند، چون به اولین بنگرد در آن گلزار از حورالعین و جویبار و درختان میوه بس بیند و سپاس الهی به جای آرد. سپس بر او خطاب شود به جانب دیگر بنگر. مؤمن چون به روضه دوم نگرَد، آنقدر نعمت و کرامت بیند که در روضه اول ندیده بود و گوید: پروردگارم! دیگرم کافی است. باز خطاب رسد: در جنت الخلد را بر بنده ام بکشایید. چون درگشاده شود، بنده دو چندان نعمت که تاکنون دیده بود باز بیند، سرور و شادمانی وجودش رافرا گیرد، زمزمه حمد سر دهد، که بار پروردگارا! سپاس که بر من منت نهادی بر این بهشت ها و از آتش دوزخم رهانیدی. و امام فرمودند: این همان صحنه است که خداوند درباره آن فرمود: «دَعْوِيُّهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَ أُخِرُّ دَعْوِيُّهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup>.

باز حضرت رسول ﷺ فرمودند:

«شبی که مرا به معراج بردند، به نهری گذشتم که در دو سوی آن، کاخ هایی از مرجان بود و از میان آن، آوازم دادند که: درود

بر تو باد ای رسول خدا. از جبرئیل پرسیدم: این‌ها کیستند؟  
گفت: گروهی از حوریانند که از خداوند رخصت گرفتند تا با  
تو سلام گویند و خداوند به آن‌ها اجازه فرموده. سپس آن‌ها  
خود را معرفی کردند که: یا رسول الله! ما حوریانیم جاویدان،  
که هرگز نمی‌میریم، نرم‌تنانیم و نرم‌خویان، که هرگز سخت و  
خشن نمی‌شویم، همسران گرامیِ مردانیم».

سپس حضرت این آیه را قرائت فرمود<sup>۱</sup>:

«حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ \* لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا  
جَانٌّ»<sup>۲</sup>.

ز- و اگر از کهولت و فرسودگی و پیری، تو را ترس است، بدان که  
هیچکدام را در بهشت نیایی، نقل است که پیرزنی از رسول خدا ﷺ  
پرسید یا رسول الله! تو را به پروردگار یکتایت سوگند می‌دهم، که  
مرا در بهشت راهی است؟ حضرت فرمود: پیرزنان را در بهشت راه  
نمی‌دهند. پیرزن دستی بر سر خود زد، که پس من جهنمی  
هستم. حضرت فرمودند: نه، تو را جوان می‌کنند و سپس به  
بهشتت برند و نیز فرمود:

«أَهْلُ الْجَنَّةِ جُرْدٌ، مُرْدٌ، كُحْلٌ لَا يَغْنَى شَبَابُهُمْ وَلَا تَبَلُّى  
ثِيَابُهُمْ»<sup>۳</sup>.

۱ - بحار، ج ۸، ص ۱۰۷.

۲ - سوره الرحمن، آیه ۷۲ و ۷۴.

۳ - کنز العمال، جلد ۱۴، ص ۴۷۱.

«بهشتیان جوانان نارسته مویند، نوخط و خال، سیه چشمان  
که جوانی شان هرگز به پیری نگراید و جامه هایشان هرگز  
فرسوده نگردد».

\* \* \*

ح - و همه این مراتب، فدای رضایت خداوند از بنده اش باد، که  
چون خدا از تو راضی بود، همه خیر را داری. اما لذت خشنودی  
پروردگارت از تو، از هر شادمانی و لذتی برتر است. حال توجه نما،  
که بر این مقامت چه پیام است:

«قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي  
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا  
عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»<sup>۱</sup>.

«خداوند فرماید: که امروز روزی است که صادقان از راستی  
خود بهره مندند. مر آنان را بهشت هایی است که زیر درختانش  
بس نهرها جاری است. در نعمت ابدی متنعمند. خداوند از  
آن ها خشنود و آن ها هم از خداوند خشنودند. آن است  
پیروزی و سعادت بزرگ».

و این که یادآور شدم، این مقام از همه مطالب گذشته برتر است،  
بدان سبب که: این جاست که حضرت پروردگار، آن را فوز عظیم

می فرماید.

و در جای دیگر فرماید:

«يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ \* خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ»<sup>۱</sup>

«خداوندشان به رحمت بی‌منتهای خود بشارت دهد. ایشان را به مقام رضایت و خشنودی خویش و به بهشت‌هایی که در آن جا نعمات جاودانی است و خود آن جا جاودانند، در پیشگاه او اجری بس والاست».

\* \* \*

و - و گاه باشد که، آدمی چون به بهشت در آید، به جستجوی کسان و بستگان خویش پردازد، تا ببیند سرنوشت آن‌ها به کجا انجامیده. بعد از کاوش دریابد که میزان عمل آن‌ها جواز ورود به بهشت را شایستگی نبوده، مؤانست با ایشان و حقوق آن‌ها را در دنیا بیاد آورد. از خداوند طلب کند که: بار خدایا! از اعمال من به دفتر ایشان منتقل فرما، شاید شایستگی بهشت را دریابند و خداوند از برکت اعمال بنده مؤمنش کسان او را نیز، مقام ایشان، با فضل خود ارزانی دارد.

ابن عباس از قول پیامبر ﷺ می فرماید:

«آنگاه که مردی داخل بهشت می‌شود، از پدر و مادر و ذریه خویش و فرزندان‌ش می‌پرسد. به وی گویند: آن‌ها به مقام و عمل تو نرسیده‌اند. وی گوید: خداوند! من اعمالم را به نیت خود و آن‌ها انجام داده‌ام. خداوند دستور فرماید که: کسان او را به وی ملحق گردانید. سپس ابن عباس این آیه را قرائت فرمود: <sup>۱</sup>

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ...» <sup>۲</sup>

«آنان که به خدا ایمان آوردند و فرزندان‌شان هم در ایمان پیرو آنان بودند، ما فرزندان‌شان را به آنها ملحق گردانیم.»

پس بینی ای عزیز! که مطلقاً هیچ اندوه را در آن جا بر دل مؤمنین راه نباشد.

\* \* \*

- مژده دیگر تو را باد: که اگر در این جاذب چتر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام باشی و جانت پروریده سایه حضرت اسدالله الغالب باشد در آن جا نیز از سایه میمون همای ولایت برخوردار باشی:

امام صادق علیه السلام:

۱ - المیزان، جلد ۱۹، ص ۱۵. ۲ - سوره طور، آیه ۲۱.



«طُوبَى شَجَرَةٍ فِي الْجَنَّةِ فِي دَارِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَيْسَ أَحَدٌ فِي شَيْعَةٍ إِلَّا وَ فِي دَارِهِ غَصْنٌ مِنْ أَغْصَانِهَا وَ وَرَقَةٌ مِنْ وَرَقِهَا يَسْتَظِلُّ تَحْتِهَا أُمَّةٌ مِنَ الْأُمَّمِ».<sup>۱</sup>

«طوبی درختی است در بهشت که در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام رُسته و در خانه هر شیعه از شیعیانش شاخه‌ای پر برگ از آن درخت سایه‌افکنده، که توان امتی از امم، در سایه آن بیارامند».

و آن درخت عظیم را نموداری در این جان نباشد.

فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله:

«طُوبَى شَجَرَةٍ فِي الْجَنَّةِ لَا يَعْلَمُ طُولُهَا إِلَّا اللَّهُ فَيَسِّرُ الرَّابِحَ تَحْتَ غَصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا سَبْعِينَ خَرِيفًا، وَرِقَهَا الْحَلَلُ، يَقَعُ عَلَيْهَا الطَّيْرُ كَأَمْثَالِ الْبَيْتِ».<sup>۲</sup>

«طوبی درختی است در بهشت، که طول آن را جز خدا کسی نداند. سواری در زیر یک شاخه از شاخه‌هایش می‌تواند هفتاد سال راه پیماید. برگ‌هایش همچون پرند ابریشمی است. بر شاخه‌های آن پرنده‌هایی بزرگ جثه به بزرگی شتری آرام گیرند».

\* \* \*

نه بر بساطی محدود و معدود، چون عالم طبع، تو را جای دهند،  
که بر جهانی نامحدود درآیی. که در آن جا، هرگز مرز و حدود  
نبینی:

«وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ...»<sup>۱</sup>.

«بهشتی که پهنای آن همچون پهنه آسمان و زمین است.»

وَإِذَا رَأَيْتَ ثُمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلُكًا كَبِيرًا»<sup>۲</sup>.

«چون نگری، همی بینی نعمت‌ها و مُلکی عظیم.»

رسول الله ﷺ فرمود:

«الْجَنَّةُ مِائَةٌ دَرَجَةٍ لَوْ أَنَّ الْعَالَمِينَ اجْتَمَعُوا فِي إِحْدَاهُنَّ

لَوْسَعَتْهُمْ»<sup>۳</sup>.

«بهشت را صد درجه باشد، که اگر همه جهانیان در یکی از

درجات آن گرد آیند گنجایش همگان را داراست.»

دانی از هر گیاه که بهره‌وری، آن گیاه از خاک روید. اما چون دنیا  
دار اسباب است، بهره تو بدون سبب نباشد. سرمستی این جهان از  
انگوری است که می فروشش به خُم انداخته و تبدیل به می کرده،  
شیرینی کام تو از عسلی است که زنبوری از شیرۀ گل‌ها بر آورده و  
شیر و ماست و پنیر تو از شیری است که گوسفندی از خضرای خاک  
پرورده. اما آن جا:

۱. سوره حدید، آیه ۲۱. ۲ - سوره انسان، آیه ۲۰.

۳ - کنز العمال، جلد ۱۴، ص ۴۵۱.

«وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابَ»<sup>۱</sup>

«و اسباب برچیده شود».

چشمه‌ساران بهشت، بدون هیچ سبب و واسطه از دل صخره‌ها، چشمه‌ای شیر و چشمه دیگر می ناب و چشمه‌سار دیگر عسل، چشمه‌ای شربتی گوارا، در کنار کاخت خروشان می‌گذرند. برخوان این مژده را از این آیت:

«مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ و أَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ و أَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ و أَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى و لَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ و مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ و سُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَفَقَّعَ أَمْعَانَهُمْ»<sup>۲</sup>

«داستان بهشتی که متقیان را وعده داده شده، سرزمینی است که در آن جا نهرهایی از آب زلال گوارا و نهرهایی از شیر، که طعمش هرگز دگرگون نشود و جویباری از شراب ناب، که ساغرش لذت بخشد و جویباری دیگر از عسلی مصفی در آن جا جاری است، میوه‌های گوناگون در آن جا مهیاست و لطف و مغفرت پروردگار، شامل حال. بیاندیش که آنان که در این جاودان سرا سکونت دارند، همچون آنانند که در آتشی

۲ - سوره محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، آیه ۱۵.

۱ - سوره بقره، آیه ۱۶۶.

جاودان بسر آرند؟ که شربت ایشان از آب جوشانی است که اندرونشان را پاره پاره کند».

### «به سوی این سعادات بشتابید»

حال که از مزایای این همه سعادات باخبر شدی، نباید که دیگری آرام باشد و یک لحظه از تمنا و اکتساب آن غافل باشی، در اکتساب دنیا همه جا فرمودند قناعت پیشه کن و با کم راضی باشد ولی در اکتساب آخرت فرمودند. پیشی گیر و بشتاب:

«و سارعوا الی مغفرةٍ من ربکم و جنّةٍ عرضها السموات و الارض أعدت للمتقين».<sup>۱</sup>

«بشتابید به سوی مغفرت پروردگار خود و بهشتی که پهنای آن همه آسمانها و زمین را فراگیرد و مهیاست برای پرهیزگاران».

نه تنها در این راه پیش تاز باش که سعی کن از دیگران سبقت گیری، اگر دوستت در سجده سه بار ذکر گوید تو پنج بار گوی، اگر دیگران به واجب قناعت کنند تو دست به دامان مستحبات زن، باز این مسئله سبقت را در این آیه به مشاهده نشین:

«سابقوا الی مغفرةٍ من ربکم و جنّةٍ عرضها كعرض السماء و الارض أعدت للذین آمنوا بالله و رسله...».<sup>۲</sup>

---

۱ - سوره آل عمران، آیه ۱۳۳. ۲ - سوره حدید، آیه ۲۱.

«پیشی گیرید به سوی آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنای آن به قدر عظمت آسمان و زمین است آماده و مهیا برای گروندگان به خداوند و پیامبرش».

قال رسول الله ﷺ:

«شَبْرٌ مِنَ الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا».<sup>۱</sup>

«یک وجب از بهشت، از دنیا و آن چه در آن است بهتر باشد».  
گرت امروز تمنای جواهر است و گاه، بر ویتترین جواهر فروشانت نظر است، بدان که لباس تقوی، جواهری است که از آن دنیایی روید که خود درج جواهر باشد.  
این مطلب را از این حدیث شریف بهتر دریایی:

امام علی بن الحسین علیه السلام فرمود:

«عَلَيْكَ بِالْقُرْآنِ: فَإِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْجَنَّةَ بِيَدِهِ، لِبَيْتَةٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ لِبَيْتَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَ جَعَلَ مِلَاطُهَا الْمِسْكَ، وَ تُرَابُهَا الزَّعْفَرَانُ وَ حَصَاءُهَا اللَّوْلُؤُ جَعَلَ دَرَجَاتُهَا عَلَى قَدَرِ آيَاتِ الْقُرْآنِ فَمَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ قَالَ لَهُ: إِقْرَأْ وَ أَرْقِ، وَ مَنْ دَخَلَ مِنْهُمْ الْجَنَّةَ لَمْ يَكُنْ فِي الْجَنَّةِ أَعْلَى دَرَجَةً مَا خَلَا النَّبِيُّونَ وَ الصِّدِّيقُونَ».<sup>۲</sup>  
«ملازم قرآن باش، زیرا خداوند بهشت را با دست توانایش خشتی از طلا و خشتی از نقره آفریده است، ملاطش مشک و

۱ - بحار، جلد ۸، ص ۱۴۸. کنز العمال، جلد ۱۴، ص ۴۵۶.

۲ - بحار، جلد ۸، ص ۱۳۳.

خاکش زعفران و سنگریزه‌هایش مروارید است. درجاتش را به اندازه آیات قرآن مقدر فرمود. پس هر آن کس قرآن تلاوت نماید به او گویند: بخوان و بر این درجات فراز آی و هر کس به بهشت در آید، جز پیامبران و راستان، کسی از همه درجات بالا نتواند رفت».

و باز رسول خدا ﷺ فرمود:

«كُلُّ نَعِيمٍ زَائِلٌ إِلَّا نَعِيمَ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَكُلُّ هَمٍّ مُنْقَطِعٌ إِلَّا هَمَّ أَهْلِ النَّارِ وَإِذَا عَمِلْتَ سَيِّئَةً فَاتَّبِعْهَا حَسَنَةً»<sup>۱</sup>

«جز نعمت اهل بهشت هر نعمتی فنا پذیرد، و جز اندوه اهل جهنم هر اندوهی پایان پذیرد. بنابراین چون گناهی کردی، به دنبال آن عمل نیکی انجام ده».

بنابراین ای عزیز! خود را به چه می‌فروشی؟ ساعات عمرت، جواهری است که با آن توانی بهشت را خریداری کنی، این گوهر را جز به گوهر مفروش، که اگر عمر، همگی در اکتساب دنیا صرف شد، گوهر را به خاک معاوضه کردی.

«قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا \* الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»<sup>۲</sup>

«خواهید خبر دهم شما را به زیان‌کارترین مردم؟ آنان که گم

۱ - کنز العمال، جلد ۱۴، ص ۴۷۳.

۲ - سوره کهف، آیه ۱۰۳ و ۱۰۴.

کردند کوشش خود را در کسب حیات دنیا و می‌پندارند که  
این بهین کار است».

می‌ندانسی، ای گدای هیچکس می‌فروشی یوسفی، در هر نفس  
یوسفی، چون پادشه خواهد شدن پادشاه پیشگه خواهد شدن  
تو به آخر، هم گدا، هم گرسنه سوی او خواهی شدن، هم برهنه  
(عطار)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«أَنْتَ لَيْسَ لِنَفْسِكَ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُونَهَا إِلَّا بِهَا».<sup>۱</sup>

«به راستی که بها و قیمت وجود شما جز بهشت چیزی  
نیست. جز به بهشت خویشتن را نفروشید».

هر نفس، ز انفاس عمرت گوهری است

آن نفس سوی خدایت رهبری است

و باز فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام :

«مَنْ بَاعَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ نِعَمِ الْجَنَّةِ فَقَدْ عَظُمَتْ عَلَيْهِ الْمِحْنَةُ».<sup>۲</sup>

«هرآن کس نفس خویش را جز به بهشت فروشد، اندوهش  
مسلم بسیار است».

و توجه داشته باش که همراه با آفرینش تو، همان گونه که

۱ - توحید صدوق، ص ۲۹.

۲ - غرر الحکم، جلد ۱



خداوند چشم و گوش و عقل و فراست و روزی تو را، در این عالم تعیین فرمود و بر تو ارزانی داشت، زمینی بسیار وسیع برای تو در بهشت آماده نمود. نماز و روزه و سایر عبادات نهال‌هایی است که تو در مزرعه آن بهشت می‌نشانی تا روزی که در جنت را بر تو بگشایند، کلّ اعمال خود را آن جا به عینه به صورت نعمات و جمال و جلال به مشاهده نشینی.

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ»<sup>۱</sup>.

«ذره‌ای گر نیکی انجام داده‌ای، آن را می‌بینی».

و اما اگر فردی این زمین آباد نکرد، طبعاً هرگز روی آن نمی‌بیند و زمین در بهشت بی‌صاحب باقی می‌ماند، و خداوند آن را به ساکنان بهشت ارزانی دارد:

«أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ \* الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا

خَالِدُونَ»<sup>۲</sup>.

رسول خدا ﷺ فرمود:

«مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا لَهُ مَنْزِلَانِ، مَنْزِلٌ فِي الْجَنَّةِ وَمَنْزِلٌ فِي

النَّارِ فَإِنْ مَاتَ وَدَخَلَ النَّارَ وَرِثَ أَهْلُ الْجَنَّةِ مَنْزِلَهُ»<sup>۳</sup>.

«نیست از شما کسی، جز آن‌که او را دو جایگاه است، منزلی

در بهشت و جایگاهی در جهنم. هرگاه کسی بمیرد و در آتش

۲ - سوره مومنون، آیه ۱۰ و ۱۱.

۱ - سوره زلزله، آیه ۷.

۳ - بحار جلد ۸ ص ۹۱

در آید، بهشتیان جایگاه او را به ارث برند».  
و وای از آن حسرت، که آدمی با سرنوشت خود آن‌گونه بازی  
کند، در این چندروزه حیات فانی دنیا، که سعادت سرمدی را ببازد  
و فریب این حیات فریبای دروغین، ابدیت او را به خسران کشد.

### «مقام عندیت»

من آن چه از بهشت در نظر آمد، برای تشویق و ترغیب تو، در این مجموعه یادآور شدم. اما اگر نظر نظری والاست، چشم از حور و قصور برگیر، و به خالق آن‌ها نگر، که اگر چه خداوند خبر داد:

«وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى»<sup>۱</sup>.

«سرای آخرت، هم بهتر و هم جاودانی است».

اما برای بلند همتان فرمود:

«وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى»<sup>۲</sup>.

وقتی خداوند، مجیب دعوت بنده‌اش هست، چرا از او خودش را نخواهی. بنگر تا مولایت چه فرماید:

«إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ وَإِنَّ قَوْمًا  
عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا  
فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ»<sup>۳</sup>.

---

۱ - سوره اعلی، آیه ۱۷.

۲ - سوره طه، آیه ۷۳.

۳ - نهج البلاغه حکمت ۲۳۷.

«به راستی که گروهی عبادت می‌کنند خداوند را برای تمنیات بهشت، اینان عبادتشان تاجرانه است. و گروهی عبادت می‌کنند خداوند را از ترس جهنم، و این عبادت بردگان است. و گروهی عبادت می‌کنند خداوند را، سپاس نعماتش و این عبادت عاشقانه (آزادگان) است.»

و دانی که غایات با آن که در ایجاد واپسین است. اما قبل از عمل، همواره در ذهن و نیت عامل آغازین است. و چون خداوند، غایت الّامالِ سالک شد، از قدم نخستین سلوک، مادام در نیت و انجام کار، هم او را در نظر دارد و مادام گمشده‌اش اوست. و چون تو را تمنای بهشت در سر آمد، با خود بگوی:

ای دوست، شکر بهتر، یا آن که شکر سازد

خوبی قمر خوش‌تر، یا آن که قمر سازد

ای باغ، توئی خوشتر، یا گلشن و گل در تو

یا آن که برآرد گل، صد نرگس تر سازد

(مولوی)

نازم همّت بلند آن بانو را، که در کاخ طاغوت، دل از آایشات

سرایِ غرور بر بسته، از خداوند تمنای مقام عنایت را دارد:

«وَضَرَبَ اللهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ

ابن لٰی عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ  
عَمَلِهِ...»<sup>۱</sup>.

«برای گروندگان، خداوند مثلی می‌زند زن فرعون را، هنگامی  
که گفت پروردگارش را که: بنا کن نزد خود خانه‌ای مرا، در  
بهشت و برهان مرا از فرعون و کردارش».

طاعت من، نی ز شوق جنت است	نی ز بیم آتش پر حسرت است
چون تو را اهل پرستش یافتم	در سپاس و طاعتت بشتافتم
چون تو را دیدم سزاوار سپاس	بندگی را هم، بر آن کردم قیاس
طاعت آزادگان، دانی که چیست؟	آن که در نیت، به جز معبود نیست
چون که او را، اهل طاعت دیده‌اند	طاعت او زین سبب، بگزیده‌اند
چون سزاوار نماز و طاعت است	طاعت او، خواجگی و حشمت است
بنده باید بودن، اما ای پسر	طاعت آزادگان، باشد هنر

(ملا احمد نراقی)

### «چه کسانی بر مقام عنایت وارد شوند»

الف - بلند همتانی که در سلوک صراط مستقیم، پیش آهنگ بودند و به تذکرات پروردگارشان گوش فرداشتند و لحظه‌ای از دقایق زندگانی را، از حرکت به سوی او باز نماندند لاجرم تا سرمنزل مقصود از هیچ مانعی نهراسیدند:

«هَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ  
\* لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»<sup>۱</sup>  
«این است راه راست پروردگار تو، به راستی که تفصیل دادیم  
نشانه‌ها را برای آنان که پند پذیرند. برای ایشان است سرای  
سلامت، در نزد پروردگارشان و هم او کارگزار ایشان است، در  
هر چه کنند».

\* \* \*

ب - و دیگر صاحبان نفس مطمئنه، که از جدال با خویشان  
رهیدند، و در جهاد اکبر پیروز شدند و بر نفس، آن‌گونه فائق آمدند

---

۱ - سوره انعام، آیات ۱۲۶ و ۱۲۷.

که دیگرش توان تمنا و سرکشی نبود.

«يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \* اِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً

\* فَادْخُلِي فِي عِبَادِي \* وَأَدْخُلِي جَنَّتِي».<sup>۱</sup>

«آیا ای نفس قدسی آرمیده! امروز به حضور پروردگارت بار

یاب، که تو خوشنود از او، و او خوشنود از تو است. در صف

بندگانم درآی و در بهشت رضوانم داخل شو».

و توجه شود، با آن که «جَنَّتِ تَجْرِي مِنَ تَحْتِهَا الْآنَهَارُ» در قرآن

فراوان است، اما در سرتاسر قرآن، همین کلمه «جنتی» (بهشت

خودم)، بیش از این یک بار نیامده است.

ج - شهیدان راه حق:

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ

رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ».<sup>۲</sup>

«میندازید آنان که در راه خداوند شهید شدند، مرده هستند.

بلکه زندگانند، در نزد پروردگارشان روزی می‌خورند».

حضرت پیامبر ﷺ فرمودند:

«عَدَنُ دَارُ اللَّهِ الَّتِي لَمْ تَرَهَا عَيْنٌ وَ لَمْ تَخْطُرْ عَلَىٰ قَلْبِ بَشَرٍ لَا

يَسْكُنُهَا غَيْرُ ثَلَاثَةٍ: النَّبِيُّونَ، الصِّدِّيقُونَ، وَ الشُّهَدَاءُ. يَقُولُ

۱ - سوره فجر، آیات ۲۷ تا ۳۰.

۲ - سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.

اللَّهُ طُوبَى لِمَنْ دَخَلَكَ»<sup>۱</sup>

«بهشت عدن خانه خداست، خانه‌ای که هیچ دیده آن را ندیده و به قلب بشری خطور نکرده. جز سه گروه را در آن جا راه نیست: پیامبران، راستان و شهیدان. و خداوند فرماید: خوش بر آن کس که وارد تو شود».

\* \* \*

اما حقیقت آن که ساکنان این بهشت، در این دنیا هم مقصدی جز لقای دوست نداشتند:

در آن زمان که بمیرم، در آرزوی تو باشم  
بدان امید دهم جان، که خاک کوی تو باشم  
به وقت صبح قیامت، که سر ز خاک برآرم  
به گفتگوی تو خیزم، به جستجوی تو باشم  
به مجمعی، که برآیند شاهدان دو عالم  
نظر به سوی تو دارم، غلام روی تو باشم  
حدیث روضه نگویم، گل بهشت نبویم  
جمال حور نجویم، دوان به سوی تو باشم  
می بهشت ننوشم، ز دست ساقی رضوان  
مرا به باد چه حاجت که مست روی تو باشم  
(سعدی)

بنابراین، عدم وصول به چنین مقام، بس خسران است و وصول به آن، چه دولت عظیم!



«مَا ذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ وَمَا الَّذِي فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ»<sup>۱</sup>.  
«آن‌که تو را گم کرد، چه یافت؟ و آن‌که تو را یافت، چه گم کرد».

فرمود:

«فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ». «به سوی خدا بگریزید».

گریز در این امر از خطر است. خطر برای عارفان، ماسوی‌الله هست و امنیت، نگاه به وجه‌الله. بنگر تا امام معصوم از چه می‌گریزد:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُوبُ إِلَيْكَ مِنْ كُلِّ مَا خَالَفَ إِرَادَتَكَ أَوْ زَالَ عَن مَحَبَّتِكَ مِنْ خَطَرَاتِ قَلْبِي وَ لَحْظَاتِ عَيْنِي وَ حِكَايَاتِ لِسَانِي وَ أَعْمَمَ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا عَمَّا خَالَفَ مَحَبَّتِكَ»<sup>۲</sup>.

«پروردگارا باز می‌گردم به سوی تو، از هر آن‌چه با خواست تو مخالف بود، یا موجب زوال محبت تو گردید، از واردات قلبم، و نگاه دیدگانم و حکایات زبانم. و کورگردان دیدگان دلم را، از هر آن‌چه با عشق تو سازگار نیست».

جامی غم دوست را به عالم ندهی      باهرکه نه دوست، شرح این غم ندهی  
مرغ غم او به حيله شد ما را رام      خاموش که مرغ رام را رم ندهی  
(جامی)

۱ - امام حسین علیه السلام : دعای عرفه

۲ - امام سجاده علیه السلام : صحیفه سجاده‌یه دعای ۳۱.

اگر شمیمی از نفحات جان بخش جنه‌اللقاء به مشام جانت  
رسد، دیگرت تمنای خلد برین نیست.

سایه‌طوبی و دلجویی حور و لب حوض به هوای سرکوی تو، برفت از یادم  
(حافظ)

در تمَنّی این بهشت، سالک را آیتی است و آن این است که در  
عباداتش، جز تمنّای لقای حضرت محبوب نباشد. همچون تمنّای  
امام سجّاد علیه‌السلام که می فرمود:

«يَا نَعِيمِي وَجَنَّتِي يَا دُنْيَايَ وَآخِرَتِي...»<sup>۱</sup>

«ای نعمت من، ای بهشتم، ای دنیا و آخرتم...».

«فَقَدِ انْقَطَعَتْ إِلَيْكَ هِمَّتِي وَأَنْصَرَفْتُ نَحْوَكَ رَغْبَتِي فَأَنْتَ لَا  
غَيْرَكَ مُرَادِي وَلكَ لَا لِسْوَكَ شَهْدِي وَ شَهَادِي وَ لِقَاؤُكَ قُرَّةُ  
عَيْنِي وَ وَصْلُكَ مِنِّي نَفْسِي وَ إِلَيْكَ شَوْقِي وَ فِي مَحَبَّتِكَ  
وَلَهِي وَ إِلَى هَوَاكَ صَبَابَتِي وَ رِضَاكَ بُعْيَتِي وَ رُؤْيَتِكَ حَاجَتِي  
وَ جِوَارِكَ طَلْبِي وَ قُرْبُكَ غَايَةَ سُؤْلِي وَ فِي مُنَاجَاتِكَ رَوْحِي وَ  
رَاحَتِي وَ عِنْدَكَ دَوَاءُ عِلَّتِي وَ شِفَاءُ غِلَّتِي وَ بَرْدٌ لَوْعَتِي»<sup>۲</sup>

«همتم را از ماسوای تو گسیختم، و به سوی تو متوجه شدم،  
تو، نه دیگری، مقصود و ایده منی. شب زنده‌داری و

۱ - مناجات المریدین

۲ - مناجات المریدین امام سجّاد علیه‌السلام

مرغ سلیمان □ / ۲۰۳

بی‌خوابیم منحصرّاً به خاطر تو است. وصل تو نور چشمانم  
است و دیدار تو آرزویم. شوق و رغبتم همه توئی، واله و  
شیدای روی توام، دلدادهام توئی، خشنودی تو را می‌طلبم،  
حاجتم دیدار تو است. نیازم وصول به جوار تو است. نزدیک  
شدن به تو نهایت آرزویم هست. در نجوی کردن با تو، قلبم  
شکوفای می‌شود و آرامشم در قرب با تو است. دوی دردم و  
بهبود غلیان آتش درونم، همه در وصل تو است».

و از این دست مطالب در ادعیه، فراوان به چشم می‌خورد، که  
خود کتابی جداگانه می‌طلبد، و یقین دان، که آن کس که معرفتش  
او را به مینوی جان‌بخش وصال دوست ره نمود، دیگر روی به  
ماسوی الله برای ابد ننماید.

آن کس که تو را شناخت، جان را چه کند؟

فرزند و عیال و خانمان را چه کند؟

دیوانه کنی، هر دو جهانش بخشی

دیوانه تو، هر دو جهان را چه کند؟

(خواجه عبدالله انصاری)

سعدی - علیه الرحمة - را در کتاب شریف گلستان تمثیلی است، در  
گزینش محبوب، در میان هزاران جواهر مطلوب. در همین نکته  
بمان، تا با تمثیل او نفسی تازه کنیم:

یکی خرده بر شاه غزنین گرفت که حُسنی ندارد، ایاز ای شگفت!

گُلی را که نه رنگ باشد، نه بو      دریغ است، سودای بلبل بر او!  
به محمود گفت این حکایت کسی      برآشفت ز اندیشه بر خود، بسی  
که عشق من ای خواجه بر خوی اوست      نه بر قد و بالای دلجوی اوست  
شنیدم که در تنگنایی شتر      بیافتاد و بشکست صندوق دُر  
به یغما ملک آستین بر فشاند      وز آن جا به تعجیل مرکب براند  
نماند از وُشاقان<sup>۱</sup> گردن فراز      کسی در قفای ملک، جز ایاز  
بگفتا که ای: سُنْبُلْت پیچ پیچ!      ز یغما چه آورده‌ای؟ گفت: هیچ  
من اندر قفای تو می تاختم      ز خدمت، به نعمت نپرداختم  
خلاف طریقت بود، کاولیا،      نجویند غیر از خدا، از خدا

(سعدی)

جان کلام، در دو واژه خدمت و نعمت است. تو گر خواستار  
نعمتی، بهشت را بگزین و گر خواستار خدمتی محبوب ازلی و ابدی  
را.

«الدُّنْيَا حَرَامٌ عَلَىٰ أَهْلِ الْآخِرَةِ وَ الْآخِرَةُ حَرَامٌ عَلَىٰ أَهْلِ  
الدُّنْيَا وَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةُ حَرَامٌ عَلَىٰ أَهْلِ اللَّهِ».<sup>۲</sup>  
«دنیا بر اهل آخرت حرام است و آخرت برای اهل دنیا، و هر  
دو بر اهل الله حرام است».

۱ - غلامان ترک

۲ - حضرت محمد ﷺ، خواجه نصر، کتاب آغاز و انجام، فصل بیستم.

### دنیا و آخرت به نگاهی فروختیم

سودا خوش است، که یک جا کند کسی  
چون بدانجاری که شاهد و ناظر حضرت دوست باشی، کجا  
توانی نظر از او برگیری و به دیگری توجه کنی.

«کسی که عظمت جلال خداوندی در جان او تجلی کند و  
جلالت مقام الهی در دل او افتد، سزاوار است که برای این  
عظمت و جلال هر چیز دیگری در نظر او کوچک جلوه  
کند.»<sup>۱</sup>

در این مقام نیز مرا تمثیلی است. باشد که مرغ جانت را بهسوی  
آشیان حقیقی و منشأ و مبدأش پرواز دهد.

دختری را وقت شوی افتاده بود	ماه روئی بود و صد دلداده بود
از شراب نرگس خمار او	بانگ می زد بر درش، هشیار کو؟
خواستگاران، عاشقان بی قرار	مدعی، اندر وفا و عشق یار
در میان عاشقان کوی را	گفت: هشیاری گزینم شوی را
هرکه فرزانه است، آید پیش ما	تا که بگزینیم، شوی خویش، ما
صف زدند، از عاشقان، صد مدعی	تا که در فرزاندگی باشد قوی؟
ادعا را آزمایش، در پی است	تا همای بخت، بر بام کی است؟
محفلی را پر ز کالا ساخت سخت	بر نشست اندر کناری روی تخت
عاشقان را جمله در مجلس بخواند	در کنار خویش بر مجلس نشاند
ساعتی در وصلشان افسانه گفت	وصف بس دیوانه و فرزانه گفت

پس برون راند از سرا، دلدادگان تا که شاید؟ در صف فرزندگان؟  
 گفت فردا: هر چه در کاشانه بود هم ز ساکن، هر که اندر خانه بود  
 هر چه در یاد است، بنویسد باز پس فرستید، اندر این کوی نیاز  
 آن یکی، صد و آن دگر، صدها هزار بر نوشتند، از نیاز وصل یار  
 هر چه در یاد آمد، آن دلدادگان در خط آوردند، آن فرزندگان  
 زان میان دل داده‌ای بر خامه راند: که مرا جز یار، در خاطر نماند  
 در حضور شمعت، آن سان سوختم که دو چشم از ما سوی، بر دو ختم  
 آفتاب رویت، آن سان تافت جان کز شعاعش گشت، دیده ناتوان  
 در دلم جز اندوهی پر پیچ، نیست جز همین پرتو، به خاطر هیچ نیست  
 تا تو باشی، شرم بادم کز غرور ظلمتی را بنگرم، بر طرف نور  
 گفت آن مه رو که: این دیوانه را برگزیدم، از دو صد فرزانه را  
 هر که دیوانه است، او فرزانه‌تر عاقل آن باشد، که او دیوانه‌تر  
 (مولف)

دیوانگان حُسن محبوب، این راز دانند و این راه شناسند. بنگر  
 که اگر کسی را اجازت دیدار محبوب دادند، آن وقت او به سایه  
 محبوب نگرد؟ و چشم از سایه بر ندارد؟ عاقلش توان گفت؟  
 بهشت ظلّ صفات جمالیه اوست، گرت به ذات دسترسی باشد،  
 تماشای صفات، خود حجاب بود.

«ای عزیز! وقت باشد که عاشق چنان مستغرق شود که نام  
 معشوق را فراموش کند. بلکه غیر معشوق هر چه باشد جمله  
 را از یاد برد. عشق برای سالکان، بُراق و مرکب است. هر چه  
 عقل به پنجاه سال اندوخته باشد، عشق در یک دم آن جمله  
 را بسوزاند و عاشق را پاک و صافی گرداند. سالک به صد چله

آن مقدار سیر نتواند کرد که عاشق در یک طرفه‌العین، از جهت  
آن‌که عاقل در دنیا است و عاشق در آخرت است و نظر عاقل  
در سیر، به قدم عاشق نرسد.<sup>۱</sup>

و کمال توحید عدم دیدار غیر از محبوب است:

«دَلِيلُ الْحُبِّ اِثَارُ الْمَحْبُوبِ عَلَيَّ مَا سِوَى»<sup>۲</sup>.

«دلیل عشق، گزینش محبوب است بر ماسوای او».

و سرور عاشقان جهان فرمود:

«أَنْتَ الَّذِي أَزَّالْتَ الْأَغْيَارَ عَنْ قُلُوبِ أَحِبَّائِكَ حَتَّى لَمْ تُحِبُّوا  
سِوَاكَ مَاذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ وَ مَا الَّذِي فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ، لَقَدْ  
خَابَ مَنْ رَضِيَ دُونَكَ بَدَلًا»<sup>۳</sup>.

«پروردگارا: تو بودی که اغیار را از دل دوستانت زائل  
فرمودی، تا بدانجا که جز با تو عشق نوزند. چه یافت آن‌که تو  
را گم کرد؟ و چه گم کرد آن‌که تو را یافت؟ به راستی که نومید  
و خاسرگشت آن‌که به جای تو دیگری را گزید».

---

۱ - عزیز نسفی، کتاب انسان کامل.

۲ - امام صادق، بحار.

۳ - امام حسین علیه السلام، دعای عرفه.

### «هشت بهشت»

ابوذر گوید:

«از حضرت رسول ﷺ پرسیدم که بهشت چگونه جایی است؟ فرمود: دیوارهای آن خشتی از زر و خشتی از سیم است و ملاط آن از مشک اذفر و سنگریزه‌های آن از دُر و یاقوت و خاک آن زعفران است. هر آن کس بر آن وارد شود، نعمتی را دریافت داشته، که هرگز زوال نباشد. به دولتی راه یافته، که محنتی در پی آن نیست. عمری که هرگز سپری نشود و لباسی که فرسوده نگردد. آن جوانی که پیریش به دنبال نیست. اهل بهشت را هر روزه جمال و زیبایی بیفزاید.»

«بهشت را هشت در بود، که فاصله هر در تا در دیگر، سه هزار سال راه است. دری از سیم، دری از زر ناب، دری از مرجان و دری از لؤلؤ، دری از زمرد و دری از زبرجد و در هشتم از نور، بهشت نیز هشت است و هریک را نامی.

اول «دار الحیاة»، که آن جا همه چیز حیات دارد، حیاتی که مرگش در پی نیست:



«لَا يَدُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى...»<sup>۱</sup>

دوم- «جنة العدن»، که در آن دولت است و نکبت نیست:

«جَنَّاتٍ عَدْنٍ مَّفْتَحَةٌ لَهُمْ الْأَبْوَابُ»<sup>۲</sup>

سوم- «دار المقامة»، که در آن راحت است و اندوه نیست:

«الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمَقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ...»<sup>۳</sup>

چهارم- «جنة الخلد»، که در آن وصال است و فراق نیست:

«قُلْ أَذَلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ...»<sup>۴</sup>

پنجم- «دار السلام»، که در آن سلامت است و هلاکت نیست:

«وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ...»<sup>۵</sup>

ششم- «فردوس» است، که آن رفیع‌ترین درجات است:

«...كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا»<sup>۶</sup>

هفتم- «جنة النعيم» است، که در آن نعمت است و محنت

نیست:

---

۱ - سوره دخان، آیه ۵۶.

۲ - سوره ص، آیه ۵۰.

۳ - سوره فاطر، آیه ۳۵.

۴ - سوره فرقان، آیه ۱۵.

۵ - سوره یونس، آیه ۲۵.

۶ - سوره کهف، آیه ۱۰۷.

«فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِيمٍ»<sup>۱</sup>.

هشتم - «جنت المأوی» است، که در آن لذت است و شدت

نیست:

«عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى»<sup>۲</sup>.

که در آن حورانی است چون مروارید پاک:

«حُورٌ عِينٌ \* كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ»<sup>۳</sup>.

خاتونانی که هرگز از تنق عصمت بیرون نیامده‌اند:

«حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ»<sup>۴</sup>.

پاکانی که دست کس به دامان ایشان نرسیده:

«لَمْ يَطْمِئِنَّ أَنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ»<sup>۵</sup>.

«از مشک و عنبر گیل ایشان سرشته، آیت وفا بر لوح دلشان

نوشته، حسنشان بر کمال، جمالشان بی زوال»<sup>۶</sup>.

ای عزیز! به آیه: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» معتقدی؟

رجوع به حق تعالی که مسلم است، چون ابتدا از او بود، انتها نیز

به سوی اوست: «هُوَ الْأَوَّلُ وَهُوَ الْآخِرُ».

اما تا بر کدام اسم، از اسمای باری تعالی وارد شوی، اسمای

جلالی همچون: «شدید العقاب» و یا «جبار» یا «قهار»، پناه بر او، و یا

۱ - سوره واقعه، آیه ۸۹

۲ - سوره نجم، آیه ۱۵.

۳ - سوره واقعه، آیه ۲۲ و ۲۳.

۴ - سوره الرحمن، آیه ۷۴.

۵ - سوره الرحمن، آیه ۷۴.

۶ - کتاب الرسالة العلیة فی احادیث النبوة، حسین کاشفی.

اسمای جمالی همچون: «غفور»، «رحیم»، «ودود» و «جمیل». و همی دان که بهشت، منزلگاه ظهورِ اسمایِ جمالی، و جهنم منزل ظهورِ اسمایِ جلالی اوست و باید که از حضرت ذوالجلال به حضرت ذوالجمال پناه جست. پس برخیز و بار سفر ببرند، که این مهبط غربت، جای تو نیست.

ما ز بالائیم و بالا می‌رویم	ما ز دریائیم و دریا می‌رویم
ما از این جا و از آن جا نیستیم	ما ز بی جائیم و بی جا می‌رویم
«قل تعالوا»، آیت است از جذب حق	ما به جذبۀ حق تعالی می‌رویم
کشتی نوحیم و در طوفان روح	لاجرم بی دست و بی پا می‌رویم
اختر ما نیست تا دور قمر	لاجرم فوق ثریا می‌رویم
همت عالیست در سرهای ما	از عَلا تا ربِّ اعلا می‌رویم
خواننده‌ای «اِنَّا اليه راجعون»	تا بدانی که کجاها می‌رویم

(مولوی)

داود قیصری در شرح «فصوص الحکم» ابن عربی، تعبیری عارفانه از بهشت و دوزخ دارد. او معتقد است که بهشت و دوزخ، در جمیع عوالم وجود، مظهري دارند. وجود آن دورا، در همین دنیا، بر این حدیث نبوی مستند می‌نماید، که:

«الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ».

و در عالم برزخ بر این حدیث مستند می‌داند که:

«قَبْرُ الْمُؤْمِنِ رَوْضَةٌ مِنْ رَوْضَاتِ الْجَنَّةِ وَ قَبْرُ الْكَافِرِ حُفْرَةٌ

مِنْ حُفْرَاتِ النَّيْرَانِ».

وی وجود این دو را، در عالم انسانی نیز به این گونه نشان می‌دهد که مقام روح و قلب و کمالات آن عین بهشت است و مقام نفس و مقتضیات آن، عین جهنم است. هر آن کس به مقامات قلب و روح راه یابد و خویشتن را به فضائل درونی بیاراید، از نعم بسیار متنعم است و هر آن کس تن به خواسته‌های نفس در دهد و از لذت‌دوست بهره جوید، به انواع عذاب گرفتار آید و در این جا درینغم آمد از توصیف بهشت در دیوان حکیم سنائی صرفه نظر نمایم، تا شوقی بر تو بیافزایم:

مأمّن انس و منزل شادی	منزل خوشدلی و آزادی
جای آسایش و سرای سرور	خاکش از مشک و عنبر و کافور
عرصه‌ای بانوا و روحانی	ساحتی دلگشا و نورانی
غرفه یاقوت و خیمه‌ها از زر	خاکش از زعفران و از عنبر
آب آن خوشگوار و باد، نسیم	جام او زرّ و شربتش تسنیم
باده را طعم زنجبیل بود	آب در چشمه سلسبیل بود
ماهرویان پاک و پاکیزه	هر نفس بازگشته دوشیزه
نازنینان دلبر و خوش خوی	آب و می، شیر و انگبین در جوی
مرغ بریان گهی و گه پَران	حور گه بر کنار و گه بر ران
می‌زند موج، صحن قصر ز حور	دم داود بر کشیده زبور
انبیا در جوار و هم پهلو	اولیا همنشین و هم زانو

جمله آسایش و بقا باشد      همه آرایش و لقا باشد  
همدمانی چو شبلی و ذوالنون      بندگان چو لؤلؤ مکنون  
روضه خرم و خوش و پر نور      ساقی باقی و شراب طهور  
تخت‌ها در هوا روان گشته      عرش بالات سایه‌بان گشته  
مُلک باقی تو را کند تملیک      شاد و خرم نشسته عند ملیک

(سنائی)

ای عزیز! این بود وصف بهشتی که متقین را در انتظار است. اما  
همی دان که ساختار بهشت در همین عالم است. هر عملی که  
انجام می‌دهی از خیرات و عبادات، هر یک تمثّلش را آن جا بیابی.

«هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ

الْحَقِّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ»<sup>۱</sup>.

«بهشت‌گر چه پر آسایش است و ناز و نعیم

جز آن متاع نیابی که خود فرستادی».

پس:

«أَخِرْ نَوْمَكَ إِلَى الْقَبْرِ وَفَخْرَكَ إِلَى الْمِيزَانِ وَشَهْوَتَكَ إِلَى

الْجَنَّةِ وَرَاحَتَكَ إِلَى الْأُخْرَةِ وَلَذَّتَكَ إِلَى الْحُورِ الْعِينِ».

«وَكُنْ لِي أَكُنْ لَكَ».

«تو مرا باش تا من نیز تو را باشم».

در این حدیث شریف، دل چسب‌ترین فرازش، همین جمله است، که خداوند خود را در مقابل بنده‌اش قرار داده. من که باشم؟ که او را باشم، تا او مرا باشد؟ این مقابله، مقابله هستی با عدم است، و نظائر این مقابله را، در آیات و احادیث دیگر باز می‌یابیم. مانند:

«فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ...»<sup>۱</sup>

«یادم کنید تا شما را یاد کنم».

«... إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ...»<sup>۲</sup>

«اگر خدا را یاری کردید خداوند شما را یاری می‌کند».

«مَنْ كَانَ لِلَّهِ كَانَ اللَّهُ لَهُ»<sup>۳</sup>

«هر آن کس برای خدا بود خدا برای اوست».

«... فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ»<sup>۴</sup>

«زود باشد که آورد قومی را که دوست دارد ایشان را و ایشان

دوست دارند او را».

و از آن چه خداوند به حضرت داود عليه السلام وحی فرمود:

«يَا دَاوُودُ: أَبْلِغْ أَهْلَ أَرْضِي إِنْ نِيَّ حَبِيبٍ مِّنْ أَحِبَّتِي وَ جَلِيسٍ

مَنْ جَالَسَنِي وَ مُؤْنِسٍ مِّنْ أُنْسٍ بِذِكْرِي وَ صَاحِبٍ لِّمَنْ

صَاحِبَتِي وَ اخْتَارَ لِمَنْ اخْتَارَنِي وَ مُطِيعٍ لِّمَنْ أَطَاعَنِي وَ مَا

أَحْبَبْتِي أَحَدًا أَعْلَمَ ذَلِكَ يَقِينًا مِّنْ قَلْبِهِ إِلَّا قَبْلَهُ لِنَفْسِي وَ أَجْبَتْهُ

۲ - سوره محمد صلى الله عليه وآله، آیه ۷.

۴ - سوره مائده، آیه ۵۴.

۱ - سوره بقره، آیه ۱۵۲.

۳ - مسند الرسول.

حُبًّا لَا يَتَقَدَّمُهُ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِي، مَنْ طَلِبِي بِالْحَقِّ وَجَدَنِي، وَ مَنْ  
طَلَبَ غَيْرِي لَمْ يَجِدْنِي، فَارْفُضُوا يَا أَهْلَ الْأَرْضِ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ  
مِنْ غُرُورِهَا وَ هَلُمُّوا إِلَيَّ كِرَامَتِي وَ مُصَاحِبَتِي وَ مُجَالِسَتِي وَ  
مُؤَانِسَتِي وَ انْسُونِي أَوْ نَسُكُمُ وَ أَسَارِعُ إِلَيَّ مَحَبَّتِكُمْ»<sup>۱</sup>.

در دو عالم گر تو آگاهی از او

زو چه به دیدی که در خواهی از او؟

بنگر که، بسا از مجالست با مردم خسته می‌شوی. از دیدار یک  
چهره ساعت‌ها، کراحت داری. از آب و نانت سیرائی هست. اماکی و  
کجا از انس با پروردگارت هم سیرائی است؟ بر این سخن امام  
صادق علیه السلام بنگر:

«سَيِّدِي: أَنَا مِنْ حُبِّكَ جَائِعٌ لَا أَشْبِعُ، أَنَا مِنْ حُبِّكَ ظَمَانٌ لَا  
أَرْوِي وَ أَشَوْقَاهُ إِلَيَّ مِنْ يَرَانِي وَ لَا أَرَاهُ»<sup>۲</sup>.

«سرورم! در عشقت گرسنه‌ای هستم، که سیرایی ندارد.

تشنه‌ای که عطشش هرگز فرو نمی‌نشیند. وای مرا از

شیفتگی ام، بر آن کس که او مرا می‌بیند و من او را نمی‌بینم».

اگر سعادت خواهی در مقام بندگی خدای درآی. چون از آغاز  
حیات بر سر سفره او نشستهای. یکدم از ولی نعمت خویش روی  
مگردان، وقتی دانستی که معبودی جز او نداری، کمر خدمت بند و

۱ - بحار، جلد ۷۰، ص ۲۶.

۲ - بحار، ج ۹۷، ص ۳۳۷.

عابدِ درگاه او باش، تا تو را به هر دولت که خواهی رساند.

اینجا وصف این دولت سرمدی را از زبان مولای متقیان بشنو:

«فرشتگان آن‌ها را در میان گرفته‌اند، آرامش بر جانشان فرود آمده، درهای ملکوت به رویشان گشوده، جایگاه الطاف الهی بر ایشان آماده گشته. خداوند متعال مقامات و درجات آن‌ها را که به وسیله بندگی به دست آورده‌اند مشاهده نموده و عملشان را پسندیده و مقاماتشان را ستوده. آنگاه که خداوندگار را می‌خوانند، بوی مغفرت و گذشت الهی را استشمام می‌کنند، و واپس رفتن حُجُب گناهانشان را در همین جا احساس می‌کنند».<sup>۱</sup>

چون او از دیدار تو، یک لحظه غافل نمی‌ماند، تو نیز یک لحظه چشم از او بر مدار، چون دست ربوبیت او از آغاز حیات همه جا با تو بود. تو نیز ربّ دیگری برای خود متراش، چون مادام در برخورداری نعمات او به سر می‌بری. سپاس را فرو مگذار و چون شب هنگام درهای وصال به روی طالبان می‌گشاید از حضور در خدمتش باز نمان.

«شبانگاه در خدمتش بر پایستاده‌اند، آیات قرآن را با آرامش تلاوت می‌کنند، با زمزمه‌های آن آیات، غمی عارفانه در دل



دارند، دواى دردهاى خود را از خداوند مى طلبند، هر چه از زبان قرآن مى شنوند، گویی آنها را با چشم به مشاهده نشسته اند، چون به آیات رحمت مى رسند بر آنها طمع مى بندند و قلبشان از شوق لبریز مى شود و چون به آیه ای از آیات قهر مى رسند به آن گوش فرامى دهند، گویی صدای لهیب برخاستن و نشستن آتش را هم اکنون استماع مى نمایند، پشت ها در عبادت خمیده، پیشانی و کف ها در سجده، و ایده و آرزوها را بر پروردگار عرضه مى دارند روحشان به جهان دیگر پیوسته و چون روز چهره بنماید، مردمی اجتماعى اند، بردبار، نیک کردار، دانا و پارسا»<sup>۱</sup>.

باری گر خواهی تو او را باشی، برنامه چنین است:

ز سگان کویت ای جان، که دهد مرا نشانی؟

که ندیدم از تو بویی و گذشت زندگانی

ز غمت چو مرغ بسمل، شب و روز مى طپیدم

چو به لب رسید جانم، پس از این دگر تو دانی

دل من نشان کویت، به جهان بجست عمری

که خبر نبود او را، که تو در میان جانی

تو چه گنجی آخر ای جان، که به کون در نگنجی

تو چه گوهری که در دل، شده ای به این نهانی؟

همه عاشقان بی دل، همه بی دلان عاشق  
ز تو مانده‌اند حیران، تو به هیچ می‌نمانی  
دل تشنگان عاشق، ز غمت بسوخت در تب  
چه بود اگر شرابی، بر تشنگان رسانی؟  
به عتاب گفته بودی، که بر آتش نشانم  
چو مرا بسوخت عشقت، چه بر آتشم نشانی؟  
(عطار)

بنده در سایهٔ بندگی پروردگارش، بدانجا رسد که خداوند در  
صفات، او را هم‌رنگ خود کند.

«صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنَ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً...»<sup>۱</sup>

«رنگ آمیزی خداوند، و کیست در رنگ آمیزی بهتر از خدا؟»

«الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرَّبُّوبِيَّةُ»<sup>۲</sup>

«بندگی خداوند، گوهری است که باطنش ربوبیت است.»

و نیز در خبر است که در بهشت فرشته‌ای از سوی حضرت  
پروردگار، بر بنده نازل شود و نامه‌ای به دست او دهد. بنده نامه را  
بگشاید و چنین خواند:

«عَبْدِي! أَنَا حَيٌّ لَا أَمُوتُ اجْعَلْكَ حَيًّا لَا تَمُوتُ وَ أَنَا أَقُولُ

لِأَشْيَاءٍ كُنْ فَيَكُونُ وَ أَنْتَ تَقُولُ لِأَشْيَاءٍ كُنْ فَيَكُونُ»<sup>۳</sup>

۲. امام صادق عليه السلام، مصباح الشريعة.

۱ - سوره بقره، آیه ۱۳۸.

۳ - حدیث قدسی

«بنده من! من آن زنده‌ام که هرگز نمی‌میرم. تورانیز زنگی  
بخشیدم، که هرگز نمی‌میری. من آنم که به هر چه گویم: باش.  
هستی پذیرد. تورانیز این مقام دادم، که به هر چه گویی: باش.  
هستی یابد».

و از آن برتر، آن چه در همین دنیا نصیب بنده شود، ثمرات  
حدیث نافله است.

«إِنَّ الْعَبْدَ لِيَتَقَرَّبَ إِلَىٰ بَنَوَائِلِ حَتَّىٰ إِذَا سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ  
وَبَصَرِهِ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَيَدَهُ الَّذِي يَبْطِشُ بِهِ»<sup>۱</sup>

«بنده با انجام نوافل به من نزدیک شود، تا آن جا که گوش او  
گردم، که با من بشنود، و چشم او گردم، تا با من بیند، و دست  
او شوم، تا با من کار کند».

در چنین مقامی است، که شما از همین بندگان خاکسار و  
رهروان متواضع، بساکرامات و خوارق بینید و ندانید که این بنده  
خاکی را با این اعمال چه کار؟ و ندانید که اینان از جای دیگر گیرند  
و با قدرت حضرت قادر در ارتباط‌اند.

این چراغ شمس، کو روشن بود    نذفتیل و پنبه و روغن بود  
سقف گردون، کو چنین دائم بود    نذطناب و اُستن قائم بود  
قوت جبرائیل، از مطبخ نبود    بود از دیدار خلاق وجود

همچنان این قوت ابدال حق هم ز حق دان، نز طعام و از طبق  
جسمشان را هم ز نور اسرشته‌اند تا ز روح و از ملک بگذشته‌اند  
چون که موصوفی به اوصاف جلیل بر تو آتش شد گلستان چون خلیل  
(مولوی)

یاری از او بهتر کجا جویی؟ همدمی به از او کجا یابی؟ نزدیکی از  
او نزدیک تر، یاوری از او تواناتر، گر شناسی نشان ده.

«قَالَ مُوسَىٰ ﷺ: يَا رَبِّ: أَقْرَبَ أَنْتَ فَمَا نَجِيكَ؟ أَمْ بَعِيدٌ  
فَمَا نَادِيكَ؟ فَاتَّبَعْتَنِي أَحْسَّ صَوْتُكَ وَلَا أَرَاكَ فَايْنَنَ أَنْتَ؟ فَقَالَ اللَّهُ:  
أَنَا خَلَقْتُكَ وَأَمَامَكَ وَعَنْ يَمِينِكَ وَعَنْ شِمَالِكَ يَا مُوسَىٰ أَنَا  
جَلِيسُ عَبْدِي حِينَ يَذْكُرُنِي وَأَنَا مَعَهُ إِذَا دَعَانِي».<sup>۱</sup>

«حضرت موسیٰ ﷺ با خداوند عرض کرد: پروردگارا! اگر  
نزدیکی، تا با تو نجوی کنم. وگر دوری از من، تا تو را ندا دهم.  
من صدای تو را در می‌یابم، ولی تو را نمی‌بینم. تو در کجایی؟  
پس خداوندش فرمود: من پشت سرتو، در پیشگاهت،  
سمت راست و سمت چپت، همه جا هستم. ای موسیٰ! من  
هم‌نشین هر آن کس هستم که در یاد من باشد، و با او هستم،  
هر آنگاه که مرا بخواند».

زین روست که عارفان قربش، روی از او به دیگری نگردانند و جز  
با او مانوس نباشند. نقل است که یکی از راه دور به دیدن او بیس

۱. میزان الحکمة، جلد سوم، ص ۴۱۵.

رفت. او پس از پشت در پرسید: کیستی و چه می خواهی؟ مرد گفت:  
غریبی هستم و به دیدار تو آمدم، تا دمی با تو مأنوس باشم. او پس  
گفت: بازگرد که از آن ساعت که او پس با خدا مأنوس شده است، با  
دیگری انس نتواند گرفت.

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ أُنْسُ الْأَنْسِيِّينَ لِأَوْلِيَائِكَ، إِنْ أَوْحَشْتَهُمُ الْعُرْبَةَ  
أَنْسَهُمْ ذِكْرَكَ وَإِنْ صُبَّتْ عَلَيْهِمُ الْمَصَائِبُ لَجَأُوا إِلَيَّ  
الِاسْتِجَارَةَ بِكَ».<sup>۱</sup> (علی علیہ السلام)

«پروردگارا! بهترین انس برای دوستانت تویی، هر آنگاه از  
دوری به وحشت آیند، با یاد تو مأنوس شوند، و چون  
مصیبتی بر ایشان روی نمود به درگاه تو روی آورند».

الهی! آن دل که با تو آشنا شد، آشنای دیگری نخواهد، چرا که  
معشوق صاحب غیرت است. زین روست که فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَادُونَ ذَلِكَ لِمَنْ  
يَشَاءُ...».<sup>۲</sup>

«به راستی که خداوند، شرک را نمی آمرزد و می آمرزد سواى  
آن را برای هر که خواهد».

گویند: خلیفه چون شنید، که مجنون از عشق لیلی، سر به

۱ - علی علیہ السلام، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۱۱.

۲ - سوره نساء، آیه ۴۸.

بیابان نهاده و پدر و مادرش در آوارگی او سخت به رنج افتاده‌اند، مجنون را طلبید و او را به حرم‌سرای خویش برد، بس کنیزان ماهروی و دلبرانِ دل‌بند را، یک یک به او نمود، که: ای دیوانه! آن سیاه‌چردهٔ چادرنشین را بگذار هر کدام از این دلبران را که خواهی با تو دهم، بستان و به خانهٔ پدر باز گرد. اما ندانست که زبان عشق فرهنگ دیگری دارد. بنگر تا مجنون را چه پاسخ بود:

گفت: شاه! عشق لیلی سر فراز      در میان جانم استاده است باز  
 پس گرفته، برهنه تیغی به دست      می‌خورد سوگند، کای مجنون مست  
 گر به غیر ما، کنی یکدم نظر      خون جان خود، بریزی بی‌خبر  
 روی یوسف دیدن و بر زیستن      وانگهی روی دگر نگریستن  
 چون بود، دیدار یوسف ماحضر      در نیابد، هیچ پیوندی دگر  
 (عطار)

این است معنی یکتاپرستی، و نیز در حدیث قدسی چنین آمده:

«إِذْ كَانَ الْغَالِبُ عَلَى الْعَبْدِ الْإِسْتِغَالُ بِي جَعَلْتُ بَعْيْتَهُ وَ لَدَّتُّهُ  
 فِي ذِكْرِي، فَإِذَا جَعَلْتُ بَعْيْتَهُ وَ لَدَّتُّهُ فِي ذِكْرِي عَشَقْتَنِي وَ  
 عَشَقْتُهُ رَفَعْتُ الْحِجَابَ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَهُ وَ صَيَّرْتُ ذَلِكَ تَغَالِباً  
 عَلَيْهِ لَا يَسْهُو إِذَا سَهَا النَّاسُ أَوْلَيْتَكَ كَلَامَهُمْ كَلَامَ الْأَنْبِيَاءِ  
 أَوْلَيْتَكَ الْأَبْطَالَ حَقًّا»<sup>۱</sup>.

۱ - بحار الانوار، نشان از بی نشانها، ص ۲۲۲.

«آنگاه که چیره شد بر بنده ام اشتغال به من، می‌گردانم ایده و لذت او را در یادم، و چون چنین شد، عاشق من گردد و من نیز عاشق او باشم. در آنگاه پرده‌ها را میان خود و او بردارم و این حال را بر او غالب سازم، دیگر هرگز فراموش نکنم آنگاه که مردم در فراموشی‌اند. اینانند که سخنشان سخن انبیا است قهرمانان حقیقی هم اینانند».

ای عزیز! علامت عشق این است که بر خاطر عاشق جز معشوق چیزی ننشیند تا بدانجا که در ذات معشوق چنان غرق گردد که نام او را فراموش کند. این نام‌ها که نوشته شود و بر زبان آید، همه رسولند، تا تو را به او رسانند و چون به او رسیدی، نامت به چه کار آید؟

ای عزیز! حال که دانستی، خداوند بنده را از هیچ آفرید و از عدم به وجود آورد، و او را دوست دارد و هر نعمت که در عالم بینی، برای او نهاد. ادب آن است که اگر از او پرسند: تو که را از همه بیشتر دوست داری؟ بگوید تو را. و اگر پرسند: چه خواهی؟ گوید: جز تو هیچ چیز نخواهم. آن گونه که امام سجاد علیه السلام فرمود:

«یا نعیمی و جنتی و یا دنیای و آخرتی».

«ای نعمت من ای بهشتم ای دنیای من وای آخرت من».

خلاف طریقت بود کاولیا      نجویند غیر از خدا از خدا

(سعدی)

و در هر عمل جز رضای او نطلبد و جز به خاطر او زندگی نکند.  
«قل إن صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله  
رب العالمین».<sup>۱</sup>

خدا آن تو و تو مانده عاجز      ز تو بیچاره تر کس دیده هرگز؟

(شبستری)

بر این در، بایست و مصرّانه بخواه که آن کس که فرمود:  
«و اما السائل فلا تنهر».<sup>۲</sup>

محال است که خود سائل را وانهد، و چون آمدی ندا سر مده،  
سر بر در گذار و آهسته نجوی کن چه به پیامبرش دستور داد که:  
«إذا سئلك عبادی عنی فإنی قریب أجیب دعوة الداع إذا  
دعان و فلیستجیبوا الی و لیؤمنوا بی لعلّهم یرشدون».<sup>۳</sup>  
«چون بندگان من از تو سؤال کنند از من بگو با ایشان نزدیکم و  
دعوت خواننده را اجابت می‌کنم و سپس فرمود حال که  
چنین خداوندی دارید باید که دعوت‌م را بپذیرید و به من ایمان  
آورید باشد که براه آیید».

بنابراین بر این راه نه ناخوانده آمدی، که حضرت پروردگارت

۲ - سوره ضحی، آیه ۱۰.

۱ - سوره انعام، آیه ۱۶۲.

۳ - سوره بقره، آیه ۱۸۶.



دعوت کرده. می‌خواند تا بر صدر نشاند. می‌طلبید تا از دامت برهاند  
و به کامت رساند:

بانگ می‌آید که ای طالب بیا    جود محتاج گدایان چون گدا  
جود محتاج است خواهد طالبی    همچنان که توبه خواهد تائبی  
جود می‌جوید گدایان و ضعاف    همچو خوبان کآینه جویند صاف  
روی خوبان ز آینه زیبا شود    روی احسان از گدا پیدا شود  
چون گدا آینه جود است هان    دم بود بر روی آینه زیان  
پس از این فرمود حق در والضحی<sup>۱</sup>    بانگ کم زن ای محمد ﷺ بر گدا

(مولوی)

گویند: ابراهیم ادهم از حق تعالی درخواست تا او را از زمره  
گناه‌کاران مبری دارد. هاتفی از قول حق او را پاسخ داد که این  
خواهش همه خلق بود. اما اگر همه را از گناه مبری دارم دیگر جائی  
برای رحمت و آمرزشم باقی نمی‌ماند.

اگر معصوم بینم جاودان من    کرا آمرزم آخر آن زمان من؟  
هزاران بحر رحمت بی قیاس است    ولیکن بنده را جای هراس است  
(عطار)

فرمود:

«کن لی اکون لك».

«تو مرا باش تا من نیز تو را باشم».

مرحله آغازین این مقام. وصول به چنین حالتی است که:

«ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین».<sup>۱</sup>

«به راستی که نماز و قربانی و حیات و مرگ من همه برای

پروردگار جهانیان است»

اما مرحله والاتر آن است که رب را بینی و عالمین را نبینی چه

فرمود:

«... قل الله ثم ذرهم...».<sup>۲</sup>

«بگو: خدا! و همه را واگذار».

در عشق مجازی عاشق بدانجا رسد که در خاطر جز معشوق

نماند اما برای غیر از معشوق هستی قائل است اما در این عشق

عاشق بدانجا رسد که نه تنها در خاطر بلکه در عالم وجود جز او

نبیند و نه داند چه آن ها اسمایی بی مسماست، اسمایی ساختار

خود ما:

«ان هی الا اسماء سمیتموها اتم و آباوکم ما أنزل الله بها

من سلطان...».<sup>۳</sup>

و یا سرابی است که مردمش آب پندارند.

«... کسراب بقیعة یحسبه الظمئان ماء حتی اذا جائه لم

۱ - سوره انعام، آیه ۱۶۲.

۲ - سوره انعام، آیه ۹۱.

۳ - سوره نجم، آیه ۲۳.

یجده شیئاً...»<sup>۱</sup>.

چه عارف عاشق ازلاً و ابداً ماسوی الله را در اختفای هلاکت هم  
اکنون ببند و آیه:

«... كلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ...»<sup>۲</sup>.

«همه چیز نیست است جز وجه او».

را حوالت به قیامت نیاندازد بلکه هم اکنون هم عالم و هم شاهد  
آن است و طبعاً در این مقام خود را نیز نخواهد دید.

وصال حق ز خلقت جدا نیست      ز خود بیگانه گشتن آشنائست  
چو ممکن گرد امکان بر فشاند      بجز واجب دگر چیزی نماند

(شبستری)

و وصول به این مقام را این حدیث قدسی گواه است:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى شَرَاباً لَا وِلْيَاءَ: إِذَا شَرِبُوا، سَكُرُوا، وَإِذَا سَكُرُوا  
طَرِبُوا، وَإِذَا طَرِبُوا طَابُوا، وَإِذَا طَابُوا ذَابُوا، وَإِذَا ذَابُوا  
خَلَصُوا، وَإِذَا خَلَصُوا طَلَبُوا، وَإِذَا طَلَبُوا وَجَدُوا وَإِذَا وَجَدُوا  
وَصَلَوْا وَإِذَا وَصَلُوا تَصَلَّوْا وَإِذَا تَصَلَّوْا لَمْ يَفْرَقْ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ  
حَبِيبِهِمْ»<sup>۳</sup>.

(رسول اکرم ﷺ)

«به راستی که خداوند بزرگ را شرابی است برای دوستانش  
که چون در آشامند به طرب در آیند و چون در طرب آمدند  
پاک شوند و پس از پاکی گداخته گردند و زان پس ناب شوند و

۱ - سوره نور، آیه ۳۹.      ۲ - سوره قصص، آیه ۸۸.  
۳ - منتخب جواهر الاسرار، ص ۳۰۲؛ مصباح کفهمی، ص ۵۲۹؛ تحفة المراد، ص ۱۰۱.

چون ناب و خالص گشتند در طلب افتند و چون طالب شدند  
همی یابند و چون یافتند به وصال رسند و چون به وصال  
رسیدند نیست تفاوتی بین ایشان و محبوبشان».

ما روی تو را قبله جان ساخته‌ایم بر نطع غمت هر دو جهان باخته‌ایم  
در اصل، سمند ما چنان تیز برفت کز کون و مکان بیشترک تاخته‌ایم  
دانی که این حالات را سخنش بس دل‌کش است تا خودش را  
چه دلبری باشد؟!

«الهی ما الذّٰ خواطر الالهام بذكرك على القلوب، و ما احلى  
المسير اليك بالاهام فى مسالك الغيوب و ما اطيب طعم  
حبك و ما اعذب شرب قربك»<sup>۱</sup>.

«پروردگارا: خاطره یادت بر دلها وه که چه لذت بخش است، و  
الهاماتی که یاد تو را به دنبال دارد چه شیرین! طعم محبت و  
عشق تو تا چه اندازه پاکیزه است و شراب قربت چقدر  
گوار است!»

چو ذوق یافت دل من بیاد آن محبوب

مراسم تحفه جانبخش غم‌زدا حافظ

«اللهم مهما عذبتنى بشىء، فلا تعذبتنى بذل الحجاب»<sup>۲</sup>.

---

۱ - مناجات العارفين امام سجاده عليه السلام

۲ - سرّی سقطی

«پروردگارا به هر چه ام خواهی عذاب کن ولی به خواری  
حجاب از خودم خوادم مفرما».

به هر چیزی که بگشی، زنده گردم به هجرانم مکش، دیگر تو دانی  
ای عزیز! بر خیز، و بر توقف خویش اشک ریز که هدف بس والا و  
ارجمند است یک گام به سوی قرب او از کوهی الماس بیش ارزد.

ابذلوا ارواحکم یا عاشقین      ان تکونوا فی هواکم صادقین  
جان ببوسی می دهد آن شهریار      الحق ای عشاق کاسان گشت کار  
رنج راحت دان چو شد مطلب بزرگ      گرد گله توتیای چشم گرگ  
گوی دولت آن سعادت مند بُرد      کاو بیای دلبر خود جان سپرد  
گر همی خواهی حیات و عیش خوش      گاو نفس خویش را اول بکش  
در جوانی کن نثار دوست جان      رو عوان بین ذلک را بخوان  
پیر چون گشتی گران جانی مکن      گوسفند پیر قربانی مکن  
(شیخ بهائی)

«ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا».

آنان که گفتند: پروردگار ما خداست سپس در این راه  
استقامت ورزیدند.

«و تقرب الیه باستهانة الدنيا».

نزدیک شو به او با کوچک شمردن دنیا.

نمی فرماید به دنیا پشت کن می فرماید آن را حقیر و کوچک  
شمار، طبعاً چنین کس آخرت در نظرش بزرگ است، آیا دنیا عالم

طبیعت است؟ که همه آیات حق تعالی است.

به نزد آن که جانش در تجلی است همه عالم کتاب حق تعالی است  
این کتاب را هر چند به مشاهده نشینی معرفت حق تعالی را  
بیش دریابی و نه اکتساب روزی حلال است که رسول اکرم ﷺ  
می فرمایند: اکتساب حلال بعد از واجبات واجب دیگری است.

«طلب الكسب فريضة بعد از فريضة».<sup>۱</sup>

«اكتساب واجبي بعد از واجب است».

و حضرت امیرالمؤمنین فرمود:

«إن يكن الشغل مجهداً فاتصالُ الفراغ مفسده».<sup>۲</sup>

«اگر شغل و کار رنج و زحمت داشته باشد، بیکاری فسادانگیز

است».

آیا اداره امور مسلمین است که مسلم آن را نباید رها کرد. پس  
مراد از دنیا چیست؟ بنگر تا حضرت پروردگار دنیا را چگونه معرفی  
می فرماید:

«و اعلموا أنَّما الحیوة الدنیا لَعِبٌ و لهوٌ و زینةٌ و تفاخرٌ

بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد...».<sup>۳</sup>

«و بدانید که به راستی دنیا بازی و بیهوده کاری و زینت

۱ - حضرت محمد ﷺ، مدینة البلاغه، جلد ۲، ص ۵۱۶.

۲ - بحار، جلد ۷۴، ص ۴۱۹.

۳ - سوره حدید، آیه ۲۰.

برتری طلبی در میان شما و زیاده‌طلبی در مال و اولاد است». لعب وقت و عمر را به بازی گذرانیدن است و لهو کاری است که نه فایده دنیا و نه فایده آخرت در آن باشد، تفاخر، مال و ثروت و جاه و مقام را به رخ دیگران کشیدن و تکاثر افزون‌طلبی و سبقت بر اندوختن مال و پیشی گرفتن بر دیگران است. و جالب آن که مراتب این صفات با مراحل زندگانی اهل غفلت کاملاً تطبیق دارد.

در خردسالی به بازی مشغول، و در نونهالی به کارهای بی‌بهره و چون جوانی فرارسید وقت خودآرائی و زینت است و چون به میان‌سالی در افتاد نازش به مال و ثروت و مقام و چون موی سپید و آژنگ<sup>۱</sup> چهره ظاهر گردید آهنگ سبقت در مال‌اندوزی و زیاده‌طلبی دارد.

به قول خواجه هرات:

«در کودکی بازی در جوانی مستی در پیری سستی پس خدای

را کی پرستی؟»

اگر چه بعضی کسان رایینی که در تکامل روحی از کودکی تا هشتاد سالگی هم پای بیرون ننهاده‌اند و در حقیقت کودکان هشتاد ساله‌اند و تا پیری هم در لعب و لغو ساعات عمر به دریا

می‌اندازند و در آیه دیگر فرمود:

«و ما هذه الحيوة الدنيا الا لهو و لعب و ان الدار الآخرة  
لهي الحيوان لو كانوا يعلمون»<sup>۱</sup>.

«و نیست این حیات دنیا جز بیهوده و بازی و به راستی سرای  
آخرت سرای زندگی است اگر بدانید».

روزی چون خورشید سر در گریبان باختر نهاد، باید دمی در  
گوشه‌ای بنشینم و بیاندیشم که این مهر تابان دارد از من  
خداحافظی می‌کند و روزی از عمر مرا با خود به تاراج می‌برد،  
ساعاتی که در آن جز به لهو و لغو نگذرانیدم، بر سر سفره حضرت  
رزاق نشستم، دست ربوبیت حضرت رب را همه دم بر سر خود  
لمس کردم، ولی هیچ دم نظرم به سوی او نبود، و روزهای دیگر  
زندگانییم جز به این طریق نگذشت.

گفت دنیا لهو و لعب است و شما کودکید و راست فرماید خدا  
از لعب بیرون نرفتی کودکی بی زکوة روح کی باشی زکی؟  
خلق اطفالند جز مست خدا نیست بالغ جز رهیده از هوئ  
جنگ خلقان همچو جنگ کودکان جمله بی معنی و بی مغز و مهان  
جمله با شمشیر چوبین جنگشان جمله در لاینبغی آهنگشان  
باش تا روزی که محمولان حق اسب تازان بگذرند از نه طبق



(مولوی)

و آن چه فطرت انسان و خرد آدمی بر آن گواهی می دهند عدم  
دلبستگی به موجود ناپایدار است. غزالی را سخن جالبی است: او  
می گوید اگر آدمی را مخیر کنند که کوزه طلای موقت خواهی که بعد  
از چند روز امانت داری آن را تحویل دهی یا کوزه سفال جاوید که از  
آن تو باشد بر عاقل واجب بودی که کوزه سفال جاوید را بر طلای  
موقت ترجیح دهد تا چه رسد که گویند کوزه طلای جاوید خواهی  
که همیشه از آن تو باشد یا کوزه سفال عاریت و بدان که دنیا سفال  
فانی و آخرت طلای باقی است.

«ما عندکم ینفد و ما عند الله باق...»<sup>۱</sup>

«آن چه نزد شماست فنا پذیرد و آن چه نزد خداست پایدار است.»

«و ما الحیوة الدنیا الا لَعِبٌ و لهوٌ و للدار الآخرة خیرٌ للذین

یتقون أفلا تعقلون»<sup>۲</sup>

«و نیست این حیات دنیا جز بازی و بازیچه و هر آینه سرای آخرت

برای متقین بسی بهتر است، آیا نمی اندیشید؟»

دیده‌اید که کودکان با خاک کوچه نان می پزند و ریگ کوی را به

جای سکه دهند و نان گلین خرنند، گه یکی پادشاه و دیگری وزیر

شود، یکی رعیت گردد ولی چون شب فرارسید روی به خانه آورند

۲ - سوره انعام، آیه ۳۲.

۱ - سوره نحل، آیه ۹۶.

و مقامات اوهامی را رهاکنند و کوچه را در سکوت واگذارند.  
عارفان را بر تفاخرات و تکاثرات دنیاطلبان جز این نظر نیست.

کودکان سازند در بازی دکان

سود نبود جز که تعطیل زمان

شب شود در خانه آید گرسنه

کودکان رفته بمانده یک تنه

این جهان بازیگه است و مرگ شب

بازگردی کیسه خالی پر تعب

سوی خانه گور تنها مانده‌ای

با فغان، واحسرتا بر خوانده‌ای

کسب فانی خواهدت این نفس خس

چند کسب خس کنی، بگذار بس؟!

(مولوی)

به همان اندازه که این کودکان خاک‌باز، دست و صورت آلوده، لباس فرسوده، جیب تهی، از یاران جدا مانده به کاشانه باز گردند، خاک‌بازان دنیای دون نیز با نفس تیره، صورتی سیاه، نامه‌ای پریشان، و عمری بباد داده بر خدای خویش وارد شوند، برای تذکر آن روزت گفتند همه روز در وضو چون آب بر چهره ریختی با این دعا این صحنه را به خاطر آور:

«اللهم بيض وجهي يوم تسود فيه الوجوه».<sup>۱</sup>

«پروردگارا سپیدگردان چهره مرا آن روز که بسا مردم با روی‌های سیاه‌اند».

رجوعی از نور فطرت به ظلمات اعمال، در تاریکی شب یلدائی که دیگر سپیده‌اش به دنبال نیست و تیره‌روزان شب‌زده سیاه‌دل چون خورشید تابان جهان افروز نیکان را بینند، به ضجه و التماس در آیند، که خدا را کمی توقف نمایید، تا در میان این ظلمت‌سرا دمی با نور شما مانوس گردیم و آن ماه چهرگان با ناز، از راز پرده بر کشند، که وقت تنگ آمد که دیگر این جا اکتساب نور محال است، اگر نور می‌طلبید به دنیا برگردید، این صحنه را در این آیات به تماشا نشینید.

«يوم يقول المنافقون و المنافقات للذين امنوا انظرونا نقتبس من نوركم قيل ارجعوا وراءكم فالتمسوا نورا فاضرب بينهم بسور له باب باطنه فيه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب \* ينادونهم ألم نكن معكم قالوا بلى و لكنكم فتنتم أنفسكم و تربصتم و ارتبتم و غرتكم الاماني حتى جاء امر الله و غرکم بالله الغرور».<sup>۲</sup>

«روزی که گویند مردان و زنان منافق به گروندگان، کمی درنگ

کنید تا از نور شما پرتوی برگیریم، گفته شود برگردید پشت  
سرتان و نور اندوزید، سپس دیواری میان این دو گروه کشیده  
شود که آن طرفش فیوضات رحمت است و این طرف  
شکنجه و عذاب. سپس از ورای دیوار ندا سر دهند که مگر ما  
در دنیا با شما نبودیم گویند آری با ما بودید ولی شما فریفته  
نفس خود شدید و بس درنگ نمودید، و در راه دین به شک  
افتادید، آرزوها شما را بس فریب داد، تا امر خدا در آمد و  
بدان فریبا فریفته گردیدید».

عزیرا: مبادا که بی نور از جهان رخت بر بندی، و تمنای جانت که  
اكتساب نور معرفت است را واگذاری، که جاودان در ظلمت ماندن  
بس مصیبت است، خاصه که ظلمات آن جا را با ظلمت این جهان  
قابل قیاس نیست که خداوند شرح آن را در این آیه فرموده:

«او كظلمات فی بحر لَجِيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ  
فَوْقِهِ سَحَابٌ ظِلْمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ  
يُرِيهَا وَ مَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ»<sup>۱</sup>.

«یا مانند تاریکی در بحری ژرفناک که موجی بر فراز موجی  
دیگر از آن برخیزد و بر فراز آن ابری تیره باشد تاریکی‌ها  
بعضی از بعضی تیره‌تر باشد تا بدانجا که چون دستت را بیرون

آری آن را نتوانی دید و هر آن کس را که خداوند نوری نبخشید  
دیگرش هرگز نوری نباشد».

جان گشاید سوی بالا بالها تن زده اندر زمین چنگالها  
معدۀ تن سوی کهدان می کشد معدۀ جان سوی ریحان می کشد  
نیم تو مُشک است و نیم پشک بین هین میافزا پشک افزا مشک چین  
خطوتینی<sup>۱</sup> بود این ره تا وصال مانده ام در ره ز سستی چند سال  
(مولوی)

در این سرای به چیزی منگر جز که در آن نقشی از او بینی،  
سخنی مگوی جز کلامی که در وصف او باشد استماع سخنی مکن  
جز سخنی که یاد آور او بود.

«الدنيا ملعونة ملعون ما فيها الا ما ابتغى به وجه الله عز و جل»<sup>۲</sup>.

(حضرت محمد ﷺ)

دنیا و هر چه در آن است ملعون است، مگر آن چه که از آن  
پیمودن راه خداوند عز و جل حاصل آید.  
پس ای عزیز! چون از کسب نیاز، در دنیا چاره نیست از خداوند  
بخواه آن چه حضرت امام صادق عليه السلام می خواهد.

«لا تشغلي عن ذكرك باكثر علي من الدنيا تلهيني عجائب  
بهجتها و تغتني زهرات زينتها و لا باقلال يضر بعمل كده و  
بملا صدري هممه، أعطني من ذلك غني عن اشرار خلقك و  
بلاغاً أنال به رضاك»<sup>۳</sup>.

«خداوند! نه چندان دنیا را بر من زیاد گردان که با سرگرمی

۲ - کنز العمال

۱ - دو گام

۳ - بحار، جلد ۱۰۱، ص ۲۸۱، زیارت وداع با امام حسین عليه السلام.

زیبائیهای شگفت‌آور و زیورهای آن از یاد تو باز مانم و نه  
چندان در تنگنایم قرارداده که رنج آن به کار آخرتم لطمه زند و  
همّ و غمّ آن سینه‌ام را بیا کند. از دنیا آن اندازه‌ام ده که از  
بندگان بدت بی‌نیاز مانم و به سبب آن به خشنودی و رضای  
تو دست یابم».

باری چون از دنیا طلبی در مجلدات قبل سخن رفت. بیش از  
این‌ت در این موضوع ندارم تنها آن چه باید بدانی آن که بود و نبود  
دنیا در چشم‌ت‌گران نیاید چه منزلی گذشتنی است.

شنیده‌ایم که محمود غزنوی شب دل

شراب خورد و شبش در سمور گذشت

فقیر گوشه نشینی لب تنور خزید

لب تنور بر آن بی‌نوی عور گذشت

علی الصباح بر او بانگ زد که ای محمود:

شب سمور گذشت و لب تنور گذشت

باری انگیزه تقرب به حضرتش را در این حدیث شریف سه اصل

دانست:

«تقرب إلىّ به استهانة الدنيا و تبعد عن النار لبغض الفجار

و حبّ الابرار».

«نزدیک شو به من با کوچک شمردن دنیا و خشم بر گناه کاران و

ظالمان و دوستی نیکان».

بنابر این بر این دو اصل دیگر پردازیم.

### «بغض فجّار و حُبّ ابرار»

بدواً باید دانست که این یک امر فطری است که اگر تو از پاکان و متقیان باشی از تبه‌کاران و ظالمان بیزاری و متقین همچون خود را دوست داری. گویند در رهگذار دیوانه‌ای با جالینوس بر خورد داشت وی را در آغوش گرفت و بوسید، جالینوس فردا به پزشکان مراجعه کرد و گفت هیچ از آثار جنون در من نمی‌بیند، ایشان از این سخن به شگفت آمدند. چرا که او مردی فیلسوف و دانشمند بود. چون سبب این سؤال را جویا شدند گفت دیروز دیوانه‌ای همه را وا گذاشته و رو به من آورد و مرا بوسید حتماً باید آثاری از جنون در من یافته باشد که مورد علاقه او قرار گرفتم. که همین داستان را مولوی در دیوان خود به این صورت آورده است.

گفت جالینوس با اصحاب خود	مر مرا تا آن فلان دارو دهد
پس بدو گفت آن یکی کای ذوفنون:	این دوا خواهند از بهر جنون
دور از عقل تو این دیگر مگو	گفت در من کرد یک دیوانه رو
ساعتی در روی من خوش بنگرید	چشمکم زد آستین من کشید
گر نه جنسیت بدی در من از او	کی رخ آوردی به من آن زشت رو؟
چون دو کس بر هم زند بی هیچ شک	در میانشان هست قدر مشترک

(مولوی)

بنابراین گر خواهی خود را بیازمایی بر قلب خود بنگر تا چه  
کسان را دوست داری؟ حتماً سنخیتی با آن‌ها داری. و اگر از عمل  
یا صفتی که در آن هست بیزاری لاجرم دامن تو از آن صفت پاک  
است و همی دان که در طول تاریخ نیکان و بدان در هر زمانی  
بوده‌اند و از خود آثار و سنت‌هایی نهاده‌اند و همه بر این دار  
امتحان، صبحی چند نشسته‌اند، تا دفتر اعمال خویش را به اتمام  
رسانیده‌اند.

نیکوان رفتند و سنت‌ها بماند

وز لئیمان ظلم و لعنت‌ها بماند

هر که او بنهاد ناخوش سُتتی

سوی او نفرین رود هر ساعتی

تا قیامت هر که جنس آن بدان

در وجود آید بود رویش بدان

رگ رگ است این آب شیرین و آب شور

در خلائق می‌رود تا نفخ صور

نوریان مرنوریان را جاذبند

ناریان مرناریان را طالبند

(مولوی)

ای عزیز! هر آن چه عشق خداوند قلب تو را بیشتر فراگیرید  
دوستی اهل‌الله و دشمنی اهل‌الکفر در تو راسخ‌تر گردد. تا بدانجا



که دوستی و دشمنی‌هایی که در تأثیر عوامل دیگر در قلبت ایجاد شده را محو نماید مثلاً قرابت فامیلی ایجاد محبت کند و بسا آسیب مالی یا بدنی اگر به انسان رسد ایجاد دشمنی نماید اما عشق به حضرت پروردگار تو را بدانجا کشاند که نزدیکترین کسانت چون به گناه یا کفر گرایند محبت تو تبدیل به دشمنی گردد و آن کس که با تو سر بی مهری داشته اگر اهل ایمان باشد محبت تو از او کاسته نگردد.

آشنایان ره عشق گرم خون بخورند کافر گر به شکایت سوی بیگانه روم  
(حافظ)

حال اگر دیانت تو را بر این پایگاه ره داد. مژده باد تو را بر این

جوایز:

«لا تجد قوماً يؤمنون بالله و اليوم الآخر يُؤادون من حادَّ الله  
وَرَسُولَهُ و لو كانوا ابناءهم او ابناءهم او اخوانهم او  
عشیرتهم او لئک کتب فی قلوبهم الايمان و ایدهم بروح منه  
و یدخلهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها  
رضی الله عنهم و رضوا عنه او لئک حزب الله الا ان حزب  
الله هم المفلحون»<sup>۱</sup>.

«نمی‌یابی قومی را که ایمان به خدا و روز بازپسین دارند که  
دوست دارند هر آن کس را که مخالفت امر خدا و رسولش را

نماید، ولو باشند پدرانشان و یا فرزندانشان و یا برادران و بستگانشان.

اگر چنین شد بنگر تا خداوند چند جایزه برای ایشان مقدر فرموده.

۱- ایشانند که نوشته می شود بر قلب آن ها ایمان، و این نوشته نوشتار حضرت محبوب است که با دست خود بر قلب آن ها ایمان را می نگارد و آن چه را خداوند نگاشت هرگز محو نگردد.

۲- با روحی از ناحیه خود در طول زندگانی او را همه جا یاری کند و این روح را روح مؤیده گویند این روح در لغزش ها بنده را نگه دارد، گره ها را بگشاید، تنگناها را سعه بخشد، و سواسها را با الهام به یقین مبدل نماید.

۳- بر آن بهشت های وعده داده شده او را در آورد و جاودان در سعادت بسر آورد.

۴- خداوند از او راضی و وی از خداوند خویش راضی است و این بهترین مژده است.

۵- در حزب خداوند او را ثبت نام کنند. حزبی که رستگاران را حق ورود در آن است چه خواهی از این جوایز والاتر؟»

ای عزیز! از هر چه خواهی بگذر اما از خدا گذشتن دیوانگی

است

بر هر که خواهی پشت کن امّا پشت بر خدای کردن بیگانگی  
است

ماسوی را از دل بران و خدای را در آن نشان که این فرزاندگی  
است.

خوشا آن دل که مأوای تو باشد	بلند آن سر که در پای تو باشد
فرو ناید به ملک هر دو عالم	هر آن سر را که سودای تو باشد
سراپای دلم شیدای آن است	که شیدای سراپای تو باشد
غبار دل به آب دیده شویم	کنم پاکیزه تا جای تو باشد
خوش آن شوریده شیدای بی دل	که مدهوش تماشای تو باشد
دلم با غیر تو کی گیرد آرام؟	مگر مستی که شیدای تو باشد
نمی خواهد دلم گلگشت صحرا	مگر گل گشت صحرای تو باشد

(فیض کاشانی)

پس معاشرت‌ها و برخوردها برای بنده متقی محال است  
یکسان باشد، چرا که مصاحبان یکسان نیستند، طبعاً دل متقی  
نیکان را دوست دارد و از بدان بیزار است، و این بیت عرفی جز  
درس نفاق نیست.

چنان با نیک و بد خو کن که بعد از مردنت عرفی

مسلمانان بزمزم شوید و هندو بسوزاند

این فرمایش امام باقر را به اندیشه نشین:

«إعلم رَحْمَكَ اللهُ أَنَّهُ لَا يِنَالُ مَحَبَّةُ اللهِ إِلَّا بِبِغْضٍ كَثِيرٍ مِنْ

الناس ولا ولايته إلا بمعاداتهم و فوت ذلك قليل يسير  
لدرک ذلك من الله لقوم يعلمون»<sup>۱</sup>.

«خدایت رحمت کناد بدان: که محبت خداوند را به دست  
نیاوری مگر با نفرت داشتن بسیاری از مردم و به دوستی و  
عشق او نرسی مگر با دشمنی کردن با ایشان، این فقدان و از  
دست دادن در مقابل ارزش دوستی حق تعالی در برابر آن‌ها  
که به ارزش کار واقف‌اند بسیار ناچیز است».

مردی از رسول خدا ﷺ پرسید چه کنم که از دوستان خدا و  
رسولش باشم؟ حضرت فرمود:

«آن چه را خدا و رسولش دوست دارند، دوست دار و آن چه  
را دشمن دارند دشمن دار»<sup>۲</sup>.

گرگویی ندانم خداوند چه کسان را دوست دارد، تا من ایشان را  
دوست دارم و چه کسان را دشمن دارد تا من ایشان را دشمن  
دارم؟ جواب این پرسش را در این آیات و احادیث خواهی یافت.

---

۱ - کافی، جلد ۳، امام باقر علیهما السلام.

۲ - کنز العمال

### «کسانی را که خداوند دوست دارد»

۱ - «و انفقوا فی سبیل الله و لا تلقوا بأیدیکم الی التهلکة و احسنوا ان الله یحب المحسنین».<sup>۱</sup>

«در راه خداوند ببخشید و با دست خویش خود را به هلاکت  
میاندازید و احسان نمایند که خداوند بخشنده‌گان را دوست دارد».

۲ - «... ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین».<sup>۲</sup>

«هر آینه خداوند توبه‌کنندگان و پاکان را دوست دارد».

بنابراین اگر یافتی کسی را که گذشته‌ای تاریک داشت و بر  
خداوند خویش پشت کرده بود ولی اکنون روی به پروردگار خویش  
آورده و گذشته را جبران کرده مبادا آلودگی‌های گذشته او را به  
خاطر آوری و یا به رخ او کشی، آن که خالق و ربّ اوست از او در  
گذشته و هم اکنون هم دوستش دارد تو در میانه چه کاره‌ای؟

۳ - «بلی من أوفی بعهده و اتقی فان الله یحب المتقین».<sup>۳</sup>

«آری هر آن کس به عهد خود وفا کند و از خدا بترسد همانا که

---

۱ - سوره بقره، آیه ۱۹۵.

۲ - سوره بقره، آیه ۲۲۲.

۳ - سوره آل عمران، آیه ۷۶.

خداوند پرهیزگاران را دوست دارد».

دانی که ما را با خداوند عهد و پیمانی بود در عالم الست آنگاه که فرمود: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ. همگی پاسخ دادیم: بلی. ولی اکثر مردم آن عهد و پیمان را به دست فراموشی سپردند به جز پرهیزگاران که بر عهد خود وفادار ماندند لاجرم خداوند ایشان را دوست دارد.

تا که بگوش جان من رمز الست گفته اند

هیچ برون نرفته است از دلم آرزوی او

۴- «و کائن من نبی قاتل معه ریون کثیر فما وهنوا لما اصابهم

فی سبیل الله و ما صعفوا و ما استکانوا و الله یحب الصابین».<sup>۱</sup>

«بسا پیامران که خدا پرستان بسیاری همراه آنان به کارزار رفتند و

در راه خداوند آن چه به ایشان رسید سستی نمودند و ناتوان

نشدند و سرفرود نیاوردند و خداوند شکیبایان را دوست دارد.

اینان مجاهدین در راه حق اند».

۵- «... فاذا عزمتم فتوکل علی الله إن الله یحب المتوکلین».<sup>۲</sup>

«و چون آهنگ کاری کنی بر خداوند توکل کن چه خداوند

دوست می دارد توکل کنندگان را».

---

۱ - سوره آل عمران، آیه ۱۴۶.

۲ - سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

۶ - «... و إن حکمتَ فاحکم بینہم بالقسط إن اللہ یحب المقسطین»<sup>۱</sup>.

«و چون به قضاوت و داوری نشست می بین ایشان با عدالت حکم ران که خداوند دادگران را دوست دارد».

۷ - «إن اللہ یحب الذین یقاتلون فی سبیلہ صفاً کانہم بنیانُ مرصوص»<sup>۲</sup>.

«خداوند دوست دارد آنان که در صفا هم چون دژی استوار در کنار هم بکارزار پردازند».

۸ - «إن اللہ یحب کُلَّ قلبِ الحزین»<sup>۳</sup>. (امام باقر علیه السلام)  
«خداوند هر قلب اندوهگین را دوست دارد».

۹ - «ثلاثۃ یحبہم اللہ عز و جل: رجلٌ قام من اللیل یتلو کتاب اللہ و رجلٌ تصدق صدقۃً بيمينہ یخفیها عن شمالہ و رجلٌ کان فی سرّیۃ فانہزم أصحابہ فاستقبل العدو»<sup>۴</sup>.

«خداوند عزوجل سه تن را دوست دارد، کسی که نیمه شب بر خیزد و به تلاوت کتاب خدا مشغول گردد و آن که دست راستش بیخشد و دست چپش از آن خبر نشود و کسی که با سپاهی رفته

۲ - سوره صف، آیه ۴.

۱ - سوره مائده، آیه ۴۲.

۳ - کافی

۴ - کنز العمال

باشد، همزمانش بگریزند و او با دشمن مقابله نماید».

۱۰ - «یا محمد ﷺ: وَجِبْتُ مُحِبَّتِي لِلْمُتَحَابِّينَ فِيَّ، وَجِبْتُ مُحِبَّتِي لِلْمُتَعَاظِفِينَ فِيَّ، وَجِبْتُ مُحِبَّتِي لِلْمُتَوَاصِلِينَ فِيَّ، وَجِبْتُ مُحِبَّتِي لِلْمُتَوَكِّلِينَ عَلَيَّ وَ لَيْسَ لِمُحِبَّتِي عِلْمٌ وَلَا غَايَةٌ وَلَا نِهَآيَةٌ وَ كَلَّمَا رَفَعْتُ لَهُمْ عِلْمًا وَضَعْتُ لَهُمْ عِلْمًا»<sup>۱</sup>.

«یا محمد ﷺ: من آنان را که به خاطر من دوستی ورزند دوست دارم. آنان را که به خاطر من با یکدیگر مهر ورزند دوست دارم، و هم آنان که به خاطر من با یکدیگر ارتباط برقرار کنند دوست دارم، همچنین آنان را که با من توکل کنند. و دوستی مرا مرز و نشانی نیست و فرجام و پایانی ندارد هر نشانی را که برای آن‌ها بالا برم نشانی را پائین آورم».

بنابراین در بزم عاشقان دوست بیگانه را راه نیست و لو از  
آشنایان باشد، و آشنا نزدیک است ولو بیگانه باشد.

هزار خویش که بیگانه از خدا باشد

فدای یک تن بیگانه کاشنا باشد



### «کسانی را که خداوند دوست ندارد»

۱ - «و قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم ولا تعدوا ان الله لایحب المعتدین».<sup>۱</sup>

«در راه خدا با کسانی که با شما می‌جنگند پیکار کنید و تجاوز ننمایید که خداوند متجاوزین را دوست ندارد».

۲ - «یمحق الله الربا و یربى الصدقات والله لا یحب کل کفار اثم».<sup>۲</sup>

«خداوند ربا را ناچیز می‌گرداند و صدقات را افزونی می‌دهد و خداوند هیچ کفران‌کننده‌گنه‌کار را دوست ندارد».

۳ - «و اما الذین آمنوا و عملوا الصالحات فیوفیهم اجرهم والله لایحب الظالمین».<sup>۳</sup>

---

۱ - سوره بقره، آیه ۱۹۰.

۲ - سوره بقره، آیه ۲۷۶.

۳ - سوره آل عمران، آیه ۵۷.

«آنان که ایمان آوردند و کار نیکو کردند مزدشان را به تمامی

می دهد و خداوند ستمکاران را دوست ندارد».

۴ - «... إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورًا»<sup>۱</sup>.

«همانا خداوند متکبران و فخر فروشان را دوست ندارد».

۵ - «... إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مِنْ كَانِ خَوَانًا أَثِيمًا»<sup>۲</sup>.

«به راستی که خداوند خائنان گنه کار را دوست ندارد».

۶ - «... وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْذِينَ»<sup>۳</sup>.

«خداوند مفسدان را دوست ندارد».

۷ - «... أَنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ»<sup>۴</sup>.

«به راستی که خداوند اسراف کنندگان را دوست ندارد».

۸ - «... إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ»<sup>۵</sup>.

«خداوند خائنین را دوست ندارد».

۹ - «... إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ»<sup>۶</sup>.

---

۱ - سوره نساء، آیه ۳۶.

۲ - سوره نساء، آیه ۱۰۷.

۳ - سوره مائده، آیه ۶۴.

۴ - سوره انعام، آیه ۱۴۱.

۵ - سوره انفال، آیه ۵۸.

۶ - سوره قصص، آیه ۷۶.

«خداوند شادمانان سرمست را دوست ندارد».

۱۰ - «... انه لا يحب الكافرين»<sup>۱</sup>.

«به راستی که خداوند کافران را دوست ندارد».

۱۱ - «لا يحب الله الجهر بالسوء من القول إلا من ظلم...»<sup>۲</sup>.

«خداوند بلند کردن صدا به بدگویی را دوست ندارد مگر آن کس

که به او ستمی شده».

پس تو اگر خدا را دوست داری شرط دوستی آن است که آن  
چه او دوست دارد تو نیز دوست داری و آن چه دشمن دارد تو نیز  
دشمن داری باهمین معیار عشق خود را نسبت به حق تعالی بیازمای.  
حضرت پیامبر با خداوند عرض کرد:

«خدایا دوست دارم بدانم کدام بنده ات را دوست داری تا من

نیز او را دوست دارم. خداوند فرمود هرگاه دیدی بنده ام

بسیار به یاد من است بدان که من توفیق این امر را بدو داده ام و

دوستش دارم و هرگاه دیدی بنده ام بیاد من نیست من او را از

این کار محروم کرده ام و دشمنش داشته ام»<sup>۳</sup>.



۱ - سوره روم، آیه ۴۵.

۲ - سوره نساء، آیه ۱۴۸.

۳ - کنز العمال

### «دوستی و دشمنی در راه خدا»

چون به گلزار محبت دوست خرامیدی دیگر مردم برایت یکسان نیستند و با همه نمی توانی برخوردی یک نواخت داشته باشی. علاقه تو به آن ها به مقدار ایمان آن هاست و به ناچار از دیدار بعضی اکراه داری. بوده اند کسانی که بواطن در همین سرای برای ایشان ظاهر گردیده در انتظار یوم التبلی السرائر نمانده اند و به ناچار سیه روزان کفرآلود را حتی یک نظر نتوانند. ولی پاکدلان جهان افروز را شیفته و عاشق اند، چون آن ها را ملاقات کنند گللابی هستند که با شکر درآمیزند. و این علامت کمال ایمان است اکنون بر این چند حدیث توجه نما: در وصیت حضرت رسول به امیرالمؤمنین چنین آمده:

«من اوثق عری الايمان الحبّ فی الله و البغض فی الله».<sup>۱</sup>

«از محکمترین دستاویزهای ایمان حبّ و بغض در راه

خداست».

«یا عبدالله أَحَبُّ فِي اللَّهِ وَ أَبْغَضٍ فِي اللَّهِ، وَ وَال فِي اللَّهِ وَ عَاد فِي اللَّهِ، فَانَّهُ لَا تَنَالُ وَ لَایَةُ اللَّهِ إِلَّا بِذَلِكَ وَ لَا یَجِدُ رَجُلٌ طَعْمَ الْإِيْمَانِ وَ إِنْ كَثُرَتْ صَلَاتُهُ وَ صِيَامُهُ حَتَّى یَكُونَ كَذَلِكَ»<sup>۱</sup>.

(حضرت محمد ﷺ)

«ای بنده خدا: در راه خدا دوست دار و برای خدا دشمن دار، در راه خدا جنگ و آشتی کن زیرا هیچ کس به ولایت خداوند نرسد مگر از این رهگذر، و هیچ مردی طعم ایمان را نچشد مگر به این کار هر چند نماز و روزه اش بسیار باشد».

«مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ، وَ ابْغَضَ لِلَّهِ، وَ اعْطَى لِلَّهِ، فَهُوَ مِمَّنْ كَمَلَ إِيْمَانُهُ»<sup>۲</sup>.

(امام صادق علیه السلام)

«هر آن کس برای خدا دوست دارد، برای خدا دشمن دارد، به خاطر خدا بخشش نماید از جمله کسانی است که ایمانش کامل است».

«كُلُّ مَنْ لَمْ يُحِبَّ عَلَى الدِّينِ وَ لَمْ یَبْغِضْ عَلَى الدِّينِ فَلَا دِينَ لَهُ»<sup>۳</sup>.

(امام صادق علیه السلام)

«هر که به خاطر دین دوستی و دشمنی نکرد دین ندارد».

«هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ وَ الْبَغْضُ»<sup>۴</sup>.

(امام صادق علیه السلام)

«آیا دین جز محبت و دشمنی چیز دیگری است».

«أَلَا أُحَدِّثُكُمْ عَنْ أَقْوَامٍ لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءٍ وَ لَا شُهَدَاءٍ یَغْبِطُهُمْ یَوْمَ

۱ - مجموعه ورام، ص ۳۱۲.

۲ - وسائل، ج ۶، ص ۴۳۱.

۳ - سفینه ماده حب.

۴ - وسائل، جلد ۶، ص ۴۴۰.

القیامة الانبیاء و الشهداء بمنزلهم من الله علی منابر النور.  
فقیل من هم یا رسول الله؟ قال: هم الذین یحبون عباد الله الی  
الله و یحبون عباد الله الی قال یأمرونهم بما یحب الله و  
ینهونهم بما یکره الله فاذا اطاعوهم أحبهم الله»<sup>۱</sup>

(حضرت محمد ﷺ)

«شما را خبر ندهم از گروهی که نه در زمره انبیا هستند و نه در  
زمره شهدا، بر منزلت ایشان غبطه می خورند انبیا و شهدا.  
ایشان از جانب خداوند بر منابری از نور جای دارند. گفتند: یا  
رسول الله: اینان کیانند؟ فرمود: آنان کسانی هستند که بندگان  
خدای را دوست دار خدا و من می کنند. ایشان مردم را به آن چه  
مورد پسند خداست رهبری می کنند و از آن چه خدای را  
ناخوش است باز می دارند و چون مردم از ایشان اطاعت و  
پیروی کردند خدا ایشان دوست دارد».

«لا یبلغ احدکم حقیقة الایمان حتی یحبّ ابعد الخلق منه فی  
الله و یبغض أقرب الخلق منه فی الله»<sup>۲</sup>

«هیچ یک از شما به حقیقت ایمان نرسد تا این که دورترین کسان  
خود را در راه خدا دوست داشته باشد و نزدیکترین کسان  
خویش را در راه خدا دشمن دارد».

### «حَبَّ اللَّهِ»

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر

یادگاری که در این گنبد دَوّار بماند

(حافظ)

منزه باد خداوندی که اساس هستی را بر عشق و محبت پایه

نهاد و فرمود:

«كنت كنزاً مخفياً أحببت أن أعرف فخلقت الخلق لكي

أعرف»<sup>۱</sup>.

«من گنج پنهانی بودم، دوست داشتم شناخته شوم ایجاد

آفرینش کردم تا شناخته شوم پس هدف آفرینش شناختن او

بود و انگیزه حب و عشق».

و اما تو را چون عقل و خرد باشد، اندیشه و تفکر را وانهی تا در

زمره اولوالالباب باشی و اما معرفت ولیده و فرزند اندیشه است و

چون او را شناختی ثمره معرفت عشق باشد، و زان پس نتیجه

عشق وصول به مقام بندگی و فنای در مولاست که این هر دو صفت را طیلسان قامت برآزنده اشرف مخلوقاتش قرار داد و درباره او فرمود: «سبحان الذی اسرئ بعبدہ...».

و سَمَت او را حبیب‌الله خواند و هم او بود که در تمنی قرب با پروردگارش عرض می‌کرد:

«خداوندا: عشق خود و عشق دوستدارانت و عشق به اعمالی که مرا به حقیقت محبت تو می‌رساند به من ارزانی دار، خداوندا عشق خودت را از خویشتن دوستی و دوستی کسان و آب سرد گوارا در دلم محبوب تر گردان. چرا که دوستداران تو از همه کس پاک‌تر، راستگوتر، وفادارتر و باصفاتر و در مقام بندگی خاشع‌تر می‌باشند.

محبت خدا همچون اخگری است که بر هر چه تابد آن را بسوزاند، نوری است که هر جا ساطع گردد روشن نماید. الهی از تو خواهم که دلم را پراز محبت و ترس و لبریز از ایمان و تهی از غیر خود گردانی<sup>۱</sup>».

(حضرت محمد ﷺ)

ای عزیز! تا خورشید عشق جان بنده را گرم نکند، راه وصل بر او دشوار بود که با پای خسته این راه به گندی طی شود اما چون



سالک با آتش عشق گرم رو شد دیگر هیچ مانع او را از راه رفتن باز ندارد، بلکه دو بالش دهند که از پای بگذرد و پرواز آغازد.

تا عهد تو در بستم، عهد همه بشکستم

چون با تو روا باشد نقض همه پیمانها

گر در ره تو ما را رنجی برسد شاید

چون عشق حرم باشد، سهل است بیابانها

تا خار غم عشقت بنشسته بدامانم

کوتاه نظری باشد رفتن به گلستانها

(سعدی)

کمال انقطاع از ماسوی آنگاه حاصل آید که تو دانی ماسوی حاصل اراده حق بود، چون تو را به آن ذات دسترسی باشد، چرا به ماسوی او نگری؟

«حَبُّ اللَّهِ نَارٌ لَا يَمُرُّ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا احْتَرَقَ وَ نَوْرُ اللَّهِ لَا يَطْلُعُ

عَلَى شَيْءٍ إِلَّا اِضَاءً».<sup>۱</sup> (علیؑ)

«دوستی خداوند همچون آتشی است که بر چه بگذرد

بسوزاند و نورش بر هر چه تابد روشنش کند».

«حَبُّ اللَّهِ إِذَا اِضَاءَ عَلَيَّ سِرٌّ عَبْدٍ اخْلَاهُ عَلَيَّ كُلِّ شَاغِلٍ وَ كُلِّ

ذِكْرِ سَوَى اللَّهِ عِنْدَ ظَلْمِهِ وَ الْحَبُّ اخْلَصُ النَّاسِ سِرًّا لِلَّهِ وَ

أَصْدَقَهُمْ قَوْلًا، و اوفاهم عهداً، و از کاهم عملاً و أصفاهم  
ذکراً و أعبدهم نفساً، تتباهی الملائکة عند مناجاته و تفتخر  
برؤيته و به يُعمر الله تعالی بلاده و بکرامته يُکرّم عباده  
يعطيهم اذا سألوا بحقه و يَدْفَعُ عنهم البلیا برحمته فلو عَلِمَ  
الخلق ما محله عند الله و منزلته لديه؟ ما تقرّبوا الى الله إلاّ  
بتراب قدمه».<sup>۱</sup> (امام صادق عليه السلام)

«دوستی حق تعالی وقتی باطن کسی را روشن کند او را از هر  
مشغولی و سرگرمی و هر یاد غیر باز دارد، دوستدار خدا از  
همه کس باطنش پاکتر و گفتارش راستر و در عهد، وفادارتر و  
در کردار، ناب‌تر است، ذکر و یادش از همه رساتر و عبودیتش  
از همه بیشتر باشد.

هر آنگاه با خدای خویش نجوا دارد فرشتگان به وجود او  
مباهات می‌کنند و به دیدارش افتخار دارند.  
خداوند به برکت او شهرها را آباد سازد و به کرامت و منزلت  
وی بندگان خود را مکرم دارد و چون سؤال کند به ایشان  
جواب فرماید و بلا یا را از ایشان بردارد. اگر می‌دانستند مردم  
مقام و منزلت او را در پیشگاه خدا، نزدیکی نمی‌جستند به  
خداوند جز به برکت خاک قدمش».

۱ - بحار، جلد ۱۵، ص ۷۹؛ مصباح الشریعة.

و تو اگر در زمره کسانی هستی که آرزوی لقاءالله را داری.  
«من کان یرجو لقاء ربه».

بدان که هر کس در روز قیامت با محبوبش محشور گردد. بنگر  
که در همین سرای محبوبت کیست یا چیست و اگر دیدی بالاترین  
عشقت با خداوند است.  
«و المؤمنون أشد حبا لله».

مژده باد تو را که نیست سعادتت همچون دریافت این وصال و  
فرمود رسول خدا ﷺ :

«المرء مع من أحب فَمَنْ أَحَبَّ فِي اللَّهِ فَانَّمَا أَحَبَّ اللَّهُ وَ مَنْ

لَا يُحِبُّ عَبْدَ اللَّهِ إِلَّا مَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ»<sup>۱</sup> (حضرت محمد ﷺ)

«مرد است با محبوبش. پس هر آن کس در راه خدا دوست

دارد خداوند را دوست داشته است و هیچ بنده خدای را

دوست ندارد مگر آن که خداوند او را دوست دارد».

ساز و طرب عشق ندانم که چه ساز است؟

کز زخمه آن نه فلک اندر تک و تاز است

آورده به یک زخمه جهان را همه در رقص

خود جان جهان نغمه آن پرده نواز است

### «عبادت عاشقانه»

حال اگر مدعی عشق حضرت پروردگاری بنگر که با ذکر و عبادت چگونه بر خوردی داری؟ چرا که این دو کلید قفل فراق است که با این کلید این قفل گشوده گردد و باب مینوی وصال باز گردد. مسلم عاشق حضرت دوست عاشق عبادت و یاد اوست.

ای عزیز! اگر تشنه‌ای، این چشمه زلال و اگر گرفتار ظلمتی، این خورشید تابان و اگر دردمندی این دارو:

دلا بسوز که سوز تو کارها بکند

دعای نیمه شبی دفع صد بلا بکند

عتاب یار پری چهره عاشقانه بکش

که یک کرشمه تلافی صد جفا بکند

طیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک

چو درد در تو نبیند کرا دوا بکند؟

(حافظ)

«افضل الناس من عَشَقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ

بَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا فَهُوَ لَا يَبَالِي عَلَى مَا أَصْبَحَ مِنْ

مرغ سلیمان □ / ۲۶۱

الدنيا على عُسْرٍ ام عَلَى يُسْرٍ<sup>۱</sup>. (حضرت محمد ﷺ)  
«برترین مردم آن است که عاشق عبادت است، آن را در  
آغوش می‌کشد و دوست دارد با قلبش، بدنش با عبادت  
مباشرت دارد، خویشتن را به خاطر آن از هرکار دیگری فارغ  
سازد و او را باکی نباشد که دنیایش با سختی و یا آسانی  
گذرد».

به حلاوت به خورم زهر که شاهد ساقیست  
به ارادت ببرم درد که درمان هم از اوست  
زخم خونینم اگر به نشود، به باشد  
خنک آن زخم که هر لحظه مرا مرهم از اوست  
غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد  
ساقیا باده بده شادی آن کاین دم از اوست  
پادشاهی و گدائی بر ما یکسان است  
که بر این در همه را پشت عبادت خم از اوست  
(سعدی)

و فرمود:

«... و اذکر ربّک اذا نسیت...»<sup>۲</sup>.

۱ - کافی، جلد سوم.

۲ - سوره کهف، آیه ۲۴.

«یادکن پروردگارت را آنگاه که فراموش کردی».

به این معنی است که آنگاه یاد خداوند یاد واقعی است که تو  
ماسوای او را فراموش کردی و گرنه آن لفظ که زبان با آن بجنبید و  
دل جای دیگری مشغول باشد سود ندهد و این گونه یاد جز بر زبان  
عاشق صورت نیندد.

ای سالک ره سخن ز هر باب مگوی جز راه وصول ربّ ارباب مگوی  
چون علت تفرقه است اسباب جهان جمعیت دل ز جمع اسباب مجوی  
و این دفتر هم به پایان رسید و مطلب ناتمام ماند، اگر عمر و  
فرستی بود باز با توام ای عزیز خواننده! سخن هاست.

«و ما توفیقی إلاّ بالله».

ترک افسانه بگو حافظ و می نوش دمی که نخفتیم شب و شمع به افسانه بسوخت

ملتمس دعا

کریم محمود حقیقی

۱۵ / خرداد / ۸۱

